

باسمه تعالی

مطالعات تاریخ اسلام

نشریه علمی

سال سیزدهم، شماره چهل ونهم، تابستان ۱۴۰۰

شاپا: ۶۷۱۳-۲۲۲۸

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۱۰۴۳۹۳ مورخ ۸۹/۱۲/۱۴

وزارت علوم تحقیقات و فناوری «علمی- پژوهشی» است.

صاحب امتیاز: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیر مسئول: سیدهادی خامنه‌ای

مشاور علمی: جمشید کیان‌فر

سر دبیر: دکتر مهدی محقق

هیئت تحریریه

دکتر اجتهادی، ابوالقاسم، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء (س)

دکتر اکبری، محمد علی، استاد تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر امامی، محمد تقی، دانشیار تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی

دکتر بیضون، ابراهیم، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه بیروت

دکتر حسینی، عطاءالله، دانشیار تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر خضری، احمد رضا، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

دکتر رهنمایی، محمد تقی، دانشیار جغرافیا، دانشگاه تهران

دکتر مجتبابی، فتح‌الله، استاد تاریخ ادیان، دانشگاه تهران

دکتر محقق، مهدی، استاد تاریخ علوم، دانشگاه تهران

دکتر مفتخری، حسین، استاد تاریخ ایران، دانشگاه خوارزمی

دکتر موسوی، سید جمال، دانشیار تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه تهران

دکتر یوسفی‌فر، شهرام، استاد تاریخ ایران، دانشگاه تهران

هیئت تحریریه فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، یاد و نام اعضای درگذشته خود را گرامی می‌دارد.

زنده‌یادان: دکتر صادق آئینه‌وند، دکتر احسان اشراقی، دکتر حسین قره‌چانلو و دکتر محمد حسن گنجی

مدیر اجرایی: لیلا اشرفی

ویراستار انگلیسی: دکتر ابوالفضل توکلی

ویراستار فارسی: ملیحه سرخی کوهی خیلی

چاپ و ویراستاری: چاپ تقویم

شمارگان، ۱۰۰۰ نسخه

ترتیب انتشار: فصلنامه

۲۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است.

نشانی پستی: تهران- خیابان شهید عباسپور- خیابان رستگاران- کوچه شهروز شرقی- شماره ۹

نمابر: ۸۸۶۷۶۸۶۰

تلفن: ۳-۸۸۶۷۶۸۶۱

کد پستی: ۱۴۳۴۸-۸۶۶۵۱

web: www.Pte.ac.ir

E-mail: faslnameh@pte.ac.ir

Samaneh: journal.pte.ac.ir

ضوابط پذیرش مقاله

- مقالات پژوهشی در موضوع تاریخ اسلام (اندیشه سیاسی، فرق و مذاهب، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری و ...) برای بررسی و (احتمالاً) چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد و قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات منوط به بررسی هیئت تحریریه مجله است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- چاپ مقالات در فصلنامه، بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی مؤلفان خواهد بود.
- نویسنده متعهد می‌شود حداکثر تا شش ماه پس از ارسال مقاله، از ارائه آن به دیگر مجلات، سمینارها و همایش‌های علمی اجتناب کند، در غیر این صورت، هزینه‌های بررسی مقاله را پرداخت خواهد کرد.
- در مقالاتی که به طور مشترک و یا با نظارت استاد راهنما نوشته می‌شود، لازم است نام استاد قید گردد و اعلام رضایت کتبی ایشان مندرج در سامانه بخش «برای نویسندگان» فرم ارسال مقاله پیوست مقاله شود.
- هزینه مقاله جهت قرارگرفتن در فرایند داوری پس از تأیید نخست در هیئت تحریریه مبلغ ۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال (یک میلیون ریال) و هزینه چاپ مقاله پس از تأیید مقاله توسط داوران مبلغ ۳،۰۰۰،۰۰۰ ریال (سه میلیون ریال) است.

ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم متن مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (شامل طرح مسئله، روش تحقیق و دستاوردهای پژوهش، حداکثر در ۱۵۰ کلمه)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بدنه اصلی مقاله، مشتمل بر بحث و بررسی فرضیه / فرضیات تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه
 - فهرست منابع تحقیق

۲. حجم مقاله نباید از ۶۰۰۰ کلمه بیش تر باشد.
۳. اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی توضیح داده شود.
۴. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در صفحه اول ذکر شود.
۵. مقالات غیر فارسی (انگلیسی، عربی، فرانسه و ...) تنها از نویسندگان غیر فارسی زبان پذیرفته می شود.

شیوه استناد به منابع و مآخذ در پانویشت

محققان محترم لازم است الگوی زیر را در ارجاع و استناد به هر یک از منابع و مآخذ رعایت فرمایند:

ارجاع درون‌متنی:

ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱/۱۳۳) قید شود.

معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.

منابع لاتین:

به سبک و سیاقی که نشانی فارسی و عربی مستندسازی می شود، از چپ به راست حروف چینی می شوند.

شیوه استناد به منابع و مآخذ در فهرست منابع:

فهرست مرت الفبایی به تفکیک زبان منابع در پایان مقاله (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین)، به صورت زیر تنظیم شود:

در فهرست منابع، ابتدا نام خانوادگی و سپس نام نویسنده نوشته شود.

در مورد بیش از دو نویسنده، نام تمام نویسندگان (به ترتیب روی جلد) ذکر شود.

نویسندگان به ترتیب حروف الفبایی نام خانوادگی فهرست می شوند، و نیازی به شماره گذاری در فهرست منابع نیست.

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک او (سال انتشار)، عنوان اثر (ایتالیک)، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، ج، محل نشر: ناشر، چ ۲. در صورت مشخص نبودن هر یک از موارد در داخل [] ذکر شود.

عنوان کتاب‌ها و مقالات در فهرست منابع کامل آورده شود.


شماره صفحه حذف شود، ولی در مقالات، صفحات شروع و پایان مقاله از عدد کم به زیاد قید گردد.

توجه کنید که منابع فارسی باید به انگلیسی ترجمه یا آوانگاری شوند و در بخش مربوطه در سامانه قرار گیرند:

- Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon (1994), The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield, Plant Science, 15(3): 27-35. (Journal).
- Mahfoozi, S. And S.H. Sasani(2009), Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition, Iranian Journal of Field Crop Science, 39(1): 113-126.(In Persian with English abstract).
- Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani (1999), Plant Physiology, Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press (In Persian).

فهرست مطالب

- محدثه پاینده
سید علیرضا ابطحی
ناصر جدیدی
- * رویکرد اجتماعی فضل‌الله‌بن روزبهان خُنْجی در تاریخ‌نگاری رسمی ۷
- محمد پوزش
مهدی گلجان
- * مناسبات سیاسی و تجاری ایران و آلمان در جنگ جهانی دوم ۳۱
- یاسمن جوانشیر
منیژه صدری
اسماعیل حسن‌زاده
حسین احمدی
- * نقش بانوان جوانشیری قراباغ در دربار فتحعلی‌شاه قاجاری ۵۳
- اکرم کرملی
مجتبی ذهابی
مینا معینی
- * مورخان و روایت آنان از نخستین مواجهه‌های شاه- قزلباش در تاریخ‌نگاری صفویه ۷۷
- سید محمدهادی گرامی
- * نسبت دو گفتمان تفسیری شیعی در اواسط سدهٔ دوم هجری؛ طیف مفضّل و غالبان تندرو ۹۷
- علی مشهدی رفیع
- * آداب جانقی در آینهٔ متون دستورنامه‌های درباری دورهٔ صفوی ۱۲۳
- علی‌اکبر نجفی رودمعجنی
جواد عباسی
- * فردوسی و بسترسازی نظری برای قدرت‌یابی نهاد وزارت در قرون میانهٔ تاریخ ایران
(قرون پنجم تا نهم) ۱۳۹

: 20.1001.1.22286713.1400.13.49.4.9

رویکرد اجتماعی فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی در تاریخ‌نگاری رسمی

محدثه پاینده^۱

سید علیرضا ابطحی^۲

ناصر جدیدی^۳

چکیده: خنجی از مورخان رسمی است که علاوه بر گزارش احوال سلاطین، پرداختن به مسائل اجتماعی نیز در آثارش مشهود است. البته طرح این مسائل در آثار او ذیل تاریخ حکومت و آمیخته با نگرش‌های فقهی - حقوقی است که وجه تمایز او نسبت به دیگر مورخان هم‌عصرش است. هدف این مقاله آن است که با رویکرد توصیفی - تحلیلی برجسته‌ترین موضوعات اجتماعی مدنظر خنجی را تا حد امکان در سه اثر تاریخی‌اش - عالم‌آرای امینی، مهمان‌نامه بخارا و سلوک الملوک - واکاود.

واژه‌های کلیدی: فضل‌الله‌بن روزبهان، عالم‌آرای امینی، مهمان‌نامه بخارا، سلوک الملوک، سلطان یعقوب آق‌قویونلو، محمدخان شیبانی، عبیدالله‌خان ازبک

۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران taban_tel_2005@yahoo.com

۲ استادیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)
Abtahi1342@yahoo.com

۳ دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران Jadidi_naser@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۱۶ تاریخ تأیید: ۹۹/۱۲/۲۸

The Social Approach of Fazlullah Ibn Roozbehan Khunji in Official Historiography

Mohadeseh Payandeh¹

Seyyed Allireza Abtahi²

Naser Jadidi³

Abstract: Khunji was one of the official historians whose works, in addition to reporting on the conditions of the sultans, also deal with social issues. Meanwhile, these issues were raised in his works under the history of government and mixed with jurisprudential-legal views, which makes him distinguishable from other historians of his time. The aim of this paper is to explore the most prominent social issues considered by Khunji as much as possible in his three historical works - *Alam Araye Amini*, *Mehman Nameye Bukhara* and *Solok-Al-Muluk*.

Keywords: Fazlullah Ibn Roozbehan, *Alam Araye Amini*, *Mehman Nameye Bukhara*, *Solok-Al-Muluk*, Yaqub Aq Quinlu, Mohammad Sheibani, Obaidullah Khan Uzbek.

1 PhD student, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. taban_tel_2005@yahoo.com

2 Assistant Professor of History, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, (Corresponding Author) Abtahi1342@yahoo.com

3 Associate Professor of History, Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Jadidi_naser@yahoo.com

مقدمه

خنجی از فقیهان شافعی‌مذهب بود^۱ که خود را فقیه، محدث (خنجی، ۱۳۸۲: ۹۱) و خادم علوم دینی معرفی کرده (همان، ۶۴) که همواره در مناقشه‌های سیاسی-نظامی و فقهی زمان خود حضور داشت.^۲ به گفته سخاوی (۱۳۵۳: ۱۷۱/۶)، خنجی به عنوان کاتب و مشاور سلطان یعقوب (حک: ۸۸۳-۸۹۶ق/ ۱۴۷۸-۱۴۹۰م) خدمت می‌کرد و به فرمان او عالم‌آرای امینی را نوشت.^۳ خنجی پس از مرگ سلطان به اصفهان رفت و با اوج‌گیری قدرت صفویان، به دربار محمدخان شیبانی در ماوراءالنهر (حک: ۹۰۶-۹۱۶ق/ ۱۵۱۰-۱۵۰۰م) پیوست (واصفی، ۱۳۴۹: ۳۷/۱) و به امر او مهمان‌نامه بخارا را تألیف کرد.^۴ پس از مرگ محمدخان، با دعوت عبیدالله ازبک^۵ (حک: ۹۳۰-۹۴۶ق/ ۱۵۱۹-۱۵۳۳) به بخارا رفت و به فرمان شاه جوان و برای ارشاد او سلوک الملوک را نگاشت^۶ (خنجی، ۱۳۶۲: ۱۳).

مؤلف هدف خود از نگارش تاریخ را بیان احوال سلاطینش ذکر کرده (همو، ۱۳۸۲: ۸۳-۸۸) و تاریخ‌نگاری او نیز از نوع دودمانی^۷ و تک‌نگاری درباره

- ۱ مهمان‌نامه بخارا کتابی است از خنجی درباره دوران سلطنت محمدخان شیبانی. سلطان و دیگر فقیهان در سراسر این کتاب، او را شافعی‌مذهب خطاب کرده‌اند. برای مثال، «نوبتی در جلگای شهر طوس حضرت خان عالی‌مکان با این فقیر فرمودند: در مذهب شما که شافعیانید گوشت روباه حلالست و هر حلالی پاکیزه است...» (خنجی، ۱۳۶۲: ۱۷۷).
- ۲ از جمله سفرهای نظامی خنجی، همراهی با محمدخان در لشکرکشی به ترکستان برای نبرد با قزاق‌هاست. او در توجیه حضورش در این سفر دشوار، آن را فرض عین و وظیفه شرعی خود و همراهی با امام زمان دانسته است (خنجی، ۱۳۶۲: ۴۴).
- ۳ جلد نخست عالم‌آرای امینی اندکی پس از مرگ سلطان یعقوب (۸۹۶ق/ ۱۴۹۰م) به اتمام رسید و خنجی با افزودن مطالبی درباره بایسنغر-که کودکی بیش نبود- و وزیرش امیر سلیمان‌بیک، اثر خود را به او تقدیم کرد و در آن گزارش سلطنت او را به جلد دوم کتاب وعده داد که البته فرصت نوشتن آن را نیافت (خنجی، ۱۳۸۲: ۵۳).
- ۴ خنجی نگارش این کتاب را در سال ۹۱۴ق/ ۱۵۰۸م. در بخارا آغاز کرد و در سال ۹۱۵ق/ ۱۵۰۹م. در هرات به پایان رساند (خنجی، ۲۵۳۵: ۶).
- ۵ برادرزاده محمدخان شیبانی.
- ۶ خنجی این اثر را در سال ۹۲۰ق/ ۱۵۱۴م. در بخارا برای هدایت و ارشاد عبیدالله ازبک تألیف کرد. خان ازبک در سال ۹۱۸ق/ ۱۵۱۲م. سوگند خورد و نذر کرد که اگر ماوراءالنهر را از تصرف ظهیرالدین محمد بابر درآورد، مطابق شرع حکومت و آثار شرک را ریشه‌کن کند (خنجی، ۲۵۳۵: ۵۳، ۶۱).
- ۷ مورخ در شیوه دودمانی به ذکر تاریخ ظهور و فعالیت‌های سیاسی و نظامی سلسله یا فرمانروایی خاص می‌پردازد. این شیوه پیش از اسلام میان اقوامی چون ایرانیان شناخته شده بود و از آنجا که در تواریخ دودمانی عصر اسلامی، تلاش ویژه‌ای برای توجه به اخلاق سیاسی و تشکیلات اداری دیده می‌شود، بعضی از محققان آن را متأثر از تاریخ‌نگاری ایرانی می‌دانند (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

فرمانروای خاص است (سجادی و عالمزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۶) که در ردیف تواریخ رسمی جای می‌گیرد و هدف آن تلاش آگاهانه مورخ برای نشان دادن دوران حکمران متبوع خود به عنوان عصری درخشان نسبت به دوران پیشین است (راینسون، ۱۳۸۹، ۲۰۴؛ ملایی، ۱۳۹۰: ۹۰). در تاریخ‌نگاری خنجی علاوه بر رویدادهای سیاسی و نظامی، نشانه‌هایی از رویکردهای اجتماعی نیز مشهود است. به گفته موسی‌پور (۱۳۸۶: ۱۴۳-۱۴۷) و زندیه (۱۳۹۰: ۱۶) این رویکرد طیف گسترده‌ای از اطلاعات درباره مراسم، اعیاد، شیوه زندگی، طبقات اجتماعی، اوضاع اقتصادی، دینی و خلیقات حکومت و مردم را شامل می‌شود. توجه خنجی به طرح مؤلفه‌های تاریخ اجتماعی در آثارش دلایل متعددی را شامل می‌شود که بیانگر بینش او و تعیین‌کننده نوع رویکردش در نگارش تاریخ است. بر همین اساس، در ادامه به مهم‌ترین عوامل در شکل‌گیری اندیشه اجتماعی او اشاره شده است.

پیشینه پژوهش

به جز اشارات پراکنده در آثار مختلف، تاکنون پژوهش مستقلی در راستای شناخت رویکرد اجتماعی خنجی انجام نشده و بیشتر پژوهش‌ها بر مبنای بینش سیاسی و شرعی او به نگارش درآمده است. عشیق (۱۳۸۲)^۱ و صفت‌گل (۱۳۸۳)^۲ به اهمیت عالم‌آرای امینی از جهت غنی بودن داده‌های تاریخی آن نسبت به دیگر منابع رقیب اشاره کرده‌اند. عادل (۱۳۸۳)^۳ نیز بر بینش دینی و سیاسی مؤلف در این اثر متمرکز شده و البته به انتقادهای سیاسی- اجتماعی او نسبت به دولتمردان نیز توجه کرده است. عیوضی (۱۳۹۶)^۴ با وجود تأکید بر بررسی همه‌جانبه تاریخ‌نگاری خنجی، بر نگرش دینی مؤلف در عالم‌آرای امینی متمرکز شده است. ظاهرخانی و سپهری

۱ فضل‌الله بن روزبهان خنجی (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

۲ منصور صفت‌گل (تابستان ۱۳۸۳)، «نگاهی به عالم‌آرای امینی»، آینه میراث، ش ۲۵، صص ۱۵۵-۱۶۸.

۳ پرویز عادل (آذر و دی ۱۳۸۳)، «رویکردهای شرعی فضل‌الله بن روزبهان در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای امینی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۸۶ و ۸۷، صص ۶۵-۷۱.

۴ زینب عیوضی (بهار و تابستان ۱۳۹۶)، «بررسی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری فضل‌الله خنجی در کتاب تاریخ عالم‌آرای امینی»، کارنامه بلخ، ش ۷، صص ۱-۱۶.

(۱۳۹۷)^۱ نیز در مقاله خود تحولات اقتصادی دوران حکمرانی سلاطین آق‌قویونلو و پیامدهای آن بر زندگی رعایا را مورد تحلیل قرار داده‌اند.

ستوده (۲۵۳۵)^۲ مصحح مهمان‌نامه بخارا، به اهمیت داده‌های تاریخی آن از حیث آگاهی‌های اجتماعی اشاره کرده و اقتداری (۱۳۸۰)^۳ تلاش او برای معرفی و تصحیح این کتاب را ستوده است. همچنین پایان‌نامه‌ای (۱۳۹۱)^۴ با هدف شناساندن ارزش لغوی و ادبی این اثر نوشته شده و نویسنده آن را به سبب طرح داده‌های طبیعی و اجتماعی مهم دانسته است.

موحد (۱۳۵۷)^۵ به منظور شناساندن سلوک الملوک به عنوان کتاب فارسی در اصول حکومت اسلامی، مقاله‌ای نوشته و در مقاله دیگری (۱۳۶۲)^۶ در شناسایی افکار دینی خنجی بر مبنای این اثر کوشیده است. علی‌صوفی (۱۳۸۳)^۷ نیز به اهمیت اندیشه سیاسی خنجی در این کتاب اشاره کرده، اما مقاله مشترک برزگری و مجتهدی (۱۳۹۶)^۸ کاری بدیع است که نویسندگان کوشیده‌اند براساس الگوی اسپریگنز^۹ ثابت کنند که خنجی به عنوان یک اندیشمند دینی، سعی در مشکل‌شناسی زمان خود داشت و برای ارائه راه حل آن، سلوک الملوک را نوشت. علاوه بر این تحقیقات، پایان‌نامه‌ای (۱۳۹۱) با عنوان «احوال، آراء و تاریخ‌نگاری فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی»^{۱۰} نوشته شده که تمرکز نگارنده بر نگرش سیاسی و رویکرد شرعی خنجی بوده است.

۱ رضا طاهرخانی و محمد سپهری (تابستان ۱۳۹۷)، «تحولات اقتصادی دوره آق‌قویونلو»، مجله تاریخ، س ۱۳، ش ۴۹، صص ۱۲۰-۱۳۴.

۲ فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی (۲۵۳۵)، مهمان‌نامه بخارا، به اهتمام منوچهره ستوده، تهران: بنگاه نشر و ترجمه، چ ۲.

۳ احمد اقتداری (تابستان ۱۳۸۰)، «ستوده و آثار ستوده‌اش»، ایران‌شناسی، س ۱۳، ش ۲، صص ۳۶۱-۳۶۳.

۴ فاطمه برخوردار (۱۳۹۱)، «فرهنگ لغات و ترکیبات و اعلام در مهمان‌نامه بخارا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین (ره).

۵ محمدعلی موحد (زمستان ۱۳۵۷)، «معرفی کتاب سلوک الملوک»، کانون وکلا، ش ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، صص ۱۳-۱۶.

۶ فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی (۱۳۶۲)، سلوک الملوک، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.

۷ علی‌رضا علی‌صوفی (۱۳۸۳)، «اندیشه‌های حکومتی فضل‌الله در ترازوی سلوک الملوک»، مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران، به اهتمام مقصودعلی صادقی، تبریز: دانشگاه تبریز.

۸ ابراهیم برزگر و آرزو مجتهدی (بهار ۱۳۹۶)، «اندیشه سیاسی روزبهان خنجی و الگوی اسپریگنز»، فصلنامه سیاست، ش ۴۱، صص ۲۰-۴۰.

۹ توماس اسپریگنز استاد فلسفه سیاسی آمریکا.

۱۰ رضا آبادی (۱۳۹۱)، «احوال، آراء و تاریخ‌نگاری فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی اصفهانی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ارومیه.

۱. عوامل مؤثر در شکل‌گیری اندیشه اجتماعی فضل‌الله بن روزبهان خنجی

خنجی به عنوان یکی از رهروان طریقت صوفیانه، در بستر آموزه‌های دینی و عرفانی بالید و از هدایت و ارشاد عارفان زمان مانند اردستانی،^۱ دوانی^۲ و سخاوی^۳ برخوردار شد، اما نگرش اجتماعی‌اش افزون بر آموخته‌هایش از عارفان و پیران زمانه، رهیافت عوامل گوناگونی است که در ادامه به صورت کوتاه بیان شده است.

مسافرت‌ها

با استناد به سخن خنجی (۱۳۸۲: ۶۵-۶۷) و سخاوی (۱۳۵۳: ۱۷۱/۶)، او برای کسب علم از عارفان و عالمان زمانه‌اش، سفرهایی به حجاز، مصر، شام و عراق داشت. خنجی در هفده سالگی به همراه مرشد خود «پیر جمال‌الدین اردستانی» به حج رفت و پیش از سی سالگی راهی دیار مصر شد و از محضر سخاوی بهره برد (خنجی، ۱۳۸۲: ۶۵). علاوه بر آن، مهاجرت‌هایی نیز از سر اجبار یا به دعوت سلاطین و یا انگیزه‌های شخصی به ماوراءالنهر و بخارا و ترکستان داشت (همو، ۱۳۶۲: ۶۱). ظهور صفویان، تعصبات مذهبی و شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و ماوراءالنهر در آن دوران (لاری، ۱۳۹۳: ۸۸۱/۲-۸۸۲) سبب شد بسیاری از دانشمندان و عالمان

۱ پیر جمال‌الدین اردستانی، نویسنده ایرانی قرن نهم قمری و از عالمان شیراز است که از جمله مریدان او فضل‌الله خنجی بود (سخاوی، ۱۳۵۳: ۱۷۱/۶). با توجه به مطالب کتاب مرآة‌الافراد نوشته پیر جمال، میان مرید و مراد رابطه دوستانه‌ای بود؛ زیرا نویسنده خنجی را با عناوین فرزند، مولانا، فضل‌الله و فضل‌اللهی خطاب کرده است (اردستانی، ۱۳۷۱: ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷؛ خنجی، ۱۳۸۲: مقدمه مصحح، ۲۶).

۲ جلال‌الدین محمدبن سعدالدین اسعد دوانی (۸۳۰-۹۰۸ ق) حکیم و عارف نامدار و منتسب به روستای دوان در نزدیکی کازرون شیراز بود. او در دوران حاکمان قراقویونلو مقام صدر داشت (روملو، ۱۳۸۴: ۹۸۹/۲) و در دوره سلطان یعقوب آق‌قویونلو قاضی القضات فارس شد. البته در سال‌های پایانی حکومت یعقوب، مناسبات او با دربار بر اثر مخالفت با سیاست‌های مالیاتی حکومت به سردی گرایید (دوانی، ۱۳۳۴: ۶۰، ۳۲۶؛ لاری، ۱۳۹۳: ۸۸۵/۲، ۸۹۶؛ خوب‌نظر، ۱۳۸۰: ۶۵۳-۶۵۹).

۳ محمدبن عبدالرحمن سخاوی محدث و عالم شافعی‌مذهب و مورخ مصری در سده نهم قمری و متولد شهر قاهره بود. او بیشتر ایام زندگانی خود را در مکه و مدینه گذراند و طلاب علوم دینی زیادی مانند خنجی نزد وی تحصیل کردند. خنجی کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری را در مدینه نزد سخاوی فرا گرفت و از وی اجازه روایت نیز یافت (سخاوی، ۱۳۵۳: ۲/۸؛ خنجی، ۱۳۸۲: ۶۸؛ همان، مقدمه مصحح، ۲۶). سخاوی در زمینه شرح حال‌نگاری، الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع را نوشت.

سنی‌مذهب راهی ممالک دیگر شوند.^۱ با نگاهی به احوال خنجی و سفرهای متعدد او، این نتیجه حاصل می‌شود که مسیر پرفراز و نشیب شیراز تا حجاز و رفتن به مصر و ترکستان و ماوراءالنهر و مشاهده قلمرو گسترده‌ای از جوامع مختلف با آداب و رسوم متنوع، تجربیات اجتماعی گران‌بهایی برای او به همراه داشت که در شکل‌دهی به اندیشه اجتماعی‌اش مؤثر بود.

محیط زیستگاه

خنجی در روستای خنج از توابع لارستان فارس متولد شد و با خاندان‌های کهن و بانفوذ عراق (عجم) - روزبهانیان شیراز و صاعدیان اصفهان - پیوند خویشاوندی داشت.^۲ او در محیط‌هایی - اصفهان و شیراز - رشد و نمو کرد که جایگاه عالمان و پیران معروف و به‌گفته خودش (۱۳۸۲: ۱۶۳-۱۶۷)، از دیرباز کانون آشوب و فتنه در عرصه‌های اجتماعی و فکری بود. حضور شیعیان و اهل سنت با گرایش‌های کلامی و فقهی متفاوت در کنار منفعت‌جویی و جبهه‌گیری اربابان قدرت و مصلحت‌اندیشی آنان، بستر لازم را برای برخورد آرا فراهم می‌کرد.

شخصیت علمی و دینی

افزون بر عوامل یادشده، اعتقادات دینی نیز موجب نگرش خاص مورخ نسبت به تاریخ می‌شود. غلبه وجه فکری خاصی از دین بر جامعه، مانند شریعت، مذهب،

۱ برای مثال، بدلیسی به آسیای صغیر کوچ کرد و با نگارش هشت بهشت ضمن بیان شرح حال پادشاهان عثمانی، به مسائل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن دوران نیز پرداخت (ر.ک. به: پاکزاد: ۱۳۹۰). لاری به هندوستان گریخت و کتاب مرآت الادوار و مرقات الاخبار را نوشت که در شرح حال بزرگان خراسان و ماوراءالنهر و فارس در قرون نهم و دهم قمری است (ر.ک. به: نوشاهی، ۱۳۷۵). همچنین واصفی هروی از فراریان زد و بندهای مذهبی شاهان صفوی، در سال ۹۱۸ق. از هرات به سمرقند گریخت. اثر معروف او بدایع الوقایع است که درباره شیوه زندگی و آداب و رسوم مردم و قسمتی از ایران قرن دهم با شرح جزئیات وقایعی که در محافل درباری و مجامع هنری آن عصر گذشت و گزارش احوال فاضلان و شاعران و دیگر نام‌آوران آن روزگار نوشته شده است (ر.ک. به: صدیق طرزی و بولد یروف، ۱۳۴۲). واصفی، خنجی را در سمرقند مشغول مدح و خطبه‌خوانی در مجلس سلطان عبداللّه دیده و با لقب مرجع الافاضل و الاهالی خواجه مولانا اصفهانی از او یاد کرده است (واصفی، ۱۳۴۹: ۳۷/۱).

۲ نیاکان خنجی مانند روزبهان (پدر مؤلف) و صدرالافاضل خواجه اسماعیل صادی (دایی مؤلف)، از جمله عالمان و صاحب‌منصبان زمان خود بودند (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۴۷، ۱۶۷).

طریقت، کلام، فقه و حدیث و تفسیر و سیره،^۱ تفاوت‌هایی در تاریخ‌نگاری مورخان یک عصر ایجاد می‌کند (آرام، ۱۳۸۶: ۴۷). خنجی به عنوان فقیه و مشاور دینی که در برخی مسائل حقوقی و نظامی همواره مورد مشورت سلاطین بود، متأثر از هستی‌شناسی اسلامی و تعلق خاطر به سنت، به تاریخ‌نگاری اقدام کرد و نگرش اعتقادی خاصی در آثارش داشت. شاید بتوان گفت وجه تمایز رویکرد اجتماعی مؤلف نسبت به مورخان هم‌عصرش مانند بدلیسی، طهرانی، واصفی و لاری که آثار هر یک بازتاب تحولات فرهنگی و اجتماعی آن دوره بود، همین نوع نگرش فقهی و کلامی اوست که با ثبت رخدادهای اقتصادی-اجتماعی، درک بهتری از مفاسد اخلاقی دولتمردان ارائه داد و بازتاب اقدامات آنان را در جامعه تحلیل کرد و بر همین اساس، کتاب‌های عالم‌آرای امینی و مهمان‌نامه بخارا شامل انتقادهای سیاسی، دینی و اقتصادی وی نسبت به دولتمردان می‌شود. سلوک الملوک نیز در ردیف اندرزنانه‌هایی است که به خواست حاکمان و برای کم کردن فاصله میان طبقات حاکم و محکوم نوشته شده است (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۱۷؛ مشتاق فر، ۱۳۸۵: ۸۷) که مؤلفان این‌گونه آثار در چارچوب تنگناهای سیاسی، به دنبال کاستن از درد و رنج رعیت در مقابل استبداد حکومت بودند (ترابی فارسانی و غندی، ۱۳۹۴: ۸۵). خنجی با تکیه بر جنبه‌های عملی زندگی اجتماعی و فردی، مطالبی مانند وظایف امام-سلطان و دیگر عاملان حکومتی در جامعه و همچنین قوانین زندگی اجتماعی-اسلامی را بیان کرده و از این بُعد اثرش در ردیف تاریخ‌نگاری اجتماعی قرار می‌گیرد. از آنجا که مؤلف از دریچه فقه شافعی و کلام اشعری به تاریخ می‌نگریست، به یکی از مؤلفه‌های تاریخ اجتماعی یعنی جنبش‌های مذهبی و اصلاحات دینی زمانه توجه داشت. او گزارش آنها را با دیدگاه‌های کلامی و فرقه‌ای آمیخت و رویکردی متمایز و گاه متعصبانه در قیاس با هم‌عصران خود اتخاذ کرد. در نتیجه، او به واسطه حساسیت‌های مذهبی، نسبت به اختلاف مذاهب و فرقه‌ها، مخالفان سنت و بدعت‌گذاران شریعت، روایتگر صرف وقایع تاریخی نیست. علاوه

۱ خنجی روند تحول شخصیت علمی خود و آموزش علوم دینی نزد مشایخ و عالمان آن زمان را در دیباچه کتاب *عالم‌آرای امینی* آورده است (۱۳۸۲: ۶۶-۶۹). به گفته سخاوی (۱۳۵۳: ۱۷۱/۶)، خنجی درباره احوال و مناقب پیر و مرشدش جمال‌الدین اردستانی کتابی نیز تألیف کرده است.

بر آن، به نقد و به چالش کشاندن این گروه‌ها و رهبران آنها نیز پرداخته است. با توجه به مطالب گفته شده، می‌توان چارچوب کلی دیدگاه‌های اجتماعی خنجی را در پنج دسته طبقه‌بندی کرد:

۱. طبقات اجتماعی؛ ۲. اسوه‌گرایی و اخلاق‌مداری؛ ۳. عدالت‌محوری و رعیت‌نوازی سلطان؛ ۴. جنبش‌های مذهبی؛ ۵. اصلاحات اجتماعی.

طبقات اجتماعی

طبقات اجتماعی جامعه روزگار مؤلف را می‌توان به دو طبقه تقسیم کرد.

الف. خواص که شامل دو گروه می‌شدند: ۱. طبقه حاکم؛ ۲. بزرگان دین، مشایخ، علما و صوفیان.

ب. عوام یا به تعبیر خنجی رعایا.

گروه اول از طبقه خواص

این گروه شامل نخبگان سیاسی و مذهبی اعم از شاهزادگان، امیران نظامی، وزرا و قضات است که مشمول نگاه منتقدانه خنجی شده‌اند. برای مثال، خنجی (۱۳۸۲: ۱۹۹) با بیان طغیان بایندریبک^۱، او را از باغیان دانسته که مشکلات فراوانی هم برای مردم و هم برای حکومت ایجاد کرد و موجب قتل و غارت و تخریب شهرها شد.^۲ او با بیان این واقعه تاریخی، کوشیده است بین جاه‌طلبی‌های انسان‌های حریص به ثروت و قدرت و زوال سیاسی-اجتماعی پیوند برقرار سازد. نمونه دیگر، نگرش انتقادی خنجی نسبت به نخبگان در داستان قاضی عیسی ساوجی گزارش شده است (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۳۵). در نتیجه، او با گزارش فساد اخلاقی نخبگان که موجب برهم زدن امنیت جامعه و زوال آن می‌شدند، به نقش رهبر در رأس نخبگان سیاسی در تغییر سرنوشت جامعه توجه داشت و بهبود وضعیت آن را در گرو نظارت شاه بر عملکرد زیردستان می‌دانست. خنجی در عالم‌آرای امینی و مهمان‌نامه بخارا با بیان اقدامات سلاطین متبوعش، به محوری‌ترین وظایف آنها یعنی عدل و شفقت بر رعیت

۱ سردار سپاه سلطان یعقوب.

۲ برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: «داستان طغیان بایندریبک» (خنجی، ۱۳۸۲).

و لشکر همواره تأکید کرده و در سلوک الملوک به دیگر مناصب و مشاغل دیوانی و نقش‌های اجتماعی و سیاسی هر یک براساس فقه حنفی و شافعی توجه کرده است.

گروه دوم از خواص

این گروه شامل علما، مشایخ، درویشان و صوفیان می‌شد که به سبب نفوذ اجتماعی‌شان در جامعه (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)، حاکمان همواره می‌کوشیدند به آنان نزدیک شوند و از اعتبار آنان میان مردم استفاده کنند؛ سلاطین متبوع خنجی نیز از جمله همین پادشاهان بودند (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۴۶، ۲۶۲، ۳۵۳). با توجه به سخنان خنجی در عالم‌آرای امینی، مشایخ و دانشمندان عصرش به دو گروه علمای حقیقی و عالم‌نمایان تقسیم می‌شدند. کسانی مانند ابواسحاق نیریزی از روحانیان اردستان (همان، ۳۵۴) و مولانا شمس‌الدین محمد از علمای قزوین (همان، ۲۴۲-۲۴۳) از عالمان حقیقی و مردم‌دار بودند که نامه‌های اعتراض‌آمیز خود را در حمایت از رعایای ممالک فارس و عراق که تحت ظلم محصلان مالیاتی سلطان یعقوب بودند، راهی دربار کردند. در مقابل، شیوخی مانند برادران ساوجی و شیوخ خانقاه اردبیل (همان، ۳۳۵، ۳۶۳) عالم‌نمایانی بودند که تنها به حفظ ظاهر بسنده کرده بودند و بدون داشتن علم لازم، به مسائل مردم رسیدگی می‌کردند و موجب تشمت اوضاع اقتصادی و باورهای دینی مردم می‌شدند. بر همین اساس، خنجی با بیان اوصاف اخلاقی و اقدامات آنان (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۵۵-۲۷۳)، مردم عصرش را از پیروی صوفیان و درویشان دروغین و دنیادوست بر حذر می‌داشت. همچنین با بیان حکایت زاهد و خلیفه (همان، ۳۸۲)، به نقش مخرب برخی روحانیان ظاهرنا اشاره کرده و به صورت تلویحی کوشیده بود سلطان را از اعتماد و همنشینی با این عالم‌نمایان بر حذر دارد.

خنجی نسبت به خانقاه اردبیل به عنوان یک نهاد اجتماعی، نگرش انتقادی داشت و معتقد بود منصب خانقاه‌داری به دست ناهلان افتاده است. او گزارشی مفصل درباره اخلاق و اقدامات شیوخ اردبیل و اجداد و نیاکان این خانقاه ارائه کرده که بیانگر اندیشه‌های صوفی‌گرایانه اوست (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۵۵). به گفته خنجی (همان، ۲۵۶-۲۶۰) خوردن لقمه شبهه‌ناک موجب ظهور شیخ حیدر در طایفه

صوفیان اردبیل شد که سجاده عبادت را کنار نهاد و هوای جهان‌داری در سر پروراند. در نتیجه، او طمع‌کاری و آزمندی و لقمهٔ حرام را از نشانه‌های دور شدن شیوخ اردبیل از منش نیاکانشان می‌دانست.

طبقهٔ عوام (رعایا)

در تاریخ‌نگاری‌های رسمی به ندرت از احوال رعایا سخن گفته شده که دلایل متعددی را شامل می‌شود. به گفتهٔ شکوری (۱۳۷۱: ۱۱۴)، نگاه اشرافی مورخان رسمی یکی از این دلایل است؛ زیرا اعتقاد داشتند نوشتن دربارهٔ تودهٔ مردم موجب کسر شأن آنان می‌شود؛ از این رو جایگاهی برای رعایا در تاریخ قائل نبودند (شایگان، ۱۳۸۳: ۱۱۹). به گفتهٔ شایگان (همان، ۱۹۹)، مورخ رسمی از دستگاه حکومت ارتزاق می‌کرد و به موجب بهره‌مندی از تیول^۱ و سیورغال^۲، زیرمجموعهٔ طبقه حاکم بود. بنابراین با توجه به جایگاه خنجی در دیوان و داشتن هدایای حکومتی، او در ردیف طبقه دوم از خواص بود. اینکه چرا او با معرفی خود به عنوان رعیت، به حمایت از برخی مسائل حقوقی رعایای ممالک عراق و فارس برخاسته، ریشه در شکل‌گیری اندیشه اجتماعی او، به‌ویژه اشرافش بر مسائل فقهی و حقوقی دارد.

الف. پرداختن به مسائل حقوقی رعایا

مردم یا به تعبیر خنجی رعایا، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تاریخ اجتماعی است و او ریشه‌های قوت و قدرت و یا حتی ضعف سلاطین را در اعتماد رعایا به پادشاه و یا دوری از آنان می‌دانست و علاوه بر گزارش اصلاحات اقتصادی یعقوبی، به طرح

۱ تیول به فتح اول و ضم ثانی، لفظ ترکی و جایگزین مدد معاش است (رامپوری، ۱۳۲۷: ۲۷۲/۱). در فرهنگ نفیسی (۲۵۳۵: ۱۰۲۴/۲) نیز به معنای تصرف و تملک ملک و زمین‌داری آمده است.

۲ سیورغال به معنی مدد معاش و از الفاظ ترکی است (رامپوری، ۱۳۲۷: ۵۸۴/۱). به گفتهٔ ناظم الاطباء (۲۵۳۵: ۱۹۸۰/۳)، این کلمه مأخوذ از مغولی و تیول و زمینی که پادشاه به منظور معیشت به ارباب استحقاق می‌بخشید. در زبان ترکی کلمهٔ سیورغاماق به معنی احسان و بخشش کردن و کلمهٔ سیورغال به معنای احسان دائمی به کار رفته است (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۷۸)، اما کلمهٔ سیورغال اصلاً مغولی و به معنای هدیه است و آن عبارت است از مقدار زمینی که سلطان به تابعان و وابستگان خود اهدا می‌کرد (روپمر و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۲۲/۶).

مشکلات اقتصادی و مالیاتی رعایا و فشار محصلان حکومتی بر طبقات مختلف جامعه و نارضایتی آنان از حکومت نیز پرداخته و مسببان این وضعیت را به دادگری تشویق کرده است (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۴۹). حمایت او از رعایا تنها شامل زادگاه و زیستگاهش نمی‌شد و به نظر می‌رسد هدفش نشان دادن اهمیت و جایگاه رعیت در نگاه حکومت بود و شامل همه رعایا، چه دارالسلطنه و چه ممالک محروسه می‌شد. شاهد این مدعا در مبحث فقهی و حقوقی، اردوی محمدخان در سمرقند است که خنجی در جواب سؤال سلطان درباره زمین‌های موات آنجا، با ادله فقهی به حمایت از حقوق رعایای سمرقند به عنوان مالکان حقیقی این زمین‌ها پرداخته و وظایف سلطان برای برخورد با آنان را برشمرده است.^۱

با توجه به آثار خنجی می‌توان گفت او رعیت را در کنار سلطان و لشکر، یکی از سه رکن مهم جامعه و سامان یافتن ساختار و نظم اجتماعی و آبادانی مملکت را در گرو همکاری طبقات بالایی و پایینی جامعه می‌دانست و در باب هفتم سلوک الملوک (۱۳۶۲: ۳۱۱-۳۲۰) به بحث درباره حق تصرف سلطان در اموال رعایا پرداخته است.

ب. توجه به جغرافیای انسانی و زیست‌جهان مادی و معنوی مردم

خنجی در سفر به ترکستان، علاوه بر شرح رویدادهای نظامی، اطلاعات اجتماعی نیز در زمینه خوراک و پوشاک، آداب و رسوم و عقاید مردم این خطه ارائه داده است.

۱ به گفته خنجی اگر صاحب املاک، بی‌ضرورت از املاک خود اعراض کرده، می‌توان در آن تصرف کرد، اما اگر دلیل اعراض مواردی همچون ظلم عاملان و سنگینی خراج و مؤنات دیوانیه و تکلفات سلطانی باشد که موجب فرار مالکان شده است، شرایط فرق می‌کند. به اعتقاد خنجی مالکان ولایات سمرقند به سبب کثرت بیداد تکلفات سلطانی جرئت سکونت در وطن خود را نداشته‌اند. محمدخان از برخی عالمان از جمله خنجی چگونگی احیای این املاک را برای آبادانی ملک جويا شد و هر یک پاسخی دادند و خنجی چنین جواب داد: «اگر صاحب املاک معلوم است او را استمالت کرده و خراج را تخفیف داده تا صاحب ملک به وطن بازگردد و او را استمالت داده تا در ملک خود تصرف کند. اگر مالک نامعلوم است، پادشاه را باید که تصرف کند و آن را معمور سازد و هرگاه مالک اصلی پیدا شد اجرت ملک او را از بیت‌المال دهند بر این اساس هم مملکت معمور می‌شود و هم خراج قایم می‌شود و هم حق صاحب ملک باطل نمی‌شود و صاحبان از ترس و ویرانی و عدم توانایی خود را مخفی نمی‌کنند و در املاک خود تصرف می‌کنند و در وطن خود ساکن می‌شوند و عمارت و زراعت می‌کنند. ر.ک. به: «ذکر فواید علمیه که در محفل کان گل ظاهر شد (خنجی، ۲۵۳۵: ۲۹۵-۲۹۹)».

البته هدف او در شرح نسبتاً مفصل باور و رسم قزاق‌ها،^۱ توجیه شرعی جنگ سلطان غازی با این طوایف بوده است. به گفته خنجی و اتفاق نظر دیگر فقیهان، قزاق‌ها با وجود مسلمان بودن، به سبب انجام یک رسم مغایر با شرع، مرتد بودند و به اعتقاد خنجی جنگیدن با آنان فرض عین بوده است (خنجی، ۱۳۶۲: ۴۴). او در بیان این رسم، اطلاعاتی درباره یکی از نوشیدنی‌های محلی قزاق‌ها به نام «قمیز» ارائه داده است. یکی از رسوم قزاق‌ها هنگام خوردن قمیز این بود که رو به آفتاب می‌کردند و جرعه‌ای از آن را به شرق می‌پاشیدند، سپس به آفتاب سجده می‌کردند؛ زیرا آفتاب علف را پرورش داده و اسب از آن خورده و قمیز پیدا شده است (خنجی، ۲۵۳۵: ۸۷، ۱۷۲-۱۷۹). خنجی قزاق‌ها را از نظر خلقی طایفه‌ای به شدت طماع توصیف کرده و یکی دیگر از دلایل جنگ سلطان را اعتراض رعایای ممالک ماوراءالنهر و ترکستان نسبت به غارتگری‌های آنان دانسته است (خنجی، ۲۵۳۵: ۱۶۸). وی همچنین به خصلت مهمان‌نوازی طایفه ازبک که سلطان متبوع خود نیز از این طایفه بود، اشاره کرده است (همان، ۸۷). خنجی در کنار گزارش اوضاع جغرافیایی مناطق مختلف،^۲ اطلاعاتی را درباره مشاغل، خوارک، پوشاک و نوع زندگی مردم و حتی معرفی بزرگان آنجا ارائه کرده است. برای مثال، از مملکت «سنقاق»^۳ نام برده که به سبب وجود نهر سیحون و انواع حیوانات شکاری (صیدی)، محل تجارت ممالک ترکستان بوده است. مشاغل اصلی مردم این خطه زراعت و شکار بوده (خنجی، ۲۵۳۵: ۱۹۹-۲۰۰) و به سبب گله‌داری و دام‌پروری و وفور گوسفندان صحرایی، خوراک اصلی بیشتر ساکنان آنجا گوشت گوسفند و اسب و آهو و گوره‌خر بوده است (همو، ۲۵۳۵: ۱۹۹-۲۰۰، ۳۰۷-۳۰۸). خنجی در توصیف دشت قیچاق که

۱ برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: «ذکر آنچه از اعتقاد و اعمال قزاق معلوم شده و بیان فتوی در باب قتل ایشان» (خنجی، ۲۵۳۵: ۱۷۰).

۲ مانند «ذکر حال منشی این اوراق از وقتی به سنقاق رفت تا به شرف ملازمت خانی مشرف شد در بلده یسی» (خنجی، ۲۵۳۵: ۲۴۸)؛ «ذکر معاودت آفتاب دیار قزاق به صوت ولایت سنقاق» (همان، ۲۴۱)؛ «ذکر عبور حضرت خلیفه الرحمانی از نهر سیحون مشهور به آب خجند به عزم رجوع از ترکستان به سمرقند بهشت مانند» (همان، ۲۶۳).

۳ از جمله آبادی‌های کنار رود سیحون، سنقاق (saghnak) است که کرسی دشت قیچاق و در ۲۴ فرسخی شمال اترار در ساحل شرقی نهر سیحون واقع بود (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۱۲۱؛ یزدی، ۱۲۲۷: ۱/ ۲۷۵-۲۷۹؛ لسترنج، ۱۳۸۶: ۵۱۷-۵۱۸).

مملکت ازبکان (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۱۲۱) است، به درختان زیاد و انبوه آنجا اشاره کرده که از چوب خدنگ بودند و برای ساختن ارابه‌های روان و تیر و کمان از آنها استفاده می‌شد و در تابستان به سبب فراوانی موادی و احتیاج به مراعی، طایفه قزاق در اطراف این دشت اقامت می‌کردند (خنجی، ۲۵۳۵؛ ۱۴۱-۱۴۴). همچنین در ذکر لباس‌های آنان در سرما و برف، به کیش که از پوست سمور و تین که از پوست سنجاب است و دیگر انواع پوستین‌ها و لباس‌های ابریشمی اشاره کرده است (همان، همان‌جا). مؤلف در زمینه قوم‌شناسی به معرفی طوایف مختلف ازبکان^۱ و زمینه‌های پیدایش و محل اسکان آنان در مناطق مختلف ترکستان (همان، ۴۲-۴۳) و نسب‌نامه خانات قزاق و شیبانی اشاره کرده است (همان، ۱۴۱-۱۴۴). او حتی به بافت جمعیتی توجه داشته و از میان شهرهای ترکستان، بلده سقناق را پرجمعیت‌ترین و بلده آرقوق^۲ را کم‌جمعیت‌ترین معرفی کرده است (همان، ۸۸، ۲۰۰). خنجی در مدت اقامتش در بلده صبرام^۳ از آب‌وهوای خوش آنجا سخن گفته و از بزرگان این بلده از مولانا شرف‌الدین عبدالرحیم نام برده (همو، ۸۷) و از بزرگان شهر یسی^۴ - یکی دیگر از ولایات مهم ترکستان - از خواجه احمد یسوی نام برده و عمارت مزار او را در آنجا توصیف کرده است (همان، ۲۵۳، ۲۵۶).

از جمله شاخص‌های دیگر رویکرد اجتماعی-فرهنگی خنجی در مهمان‌نامه بخارا اشاره به ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات محلی رایج میان مردم است. برای مثال، او در توصیف بادیه‌ای به نام «شیر شتر» از اصطلاح «دوغ از حیوان کشیدن» (خنجی،

۱ شیبانیان، قزاق‌ها و حاجی‌ترخان.

۲ از توابع ترکستان و در یک فرسخی غرب نهر سیحون (خنجی، ۲۵۳۵: ۵۳، ۷۴، ۸۵، ۸۸، ۱۳۳؛ قطنان، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

۳ خنجی دو تلفظ «صبرام» و «صوران» را در کتابش آورده است (خنجی، ۲۵۳۵: ۸۷، ۲۵۳). این بلده در آثار جغرافی‌نویسان دیگر به شکل «سوران» و «صبران» نیز آمده است. به گفته مقدسی، سوران شهری در شمال بلده یسی بود. او قلعه محکم این شهر را توصیف کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/۳۹۵؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/۳۹۵). همچنین شرف‌الدین علی یزدی در لشکرکشی‌های تیمور مکرر از صبران نام برده است (۱۲۲۷: ۱/۴۶۶، ۵۷۷).

۴ بلده «یسی» از توابع معروف ترکستان بود که به گفته شرف‌الدین علی یزدی (۱۲۲۷: ۱/۴۶۶) به سبب مزار یکی از اولیای طوایف غز به نام خواجه احمد یسوی که او را از احفاد محمدبن حنفیه می‌دانست، به حضرت ترکستان معروف است و در قرن هشتم قمری امیر تیمور بر سر تربت او بارگاه باشکوهی ساخت (ر.ک. به: لسترینج، ۱۳۸۶: ۵۱۷).

۲۰۵۳۵: ۲) استفاده کرده که به احتمال زیاد به معنی دمار از روزگار درآوردن است؛ زیرا این بادیه از بیابان‌های خشک و بی‌آب در مسیر مرو به سمت بخارا بود. از القاب محلی می‌توان به «آب خُجند» اشاره کرد که در زبان اهل بلاد ماوراءالنهر، از القاب نهر سیحون بود و مردم ازبک و مغول نیز آن را «آب‌سر» می‌نامیدند (خنجی، ۲۰۵۳۵: ۸۸). یا اینکه در زبان ازبک و مغول مال‌داران بزرگ (گله‌داران) را «بای» (همان، ۱۴۹) می‌گفتند. خنجی همچنین به تأثیر شرایط جغرافیایی بر زندگی مردم توجه داشت و در توصیف آب‌وهوای خوش ترکستان در ایام بهار، یادآور شده است که در آنجا از امراض وبوی و آفات طاعونی مانند آنچه در تبریز بود، اثری نیست (همان، ۸۷) و مردم اقلیم صبرام به سبب هوای پاک آنجا به «طیب الطاف و حسن شمایل» (همان، ۲۵۳) معروف بودند. بنابراین مردم‌شناسی در اثر خنجی شاخص بوده و تلاش او برای شناساندن طوایف ساکن دشت ترکستان و ماوراءالنهر شایان توجه است و می‌توان او را مانند بیرونی دانست که در سفر به هند و در تحقیق ماللهند به مردم‌شناسی آنجا پرداخته است. البته مردم‌شناسی خنجی به ظرافت و دقت بیرونی نیست؛ زیرا نگرش و تعصب مذهبی او سبب شده است رویکردش در شرح عقاید و باورهای قوم قزاق، متعصبانه و جانب‌دارانه به نظر برسد؛ هرچند که در ارائه تصویری از مردم‌شناسی ممالک ترکستان و ماوراءالنهر اطلاعات ارزشمندی ارائه داده است.

اسوه‌گرایی و اخلاق‌محوری

خنجی یکی از مهم‌ترین فواید تاریخ را کسب عبرت و تجربه برای اربابان قدرت می‌دانست و به آنان هشدار داده بود که پادشاهان گذشته برای آبادانی و رعایت حال رعیت چه اقداماتی کردند که موجب طول بقای حکومتشان^۱ و چه اقداماتی انجام دادند که موجب زوال حکومتشان شده است^۲ (خنجی، ۱۳۸۲: ۸۱). در نتیجه، به اعتقاد او میان عملکرد دولت و میزان مقبولیت آن نزد رعایا ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ زیرا رضایت‌مندی آنان از حاکم موجب طول مدت حکومت و عدم رضایت

۱ اشاره به دوران خلافت عمر بن خطاب.

۲ اشاره به دوران حجاج بن یوسف.

موجب زوال زودهنگام آن می‌شود. او دولتمردان را به داشتن سیرت محموده و دوری از خصال مذمومه دعوت کرده (همان، ۸۱-۸۲) و آنان را به رعایت اخلاق اسلامی در جامعه تشویق کرده است. خنجی معتقد بود لغزش ارباب قدرت و ثروت بازتاب اجتماعی دارد و از این بُعد مشمول نگاه آسیب‌شناسانه او شده‌اند. او در عالم‌آرای امینی در ماجرای طغیان امیر بایندریک به رذایل اخلاقی تبذیر و ریا و کبر و غرور (۱۳۸۲: ۱۹۶-۲۰۴)، در داستان حسین کیا و مرادبیک به صفات ناپسند‌گذر و فریب و عدم وفای به عهد (همان، ۱۲۵)، در داستان طغیان شیوخ اردبیل به دنیاطلبی و دور شدن از منش صوفیانه (همان، ۲۷۳-۲۹۵) و در ماجرای قاضی ساوجی به تکاثر و تفاخرطلبی (همان، ۳۸۶) به عنوان موانع کار این طبقه اشاره کرده است.

بنابراین یکی از ابعاد اندیشه اجتماعی خنجی که ریشه در تربیت دینی و شخصیت علمی او دارد، اسوه‌گرایی با تأکید بر اخلاق‌مداری حاکمان است. او با طرح یک جامعه آرمانی بر مبنای عدالت‌محوری و رعیت‌نوازی، در تلاش برای احیای شیوه حکومت‌داری خلفای صالح بود. او با توجه به جایگاه مذهبی‌اش همه مسائل را از زاویه فقهی و حقوقی می‌نگریست؛ مانند حق مردم بر شاه و عاملانش و حق الهی بر پادشاه با بیان لقب ظل‌الله (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۹، ۴۹؛ همو، ۲۵۳۵: ۱، ۷، ۱۷؛ همو، ۱۳۶۲: ۴۹، ۵۰). او درباره خلیفه بر این باور بود که سایه خدا بر زمین است و به واسطه جبران این ودیعه الهی، موظف به رسیدگی به احوال رعایاست و در صورت ترک این مهم، مورد مؤاخذه خدا قرار می‌گیرد. او پیگیری عملکرد امیران در ولایات را بر خلیفه واجب می‌دانست و در این راستا به شیوه مملکت‌داری خلیفه دوم استناد کرده است (خنجی، ۲۵۳۵: ۳۷-۴۰). مؤلف به صورت مفصل به این مهم در سلوک الملوک اشاره کرده (۱۳۶۲: ۹۳) و از آنجا که یکی از وظایف سلطان حفظ شریعت و سنت است، اگر در مبارزه با گروه‌های بدعت‌گذار و منحرف از دین کوتاهی کند، گناه و انحراف تمامی رعایا به گردن او است. از این رو، هیچ‌گاه در آثارش از تشویق و تحریک سلاطین زمانه برای مقابله با صفویان، مشعشعیان و معتزلیان و حتی مسلمانانی که خلاف شرع و سنت عمل می‌کردند،^۱ به عنوان گروه

۱ ر.ک. به: «ذکر آنچه از اعتقاد و اعمال قزاق معلوم شده و بیان فتوی در باب قتل ایشان» (خنجی، ۲۵۳۵: ۱۷۰).

«متعصبان مذهبی فاسده» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۶) دریغ نکرده است. بنابراین خنجی علاوه بر ریشه‌یابی ناهنجاری‌های سیاسی-اجتماعی، الگوهای مناسبی را نیز ارائه داده که در صورت پیروی از آنان سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین می‌شد.

عدالت‌محوری و رعیت‌نوازی

خنجی رعیت‌نوازی و عدالت‌محوری را از وظایف اجتماعی شاه می‌دانست^۱ و در سراسر آثار خود از القابی مانند پادشاه رعیت‌پرور، رعیت‌نواز و معدلت‌پناه، برای توصیف سلاطین زمانه خود استفاده کرده است. به اعتقاد خنجی، اگر در ارکان دولت آفت حرص مال افتد، ظلم و بدعت ظاهر می‌شود و هم رعیت و هم لشکر دچار نقصان می‌شوند و پریشان‌حالی رعیت موجب خرابی ولایت و نارضایتی لشکر موجب تزلزل مُلک می‌شود. او تمامی این مباحث را در قالب حکایات نمادین «بوزینه و مار و سوسمار و کلاغ و درازگوش» (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۷۷-۳۸۳) و حکایات تاریخی «زاهد و خلیفه و خلافت مستعصم عباسی و وزیر ابن‌علقمی» (همان: ۳۸۷-۳۹۲) به دولتمردان گوشزد کرده است.

خنجی اجرای عدالت در جامعه را در گرو به کارگیری افراد صالح و مورد اعتماد می‌دانست و برای گزینش آنان شروطی قائل بود که به‌طور جامع در سلوک الملوک آنها را بیان کرده است. البته او برای تحقق عدالت، گزینش کارگزاران شایسته را کافی نمی‌دانست و نظارت شاه را نیز بر امور خواستار بود (۱۳۸۲: ۳۵۱، ۴۱۷، ۴۱۸). او در عالم‌آرای امینی و مهمان‌نامه بخارا با تأکید بر روابط حکومت با مردم، برای مقابله با انواع بحران‌های جامعه، مانند فتنه شیخ حسین داروغه در اصفهان و طغیان بایندر در عراق (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۶۱-۱۶۸، ۱۹۹)، یا غارتگری قزاق‌ها در ترکستان و ماوراءالنهر (همو، ۲۵۳۵: ۲۰۶) و بحران‌های طبیعی مانند سیل، زلزله، خشکسالی، بیماری‌های مسری و تغییرات شدید جوی، وظایفی را برای سلطان به منظور برقراری امنیت و رفاه اجتماعی برشمرده که عبارت است از: محاسبه و پرداخت میزان خسارت‌ها و تلفات وارده به زمین‌های کشاورزی رعایا (خنجی،

۱ ر.ک. به: «داستان توجه قاضی شیخ علی ساوجی به جانب فارس» (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۳۵) و «داستان رایات بلند اقبال در سنه خمس و تسعین به جانب سهند» (همان، ۳۶۳).

۱۳۸۲: ۲۸۱)؛ تقلیل مالیات و یا بخشیدن آن بر مردم یک منطقه (همان، ۲۴۲-۲۴۳)؛ رسیدگی به شکایات مردم از ستمگری والیان (همان، ۲۲۱-۲۲۲)؛ خنجی، ۲۵۳۵: ۲۹۵-۲۹۹)؛ اجرای عدالت در ممالک محروسه و تلاش برای آبادانی ممالک و بخشیدن تحمیلات و تکلیفات دیوانی (خنجی، ۲۵۳۵: ۲۹۵-۲۹۹).

در نهایت، خنجی در سلوک الملوک به طور مشروح در باب ششم^۱ و دهم^۲ به این وظایف اشاره کرده است. می توان گفت یکی از علل توجه وی به گزارش اقدامات عام المنفعه سلاطین، مانند فرمان یعقوبی برای ایمن سازی راه های حج و رسیدگی به احوال حجاج (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۲۱-۲۲۳)، بازسازی مدرسه و احداث مسجد بلده یسی^۳ و مدرسه خانیه سمرقند (همو، ۱۳۶۲: ۲۵۶-۲۶۱، ۲۸۳) و اقدامات محمدخان برای تعمیر بلده طوس (همان، ۳۴۸-۳۴۹)، جلب رضایت رعایا و نشان دادن روحیه عدالت محوری آنان است. خنجی با بیان اقدامات مردم دوستانه یعقوب در ابتدای حکومتش و مقایسه آن با دوره پیشین (خنجی، ۱۳۸۲: ۱۵۹، ۱۶۹، ۲۴۹، ۴۱۰-۴۱۱)، کوشیده است تغییرات مثبت و منفی عملکرد حاکمان را در روند بهبودی یا وخامت اوضاع مردم از نظر دینی و اقتصادی نشان دهد. در نتیجه، او با تأکید بر وظایف سلطان و هیئت حاکمه در قبال جامعه، مانند رعیت نوازی، برقراری امنیت و عدالت اجتماعی و همچنین عمران و آبادانی ممالک، جریان های سیاسی عصر خود را با رویکردهای اجتماعی به تاریخ گزارش کرده و هدف او از ذکر این مطالب حمایت از سلاطین متبوع و نشان دادن چهره مطلوب آنان در جامعه بوده است.

جنبش های مذهبی

رویکرد دینی خنجی در تاریخ، موجب توجه او به قیام ها و جنبش های مذهبی در جامعه شده است. از جمله این قیام ها در عالم آرای امینی می توان به قیام شیوخ اردبیل اشاره کرد. در مهمان نامه بخارا نیز جنگ با طوایف قزاق را غزای با

۱ ر.ک. به: باب ششم «در عشر و خراج و بیان اراضی عشری و خراجی... و ذکر بیوت اموال اربعه» (خنجی، ۱۳۶۲: ۲۶۵).

۲ ر.ک. به: باب دهم «در قتال بغات و ضمان ولات» (همان، ۳۸۵).

۳ شهری در ترکستان که مزار خواجه احمد یسوی از صوفیان قرن پنجم قمری در آنجا قرار دارد. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: «خواجه احمد یسوی و رشد جریان یسویه در ماوراءالنهر و ترکستان» (بهنام فر و ملایی، ۱۳۹۱).

مرتدان دانسته و در سلوک الملوک به وضوح یکی از مهم‌ترین وظایف سلطان را مبارزه با باغیان، کافران و مرتدان بیان کرده که موجب تقویت شریعت و ایجاد امنیت در جامعه می‌شد. او در باب دهم این کتاب (۱۳۶۲: ۳۸۵) نحوه برخورد سلطان مسلمان با باغیان، در باب یازدهم (۳۹۴) نحوه برخورد با کافران و در باب سیزدهم (۴۲۵) نحوه برخورد با مرتدان و انواع ارتداد را به صورت مفصل توضیح داده است.

به گفته‌ی روشه (۱۳۶۶: ۳۹-۴۰، ۲۴۸)، جامعه در زوال تاریخی همواره تغییراتی را به خود می‌بیند که در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی روی می‌دهد. خنجی نیز به نقش نخبگان مذهبی به عنوان یکی از عوامل مؤثر در تغییرات اجتماعی و پیامدهای حاصل از اقدامات آنان در جامعه توجه داشت. برای مثال، قیام شیوخ اردبیل در ممالک شروان موجب رواج اعتقاداتی مانند الله و ابن‌الله و نامیرا بودن شیخ جنید در جامعه شد. بر همین اساس، خنجی (۱۳۸۲: ۲۶۴-۲۶۷) صوفیان اردبیل را در ردیف شیعیان غالی و مروج دین اباحی‌گری می‌دانست.

اصلاحات اجتماعی

الف. اصلاحات دینی

اصلاحات دینی دوره‌ی یعقوب‌خان تحت تأثیر زمینه‌های پرورشی قاضی ساوجی معلم سلطان بود.^۱ به گفته‌ی خنجی (۱۳۸۲: ۳۱۱) اصلاحات اجتماعی سلطان از بُعد دینی، به سبب توبه‌ی او در سال ۸۹۳ق. بود و شامل مسائلی چون تعطیلی شراب‌خانه‌ها، مراکز فساد، منع و تحریم موسیقی و رعایت شئون فردی و ظاهری بوده است که به منظور عملی کردن آن گروهی را با عنوان «شحنه شریعت» (خنجی، ۱۳۶۲: ۵۵) گمارد تا بر رفتار و اعمال اجتماع نظارت داشته باشند و بر معروفات تأکید و از بروز منکرات نهی کنند (همو، ۱۳۸۲: ۳۱۱-۳۱۳). در این باره، خنجی به عنوان مورخ ناظر این وقایع، دیدگاه فقهی و کلامی خود را ضمیمه‌ی تاریخ‌نگاری کرده و اطلاعات ارزشمندی را درباره‌ی ظهور نشانه‌های این وجه از اصلاحات در جامعه

۱ «قاضی مشارّ الیه را با آن حضرت نسبت استادی و رتبت تعلیم بود» (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۳۶).

ارائه داده است. همچنین زمانی که محمدخان به بهانه ارتداد طوایف مسلمان قزاق ترکستان، تصمیم به جنگیدن با آنان گرفت، بسیاری از فقیهان با عنوان غزای با مرتدان، از تصمیم سلطان حمایت کردند. خنجی نیز با ادله شرعی سعی در مشروع جلوه دادن این جنگ داشت و در این باره به منظور تشویق سلطان، به الگوی حکومتی ابوبکر در نحوه برخورد با مرتدان زمانش استناد داده است (خنجی، ۱۳۶۲: ۱۷۰).

ب. اصلاحات اقتصادی

آنچه به اهمیت تاریخ‌نگاری خنجی می‌افزاید، طرح سیاست‌های اقتصادی و تغییرات اجتماعی حاصل از آن است. او در بیان رویدادهای اقتصادی، علاوه بر انعکاس وضع معیشتی طبقات مختلف جامعه، رسالت دیگر خود را ارتقای سطح اخلاقی دولتمردان می‌داند (خنجی، ۱۳۸۲: ۸۱) و معتقد بود بهبود وضعیت جامعه آسیب‌دیده، با اصلاح رفتار شاه به عنوان کانون قدرت و اشخاص پیرامون او امکانپذیر است. مؤلف در ماجرای اصلاحات یعقوبی، از آفت‌های اقتصادی-اجتماعی مانند رشوه، خویشاوندسالاری، ضعف نظارتی شاه بر عملکرد دولتمردان، بی‌لیاقتی درباریان و بی‌اعتمادی رعایا نسبت به حاکم و همچنین علل تغییر و سقوط حکومت‌ها سخن گفته است.

لغو سیورغال‌های سابق بزرگان لشکری و روحانی در عراق و فارس و ساماندهی مالیاتی، اعتراض طبقات مختلف را در پی داشت (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۴۶-۳۴۸). به سبب ارتباطی که میان پدیده‌های سیاسی و اقتصادی وجود داشت، توجه خنجی به تأثیر اقدامات اقتصادی حاکمان و دولتمردان بر زندگی مردم جلب شد. به اعتقاد او، سیاست‌های نادرست اقتصادی گاه می‌تواند به زوال جامعه منجر شود؛ چنان‌که عملکرد نادرست سلطان یعقوب و قاضی به عنوان مهم‌ترین ارکان سیاسی، موجب خشم طبقات اجتماعی و شکاف میان مردم و حکومت شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۴۳؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۵) و در نهایت نبود بسترهای سیاسی و اجتماعی لازم، موجب شکست اصلاحات شد. با توجه به اعتراض خنجی نسبت به اصلاحات، به نظر می‌رسد که او مخالف اصلاحات بوده است. البته به گفته وی در عالم‌آرای امینی

(۱۳۸۲: ۳۱۶) می‌توان به این نتیجه رسید که او نه با اصل اصلاحات،^۱ بلکه با نحوه اجرا و راهکارهای آن مخالف بود و یکی از دلایلش اختلاف اندیشه‌های فقهی خنجی با برادران ساوجی بوده است. در نتیجه، با لغو سیورغال‌های روحانیان فارس، خنجی از سوی مجریان اصلاحات متهم به حمایت از منافع مالی خاندانش شد (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۴۸). او آگاهانه به رفع اتهام از خود پرداخت و با وجود آنکه از نظرگاه فقهی سیورغال از جمله منابع مالی غیرشرعی بود، توقیف آن را غیرشرعی و ستم می‌دانست (همان، ۳۴۸). نکته مهم آنکه در مورد سادات، علما و قضات نیز سیورغال‌هایی وجود داشت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۱). در نتیجه، پس از آنکه خنجی مورد اتهام دیوانیان قرار گرفت، به توجیه اخلاقی دیدگاهش پرداخت و نوشت: «کمینہ گفتم مقصود تعمیم نعمت رفاهیت است نسبت به انواع انسان» (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۴۹). اندیشه‌های خنجی در جریان اصلاحات اقتصادی، علاوه بر ارائه اطلاعات تاریخی منحصر به فرد، نه از جایگاه یک مورخ بلکه از جایگاه یک فقیه صاحب‌نظر، مورد توجه است که به مسائل و جریانات حقوقی عصر خود توجه کامل داشت.

نتیجه‌گیری

رویکرد اجتماعی خنجی در آثارش بازتابی از شرایط و زمانه‌ای است که او تجربه کرد و در آن زیست. از این رو، عواملی مانند محیط علمی و فکری زیستگاهش و اوضاع سیاسی و اجتماعی آنجا، سفرهای علمی و معنوی و نظامی او به مناطق مختلف جهان اسلام و کسب فیض از محضر عالمان و پیران آن زمان و در نهایت شخصیت علمی و احاطه او بر علوم دینی، در شکل‌گیری اندیشه اجتماعی‌اش نقش بسزایی داشت. توجه خنجی به مردم‌شناسی و مسائل اجتماعی، در رفتارها و اعمال سیاسی و نظامی سلاطین و درباریان و بازتاب آن در جامعه مورد توجه قرار گرفته که نشانگر ژرفای بینش اجتماعی و رویکرد جامع‌نگرانه او (اعم از کلامی، فرقه‌ای، فقهی و حقوقی) در تبیین این حوادث است که مشابه آن از سوی مورخان معاصرش مورد توجه قرار نگرفته است.

۱ «در زمانی که این خبر بشاشت اثر بدین بنده رسید، به از تقدیم سجدہ شکر حمید از قرآن مجید جهت ثبات و دوام این نیت فرخنده فرجام تفلّ نمودم...» (خنجی، ۱۳۸۲: ۳۱۶).

خنجی به عنوان کاتب و مشاور دینی سلاطین آق‌قویونلو و ازبکان شیبانی، در سفر و حضر همواره همنشین آنان بود و در جایگاه یک فقیه منتقد محتاط، سعی در تشویق و اصلاح اخلاق نظری و عملی سلاطین مسلمانی را داشت که از آرمان‌های اصیل دینی دور شده بودند و به اعتقاد او نتیجه آن بروز مشکلاتی مانند فساد اخلاقی و اقتصادی، فرصت بروز و ظهور فرقه‌های بدعت‌گذار مانند صوفیان اردبیل و طوایف مرتد قزاق ترکستان و تسلط کارگزاران بی‌لیاقت بر امور رعایا و تشدید مشکلات معیشتی آنان بود که در عالم‌آرای امینی و مهمان‌نامه بخارا به این قبیل مسائل اجتماعی اشاره کرده است. البته تلاش او برای بهبود حکمت عملی سلاطین مسلمان، سلوک الملوک است که در ردیف آداب‌نامه‌ها و اندرزنامه‌های سیاسی-اخلاقی قرار می‌گیرد.

منابع و مآخذ

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶)، اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
- اردستانی، پیر جمال‌الدین (۱۳۷۱)، مرآة الافراد، تصحیح حسین انیسی‌پور، تهران: زوار.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۸۴)، فرهنگ ترکی به فارسی، ویرایش روشن خیاوی، تهران: نشر مرکز.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، تهران: آگاه.
- بهنام‌فر، محمدحسن و مصطفی ملایی (پاییز ۱۳۹۱)، «خواجه احمد یسوی و رشد جریان یسویه در ماوراءالنهر و ترکستان»، مجله هفت آسمان، س ۱۴، ش ۵۵، صص ۶۳-۷۸.
- پاکزاد، مهدی (بهار ۱۳۹۰)، «در شناخت هشت‌بهشت ادریس بدلیسی»، مجله ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، ش ۲۹، صص ۱۵۶-۱۸۹.
- ترابی فارسانی، سهیلا و علی‌اکبر غندی (پاییز ۱۳۹۴)، «آداب‌نامه‌ها و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری اجتماعی»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، دوره جدید، ش ۲۷ (پیاپی ۱۱۷)، صص ۶۵-۱۰۲.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵)، جغرافیای حافظ‌ابرو، تحقیق محمدصادق سجادی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- (۱۳۶۲)، سلوک الملوک، تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.

- (۲۵۳۵)، مهمان‌نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (۱۳۵۳)، حبيب السیر فی اخبار افراد بشر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، کتاب‌فروشی خیام.
- خوب‌نظر، حسن (۱۳۸۰)، تاریخ شیراز: از آغاز تا ابتدای سلطنت کریم‌خان زند، به کوشش جعفر مؤید شیرازی، تهران: سخن.
- دوانی، علی (۱۳۳۴)، شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی، قم: [بی‌نا].
- رابینسون، چیس. اف (۱۳۸۹)، تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران: پژوهش‌گده تاریخ اسلام.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین (۱۳۲۷)، غیاث اللغات، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۱، تهران: کانون معرفت.
- روشه، گی (۱۳۶۶)، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوق، تهران: نی.
- روملو، حسن (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوابی، ج ۲، تهران: بابک.
- رویمر و دیگران (۱۳۸۲)، تاریخ ایران کمبریج، ج ۶، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر.
- زندیه، حسن (تابستان ۱۳۹۰)، «تاریخ اجتماعی»، مجله تاریخ اسلام، س ۱۲، ش ۴۵ و ۴۶، صص ۱۶۱-۱۸۲.
- سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۳)، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران: سمت.
- سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن (۱۳۵۳)، الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع، ج ۶، ص ۸، مصر، مکتبه القدسی.
- شایگان، حسن (۱۳۸۳)، اقبال و تاریخ‌نگاری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۱)، جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر، قم: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی.
- صدیق طرزی، م. و ا. ن. بولد یروف (عقرب ۱۳۴۲)، «بدایع الوقایع یا تذکره زین‌الدین واصفی»، مجله آریانا، س ۳، ش ۱۰، صص ۳۴-۴۱.
- طاهرخانی، رضا و محمد سپهری (تابستان ۱۳۹۷)، «تحولات اقتصادی دوره آق‌قویونلو»، مجله تاریخ، س ۱۳، ش ۴، صص ۱۲۰-۱۳۴.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: کتاب‌فروشی حافظ.
- قطغان، محمدیاربن عرب (۱۳۸۵)، مُسخر البلاد «تاریخ شیپانیان، تصحیح نادره جلالی»، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

- لاری، مصباح‌الدین محمد (۱۳۹۳)، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، تصحیح سید جلیل ساغروانیان، ج ۱، تهران: نقره آبی.
- لسترنج، گای (۱۳۸۶)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشتاق‌فر، رحمان (بهار و تابستان ۱۳۸۵)، «حکمرانی آرمانی ایرانیان در اندرزنامه جاویدان خرد»، مجله زبان و ادبیات فارسی، ش ۶، صص ۸۵-۹۸.
- مقدسی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ملایی، علی‌رضا (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «ملاحظات روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری‌های رسمی»، مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، س ۲۱، دوره جدید، ش ۷، صص ۸۷-۱۱۳.
- موسی‌پور، ابراهیم (پاییز و زمستان ۱۳۸۶)، «تاریخ اجتماعی: رویکردی نوین به مطالعات تاریخی»، تاریخ و تمدن اسلامی، س ۳، ش ۶، صص ۱۴۱-۱۵۶.
- نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطباء) (۲۵۳۵)، فرهنگ نفیسی، ج ۲، ۳، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- نوشاهی، سید عارف (آذر - اسفند ۱۳۷۵)، «مرات الادوار و مرقات الاخبار (فصلی در شرح حال بزرگان خراسان و ماوراءالنهر و فارس در قرن‌های نهم و دهم هجری)»، مجله معارف، ش ۹، صص ۹۱-۱۱۳.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۲۷)، ظفرنامه، تصحیح و تحقیق سید سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مناسبات سیاسی و تجاری ایران و آلمان در جنگ جهانی دوم

محمد پوزش^۱
مهدی گلجان^۲

چکیده: بررسی میزان و سطح روابط سیاسی و تجاری ایران و آلمان در سال‌های جنگ جهانی دوم و عواملی که تحت تأثیر این روابط، به ایجاد تنش میان دولت ایران و متفقین منجر شد، مسئله پژوهش حاضر است. این پژوهش در راستای پاسخ به این سؤال انجام شده است که روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان در این دوران تحت تأثیر چه عواملی بوده است. دستاوردهای پژوهش حاکی از آن است که نتیجه رقابت استعمارگران روس و انگلیس در ایران و تمایل رضاشاه به دیکتاتوری، به‌ویژه بعد از روی کار آمدن هیتلر در آلمان، موجبات نزدیکی رضاشاه با دولت آلمان را فراهم آورد، اما به کار نگرفتن سیاست درست در مقابل همسایه‌های شمالی و جنوبی کشور (شوروی و انگلستان) بهانه لازم را به این دولت‌ها برای اشغال ایران داد. نگارندگان این پژوهش درصدد بوده‌اند با رویکرد توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای، مناسبات سیاسی و تجاری ایران و آلمان در جنگ جهانی دوم را بررسی کنند.

واژه‌های کلیدی: ایران، آلمان، روسیه، انگلیس، جنگ دوم جهانی، مناسبات سیاسی و تجاری

۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره)، تهران، ایران
mohammad_pozesh@yahoo.com

۲ استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
m.goljan12@yahoo.com

Political and Commercial Relations between Iran and Germany during World War II

Mohammad Pouzesh¹

Mehdi Goljan²

Abstract: The aim of this study is to investigate the issue of the extent and level of political and commercial relations between Iran and Germany during the years of World War II and the factors that influenced such relations, which led to tensions between Iranian government and the Allies. This research has been conducted in order to answer the question of what factors influenced the political and economic relations between Iran and Germany during this period. The findings of the study indicate that the rivalry between the Russian and British colonialists in Iran as well as Reza Shah's desire for dictatorship, especially after Hitler came to power in Germany, brought Reza Shah closer to the German government. However, not pursuing the right policy towards the country's northern and southern neighbors (i.e. Russia and Britain) gave these governments the necessary excuse to occupy Iran. This research tries to study the political and commercial relations between Iran and Germany in the World War II with a descriptive-analytical approach, and desk study method.

Keywords: Iran, Germany, Russia, Britain, World War II, political and commercial relations.

1 PhD student in History, Yadegar-e-Imam Khomeini, Shahr-e-Rey Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. mohammad_pozesh@yahoo.com

2 Assistant Professor of History, Yadegar-e-Imam Khomeini, Shahr-e-Rey Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Responsible author). m.goljan12@yahoo.com

مقدمه

جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵م) وسیع‌ترین درگیری نظامی از نظر جغرافیایی در طول تاریخ است. این نبرد بسیاری از کشورهای دنیا از جمله ایران را درگیر خود ساخت. در حقیقت، ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای خاورمیانه، از یک طرف با مستعمرات انگلیس یعنی هندوستان و از طرف دیگر با شوروی به عنوان یکی از ستون‌های اصلی متفقین هم‌مرز بود؛ به همین دلیل اتحاد با ایران برای هر یک از طرف‌های نبرد امتیاز ویژه‌ای به شمار می‌رفت، اما ایران از همان ابتدا بی‌طرفی خود در جنگ را اعلام کرد.

در سال‌های میانی جنگ جهانی اول و دوم، در ایران و آلمان رضاشاه و هیتلر زمام امور را به دست گرفتند. وجوه اشتراک ایران و آلمان در سال‌های مذکور ضعف شدید اقتصادی و آشفته‌گی سیاسی بود؛ به همین دلیل هر دو زمامدار عزم خود را بر اصلاح امور قرار داده بودند. وجه اشتراک دیگر ایران و آلمان ضدیت دو کشور با انگلیس و شوروی بود. از آنجا که انگلیس و روسیه سال‌ها در امور ایران دخالت کرده و موجبات ضعف کشور را فراهم کرده بودند، رضاشاه درصدد حذف آنها و یا کم کردن میزان روابط کشورش با دول مذکور برآمد. از سوی دیگر، به واسطه تحت فشار قرار گرفتن آلمان از سوی انگلیس و شوروی در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، هیتلر درصدد برآمد با سامان دادن امور اقتصادی و سیاسی کشورش، به مقابله با دو ابرقدرت فوق‌پیردازد. در این میان، ایران برای اصلاح امور اقتصادی‌اش در جست‌وجوی قدرتی غیر از انگلیس و روسیه بود. آلمان نیز برای تبدیل شدن به قدرت برتر اقتصادی در اروپا، نیازمند نفت ایران و خاورمیانه بود. علاوه بر موارد گفته شده، ضدیت دو کشور با انگلیس و شوروی موجب نزدیک شدن دو کشور به یکدیگر شده بود. در مدتی کوتاه آلمان به نخستین رقیب تجاری انگلیس و شوروی تبدیل شد و بالاترین میزان صادرات و واردات به ایران را به خود اختصاص داد. نزدیک شدن ایران و آلمان کاملاً برخلاف خواست انگلیس و شوروی بود، اما تا آغاز جنگ جهانی دوم نسبت به آن واکنشی نشان داده نشد. با آغاز جنگ و سپس حمله آلمان به شوروی، متفقین با بهانه حضور آلمانی‌ها در ایران، تصمیم به اشغال ایران گرفتند. اشغال ایران نه تنها موجب جلوگیری از دست‌اندازی

آلمان بر مناطق نفت خیز ایران و خاورمیانه می‌شد، بلکه امکان کمک‌رسانی به شوروی نیز فراهم می‌شد.

۱۱ شهریور ۱۳۱۸ / ۳ September ۱۹۳۹، به دنبال حمله آلمان به لهستان و آغاز جنگ جهانی دوم، محمود جم نخست‌وزیر وقت رژیم پهلوی، با صدور بیانیه‌ای رسمی، به طرفی ایران را در این جنگ اعلام کرد. آلمان و انگلیس از این موضع استقبال کردند؛ زیرا انگلیس به دلیل درگیری در منطقه دیگر توانایی برقراری امنیت را نداشت. استدلال وزارت امور خارجه آلمان نیز از بی‌طرفی ایران چنین بود که با توجه به بیوند نزدیک ترکیه با انگلیس و فرانسه، چنین به نظر می‌آید آنچه از لحاظ سیاسی اهمیت ویژه‌ای یافته، آن است که فعلاً به تقویت ایران در بی‌طرفی کاملش ادامه داده شود. البته در همین زمان رضاخان به حمایت از دولت آلمان پرداخت و نیروهای متفقین در این باره به دولت مرکزی اولتیماتوم دادند که دست از حمایت نازی‌ها بردارد؛ در غیر این صورت ایران را اشغال خواهند کرد.

در چنین شرایطی با وجود اعلام بی‌طرفی، نیروهای شوروی از شمال و شرق و نیروهای انگلیس از جنوب و غرب با این دستاویز که آلمان‌های مقیم ایران بر ضد متفقین فعالیت می‌کنند و رضاخان نیز از آنها حمایت می‌کند، در سوم شهریور ۱۳۲۰ ایران را اشغال و رضاخان را وادار به استعفا و تبعید از ایران کردند.

پیشینه پژوهش

علی بیگدلی در مقاله‌ای با عنوان «روابط دیکتاتور شرق با جمهوری وایمار و نازی‌ها»^۱ به بررسی روابط رضاشاه با آلمان در دوره جمهوری وایمار و سپس رایش سوم پرداخته است. در این پژوهش، نویسنده علل شکل‌گیری روابط و زمینه‌های علائق دو کشور برای برقراری ارتباط در زمینه‌های صنایع، تسلیحات نظامی، آثار باستانی، آموزش و غیره را مورد بررسی قرار داده است. الیور باست براساس منابع دیپلماتیک فرانسه کتابی با عنوان آلمانی‌ها در ایران^۲ تألیف کرد و در آن

۱ علی بیگدلی (۱۳۸۶)، «روابط دیکتاتور شرق با جمهوری وایمار و نازی‌ها»، مجله زمانه، ش ۶۰، صص ۵۶-۶۱.
 ۲ الیور باست (۱۳۷۷)، آلمانی‌ها در ایران: نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول براساس منابع دیپلماتیک فرانسه، ترجمه حسین بنی‌احمد، تهران: انتشارات شیرازه.

به تاریخچه روابط ایران و آلمان در جنگ جهانی اول پرداخته است. این اثر با توجه به پرداختن به آغاز روابط ایران و آلمان، مورد توجه است. ایرج ذوقی در کتاب ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم^۱ ضمن بررسی روابط ایران و آلمان در عصر رضاشاه و به‌ویژه جنگ جهانی دوم، به سیاست‌های متفقین در قبال ایران و اشغال ایران نیز اشاره داشته است. فاطمه پیرا در کتابی با عنوان روابط سیاسی-اقتصادی ایران و آلمان (بین دو جنگ جهانی)^۲، به بررسی روابط دو کشور در سال‌های میانی جنگ جهانی اول و دوم و پیامدها و عواقب آن پرداخته است. به گفته نویسنده، هدف آلمان در ابتدا بازسازی خرابی‌های پس از جنگ جهانی اول بود، اما به تدریج با بهبود شرایط اقتصادی آلمان و به قدرت رسیدن گروه‌های دست راستی در این کشور، ماهیت سیاست‌ها و اهداف آلمان در ایران و شرق تغییر یافت.

روابط سیاسی ایران و آلمان در جنگ جهانی دوم

تلاش‌های هیتلر برای نفوذ سیاسی در خاورمیانه

با حمله آلمان به شوروی، هیتلر سعی کرد زمینه مساعدی برای نفوذ به خاورمیانه ایجاد کند؛ به همین سبب اقدامات سیاسی و دیپلماسی آلمان در کشورهای دیگر خاورمیانه نیز توسعه یافت (الهی، ۱۳۶۹: ۹۰).

در ساعات نخست ۲ آوریل ۱۹۴۱/۱۳ فروردین ۱۳۲۰ حکومت وابسته به انگلیس عراق به دلیل کودتا منحل شد و شورشیان عراقی حکومت را در دست گرفتند. رهبری شورش با «رشید عالی گیلانی» بود که طرفدار آلمان محسوب می‌شد. چهره اصلی کودتا «حاج محمدامین الحسینی» مفتی اعظم فلسطین بود که به علت فعالیت‌های ضد یهودی و ضد انگلیسی در سال ۱۹۳۹م/۱۳۱۸ش. به عراق فرار کرد و پس از سقوط دولت ملی مخالف انگلیس در عراق (که خودش در شکل‌گیری آن نقش فعالی داشت)، به ایران و سپس ترکیه رفت و در نوامبر ۱۹۴۱ به آلمان

۱ ایرج ذوقی (۱۳۶۷)، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم؛ پژوهشی درباره امپریالیسم، تهران: پازنگ.
۲ فاطمه پیرا (۱۳۷۹)، روابط سیاسی - اقتصادی ایران و آلمان (بین دو جنگ جهانی)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نازی گریخت. فرار او در میان فلسطینیان شادی بسیاری همراه داشت (استوارت، ۱۳۷۰: ۵۴-۵۵).

در این میان، هیتلر از اقدامات رهایی بخش جنبش عراق به عنوان یک هم‌پیمان طبیعی در جنگ علیه انگلستان، حمایت کرد و درصد برآمد اوضاع را در خاورمیانه به نفع خود پیش برد. «رین تروپ» وزیر امور خارجه آلمان، به هیتلر اظهار داشت که آلمان تنها از طریق نیروی هوایی می‌تواند کمک‌های لازم را به حکومت بغداد ارسال کند. در ۳ مه ۱۹۴۱/۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۰ هیتلر با ارسال کمک نظامی به عراق به عنوان یک عملیات انحرافی علیه انگلیسی‌ها موافقت کرد. دولت آلمان برای انجام این طرح خواستار کمک ایران شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۲۴-۴۲۵).

در پی تصمیم آلمانی‌ها مبنی بر ارسال تسلیحات مورد لزوم به عراق، دولت آلمان خود را محتاج رضاشاه یافت؛ به همین دلیل در ۶ مه ۱۶ اردیبهشت) «ارنست ووئرمان» معاون وزیر امور خارجه آلمان، طی تلگرافی به «اروین اتل» وزیرمختار آلمان در تهران، اطلاع داد که رضایت دولت ایران را جلب کند (استوارت، ۱۳۷۰: ۶۳)، اما امرای لشکری با خاطرنشان ساختن دشواری‌های کمک به آلمان در عراق، با چنین لشکرکشی‌ای مخالفت کردند (همان، ۶۴).

از سوی دیگر، بریتانیا نیز فرصت کافی به آلمانی‌ها برای کمک‌رسانی به عراق را نداد و تلاش زیادی برای سرکوب قیام رشید عالی کرد. انگلیسی‌ها به علت اهمیت موقعیت استراتژیک خاورمیانه و نفت منطقه، تلاش زیادی برای سرکوب قیام رشید عالی کردند. در ۳۱ مه قوای عراقی درخواست آتش‌بس دادند و تا ژوئن ۱۹۴۱/۲۹ فروردین ۱۳۲۰ اوضاع دوباره تحت کنترل انگلیسی‌ها درآمد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۲۵).

علاوه بر تلاش آلمان برای نفوذ در خاورمیانه، تمایل ایران برای ورود نیروی سوم در مقابل انگلیس و شوروی، زمینه مناسب برای نزدیک شدن ایران به آلمان و شکل‌گیری روابط سیاسی گسترده میان دو دولت را فراهم کرد (Avery and Melville, 1991: V1/431).

حضور اتباع آلمان در ایران در سال‌های جنگ جهانی دوم

آلمان‌ها در ایران شبکه‌ای کوچک برای جاسوسی تأسیس کردند که ستون پنجم^۱ آنها به حساب می‌آمد. این فعالیت‌ها به‌طور خاص در آذربایجان متمرکز بود و در آنجا تعدادی از این عوامل به عنوان دیپلمات مشغول به کار بودند. ادعا می‌شد جاسوس‌های آلمان نازی در منطقه‌ای در جنوب شوروی فعالیت می‌کنند و عملیات شناسایی فرودگاه‌ها، کارخانه‌ها، ریل‌های آهن، سربازخانه و تعداد نیروهای مستقر در آنجا را انجام می‌دهند و گزارش می‌کنند (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۷۱).

همزمان با هجوم آلمان به شوروی، توجه بین‌المللی به گروه زیادی از اتباع آلمانی جلب شد که در ایران به سر می‌بردند. از نظر متفقین شرایط از هر جهت برای فعالیت ستون پنجم آلمان فراهم بود. در تابستان آن سال حدود هزار نفر آلمانی در ایران بودند. بسیاری از آنها پیش از جنگ به ایران آمده بودند. براساس آمار شهربانی ایران، ۶۱۶ آلمانی به عنوان تکنسین در صنایع گوناگون چون راه‌آهن و معادن و کشاورزی و یا به عنوان مستشار وزارتخانه‌های مختلف در استخدام دولت ایران بودند. همچنین تعدادی در مدارس عالی تدریس می‌کردند و گروهی به طبابت یا تجارت اشتغال داشتند. حدود ۶۰ ملوان آلمانی نیز در کشتی‌هایی که در بندر شاهپور گرفتار شده بودند، اقامت داشتند. تعدادی از اتباع آلمان در سفارت آن کشور در تهران و کنسولگری تبریز خدمت می‌کردند. باقی آلمانی‌های مقیم ایران را اعضای خانواده افراد مزبور تشکیل می‌دادند (استوارت، ۱۳۷۰: ۸۷).

بدین ترتیب، این تبلیغات صرفاً یک نوع اسلحه بود که برای جنگ اعصاب و به دست آوردن بهانه برای نقض بی‌طرفی ایران به کار می‌رفت. بر همین اساس، به منظور اثبات حقیقت گفته‌شده، یک نمونه را در ادامه ارائه کرده‌ایم. خبرگزاری آزاد فرانسه در ۹ مرداد ۱۳۲۰ چنین انتشار داد که: «سازمان ستون پنجم آلمان در

۱ ستون پنجم در اصل اصطلاحی است که از زمان وقوع جنگ‌های داخلی اسپانیا باب شده است؛ یعنی زمانی که توسط چهار دسته یا چهار ستون از قشون شورشیان به ریاست ژنرال فرانکو، جمهوری خواهان محاصره شده بودند. همچنین یک دسته از یاران فرانکو در داخل اسپانیا بین جمهوری خواهان مشغول جاسوسی و خراب‌کاری به نفع شوریان بودند. در حقیقت، نیروی شورشیان از پنج دسته تشکیل شده بود نه از چهار دسته؛ به همین علت دسته اخیر به ستون پنجم معروف شد و بعدها این اصطلاح به همه همدستان آلمان در جنگ‌های هلند و بلژیک و فرانسه اطلاق شد (ملک یزدی، ۱۳۲۴: ۲۶-۲۷).

ایران و افغانستان برقرار گردیده و عمال آلمانی از آن استفاده کرده، به سرزمین‌های مجاور قفقاز و ترکستان و نواحی شمال هندوستان راه می‌یابند. حوادث داخلی به خرابکاری در مراکز صنعتی روی داده و مراقبت زمامداران شوروی را بیش از پیش فزون کرده، بیشتر وقت دولت انگلیس معطوف به آن است که پالایشگاه‌ها و منابع شرکت نفت ایران و انگلیس از خطر مصون بماند. عمال آلمانی با مهاجران روس سفید که برخی از آنها با گذرنامه آلمانی وارد ایران شده‌اند، همکاری می‌کنند. نمایندگان دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس، دقت دولت ایران را نسبت به این فعالیت خطرناک عمال آلمانی که می‌کوشند کمک بازرگانان ایرانی را در خاک شوروی و انگلیس به دست آورند، جلب کرده‌اند» (خان ملک یزدی، ۱۳۲۴: ۲۷-۲۸).

البته واقعیت امر این است که آلمانی‌ها تنها در یک باشگاه کوچک در جنوب تهران با عنوان «خانه قهوه‌ای» فعالیت فرهنگی می‌کردند (بولارد و اسکراین، ۱۳۶۹: ۳۳). به دنبال طرح‌های آلمان برای حمله به شوروی، تعداد این نیروها افزایش یافت (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۳۷-۱۷۱). برجسته‌ترین جاسوس آلمانی که در منطقه نفوذ شوروی فعالیت می‌کرد، «شولتسه» بود. مأموریت وی جمع‌آوری اطلاعات برای طراحی حمله هیتلر به شوروی و سپس ایران بود. محل مأموریت شولتسه تبریز بود و فردی به نام اسدی با مرام کمونیستی با وی همکاری می‌کرد (همان، همان‌جا). دو تن دیگر از اعضای ستون پنجم آلمان «رومن گاموتا»^۱ و «فارتنز مایر»^۲ بودند که گویا به قصد خدمت در شرکت حمل‌ونقل^۳ وارد خاک ایران شدند. به دنبال آنها مأموری دیگر به نام سرگرد «جولیوس برت هولد»^۴ در آوریل ۱۹۴۱ به عنوان منشی کنسولگری آلمان در تبریز، به ایران آمد (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۲۱۰).

باید یادآور شد که اصل فعالیت آلمان‌ها در ایران تاریخچه‌ای بسیار کوتاه‌مدت دارد و فعالیت‌هایی از آن نوع، درست از ابتدای سال ۱۳۲۰ ش. شکل گرفته است؛

1 Romang Amota

2 Frantz Maye

3 Novuell Iran Express

4 Julius Berthold Schulze

بنابراین نباید در قدرت شبکه آلمانی‌های مقیم ایران اغراق کرد. زمان آن قدر محدود بود که امکان شکل‌گیری شبکه‌ای مهم از جاسوسان آلمانی در ایران وجود نداشته است (آبادیان، ۱۳۸۵: همان‌جا). گفتنی است ستون پنجمی در ایران شکل نگرفته بود، اما حمله آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰ شماری معکوس برای اتباع آلمانی ایران بود. بلافاصله با آغاز جنگ آلمان و شوروی، سفارت ایران در مسکو طی یادداشتی به کمیساریای امور خارجه دولت شوروی، بی‌طرفی کامل خود را اعلام کرد (ترکمان، ۱۳۷۰الف: ۹۳).

حال که شوروی درگیر تهاجم آلمان شده بود، نسبت به حضور اتباع آلمانی در ایران نگران بود؛ و این نگرانی از محبوبیت آلمان‌ها در بدنه دولت ایران و مردم عادی سرچشمه می‌گرفت. علت محبوبیت رو به رشد آلمانی‌ها در ایران را باید در عامل موضع دولت و ملت ایران نسبت به آن کشور جست. همکاری‌ها بین دولت رضاشاه و حکومت رایش سوم، با پیروزی‌های متوالی آلمان‌ها در اروپا سیر صعودی گرفت و تبلیغات آلمانی‌ها در ایران نیز باعث شد عده زیادی از طبقه ممتاز کشور شامل سران لشکری و نمایندگان مجلس در ردیف هواخواهان آلمان هیتلری جای بگیرند (استادوخ: ۱۳۲۲ش، ۱۰-۱۲-۵۴).

نخستین یادداشت شوروی نسبت به این امر، در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱/۵ تیر ۱۳۲۰ تسلیم ایران شد که در آن از حضور عوامل آلمانی در قلمرو ایران ابراز ناخشنودی شده بود (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۲۹). این یادداشت که به منزله دخالت در امور داخلی کشور محسوب می‌شد، اعتراض مقامات ایرانی را در پی داشت. محمد ساعد با سفیر کبیر انگلیس در شوروی ملاقات و نسبت به این یادداشت اعتراض کرد، اما به او گفته شد دو دولت در این زمینه سیاست مشترکی را تعقیب می‌کنند و در زمینه اخراج نازی‌ها روش واحدی اتخاذ کرده‌اند (آبادیان: ۱۳۸۳: ۸).

همزمان با یادداشت‌های مکرر شوروی و بریتانیا در زمینه اخراج عوامل آلمانی به دولت ایران، روسیه و بریتانیا به تبلیغات وسیعی علیه ایران دست زدند. آنان با انتشار جزوه‌هایی به زبان فارسی در لندن، دهلی و باکو، حکومت ایران را به سبب پناه دادن به ستون پنجم آلمان به باد انتقاد گرفتند و شایعات دروغینی درباره آشوب قبایل، نارضایتی ارتش و امثال آن منتشر ساختند. این تبلیغات به تشدید نگرانی

ایرانی‌ها منجر شد (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۲۰۷). این تبلیغات که در واقع بهانه‌ی دول متفق برای حمله به ایران بود، چهره‌ی واقعی خود را در ۱۲ تیر ۱۳۲۰ آشکار کرد. در این روز «لئوپلد امری» (وزیر امور هندوستان در دولت انگلیس) به‌طور خصوصی به ژنرال ویول اظهار داشت که با توجه به نیاز آلمان‌ها به نفت، اقدام بر ضد ایران ضرورت دارد (استوارت، ۱۳۷۰: ۹۲). دو روز بعد خبرگزاری ژاپن با استناد به برخی گزارش‌ها اعلام کرد که دو دولت قصد اشغال ایران را دارند (به نقل از ترکمان، ۱۳۷۰: ب: ۲۴).

سخنرانی چرچیل در پارلمان در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ دلیلی بر این ادعاست. او کمک‌رسانی به اتحاد جماهیر شوروی را باارزش و بسیار مهم دانست و معتقد بود باید هر طور شده اسلحه و مهمات و مواد غذایی را به شوروی برسانند. وی در ادامه سخنرانی خود، در مورد محدودیت‌های کمک به شوروی سخن به میان آورد و گفت: «فقط سه راه به روی ما باز است و امکان استفاده از آنها را داریم: جاده قطبی از راه آرخانگلسک که اغلب به واسطه زمستان‌های طولانی و یخبندان بسته است. دوم راه شرق دور از راه ولادی وستگ که این راه هم از نظر ژاپنی‌ها که به ما با نظر سوء ظن می‌نگرند دارای اشکالاتی است و بالاخره راه ایران از طریق خلیج فارس که تا دریای خزر ۸۰۰ کیلومتر فاصله دارد و این همان دریایی است که نیروی دریایی روس‌ها در آن متمرکز شده، به حوزه رود ولگا یعنی قلب روسیه راه دارد. مدت زمانی است که آلمان‌ها به ایران رخنه کرده، به عناوین متداول خود یعنی جهانگرد، متخصص و دیپلمات، ستون پنجم را تشکیل داده‌اند و نقشه کشیده‌اند که نه تنها چاه‌های نفت را که دارای اهمیت بسیار زیادی است اشغال و یا خراب نمایند؛ که در این صورت نتایج بسیار وخیمی را برای ما به بار خواهد آورد، بلکه راه بسیار مطمئن و نزدیک به روسیه را به روی ما ببندند. بنابراین تشخیص دادیم که برای ما بسیار ضروری و لازم است که این اقدامات را خشتی کنیم. در نتیجه از دولت ایران تقاضا کردیم به قید فوریت مهمانان توتونی آلمانی را از خاک خود تبعید نماید» (استادوخ: ۱۳۲۰، ش: ۱۲-۱۶-۵۶). او در ادامه نطق خود در پارلمان، طوری از حمله به ایران حرف زد که گویا پارلمان او را تصدیق کرده و می‌کند: «اشغال ایران به ما اجازه خواهد داد که به کمک ارتشی که در جبهه‌های جنوبی

روسیه در حال جنگ هستند بشتابیم و از راه زمینی و هوایی وی را یاری رسانیم. در ضمن بنا به مصالح و منافع کاملاً انگلیسی راه پیشرفت آلمان را به طرف جنوب سد کنیم...» (استادوخ: ۱۳۲۰ش، ۳-۱۶).

پیمان اتحاد شوروی و انگلیس

اعلام برنامه هیتلر برای حمله به خاورمیانه، انعقاد پیمان اتحاد انگلیس و شوروی را به دنبال داشت. اتحاد مذکور به تقاضای فوری دو طرف برای اخراج اتباع آلمانی از ایران منجر شد، اما رضاشاه باز هم در تقاضای خود تعدیلی به عمل نیاورد (باست: ۱۳۷۷: ۳۵).

در ۱۵ اوت ۱۹۴۱/۲۴ مرداد ۱۳۲۰ سفیر انگلستان در تهران یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد که در آن تقاضا شده بود تعداد اتباع آلمانی مقیم ایران هر چه سریع‌تر کاهش یابد. در ۱۷ اوت نیز وزرای مختار انگلیس و شوروی از جانب دولت‌های متبوع خویش یادداشت مشترکی تسلیم کردند که در آن شکایات و اعتراضات آنها مطرح و تقاضا شده بود علاوه بر چند تن از آلمانی‌هایی که قبلاً اخراج شده بودند، افراد دیگری نیز از خاک ایران اخراج شوند (اسکراین، ۱۳۶۳: ۱۵۸). با وجود همه این هشدارها، دولت وقت ایران از اخراج آلمانی‌ها خودداری کرد و در آخر نیز تصمیم گرفت نیروهای آلمانی را به صورت تدریجی از کشور بیرون کند (استادوخ: ۱۳۲۰ش، ۱۶-۵۶). این اقدام دولت تأثیری نداشت؛ زیرا اتحاد جماهیر شوروی با استناد به ماده ششم قرارداد ۱۹۲۱م، حق خود می‌دانست که برای دفاع از تمامیت ارضی خود، نیروهای خود را وارد خاک ایران کند. بدین ترتیب، ارتش کمونیستی شوروی و نیروی نظامی بریتانیا کشور را به بهانه جلوگیری از گسترش سیاست‌های فاشیستی رایش سوم اشغال کردند (استادوخ: ۱۳۲۱ش، ۲۲-۵۴).

هجوم متفقین و اشغال ایران

در اوت ۱۹۴۱/۱۹ مرداد ۱۳۲۰ دو دولت شوروی و انگلیس تصمیم گرفتند نیروهای خود را وارد ایران کنند و در اواخر شب ۲۴ اوت (سوم شهریور) این تصمیم به مرحله اجرا درآمد. رأس ساعت چهار و ربع بامداد، وزاری خارجه دول مذکور طی

یادداشتی به علی منصور نخست‌وزیر وقت، وی را از ماجرا آگاه ساختند (بولارد و اسکراین، ۱۳۶۹: ۴۸). در بامداد سوم شهریور متفقین از زمین، دریا و هوا مرزهای ایران را شکستند و وارد کشور شدند. از همان ابتدا فرار نظامیان آغاز شد. روز نهم شهریور سر ریدر بولارد دستور داد همه آلمانی‌های مقیم ایران به استثنای اعضای سفارت این کشور، به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی تحویل داده شوند (آبادیان، ۱۳۸۳: ۱۱).

روز ۱۵ شهریور ۱۳۲۰ سر ریدر بولارد از دولت فروغی خواست سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی را تعطیل کند. دولت فروغی با تعطیلی سفارتخانه‌ها موافقت کرد، اما حاضر به تسلیم اتباع آلمانی به مقامات انگلیسی و شوروی نشد. روز نهم سپتامبر ۱۹۴۱/۱۸ شهریور ۱۳۲۰ اولتیماتوم دوم به ایران داده شد تا هر چه سریع‌تر اتباع آلمانی را به مقامات متفقین مستقر در سفارتخانه‌های دو دولت شوروی و انگلیس تحویل دهد. این بهانه‌ای بود تا تهران را به تصرف درآورند. در نهایت، در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ قوای شوروی و انگلیس، تهران را به اشغال خود درآوردند. با اشغال ایران، رضاشاه از سلطنت استعفا داد و فرزندش محمدرضاشاه جانشین او شد (همان، همان‌جا).

روابط تجاری ایران و آلمان

روابط تجاری ایران و آلمان پیش از جنگ جهانی دوم

با وحدت آلمان، بیسمارک صدراعظم آن کشور درصدد برآمد روابط اقتصادی و سیاسی خود با کشورهای خاورمیانه را بهبود ببخشد؛ به همین دلیل به انعقاد قراردادهای سیاسی و اقتصادی روی آورد. دولت ایران نیز که دچار تنگنای مالی شدیدی بود، برای آنکه از بانک‌های استقرایی و شاهنشاهی وام بگیرد، به آلمان روی آورد (عیسوی، ۱۳۸۳: ۲۸۲). بدین منظور دولت ایران در سال ۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م. به آلمان‌ها اجازه داد در تهران (شعبه‌ای) بانک دایر کنند. همچنین اجازه دایر کردن شعبات بانکی در بوشهر و تبریز نیز به آنها داده شد (استادوخ: ۱۳۱۹ش، ۱-۱۶).

بعد از اعطای امتیاز تأسیس بانک، آلمان‌ها به تدریج توانستند امتیازات دیگری نیز در ایران بگیرند که می‌توان به استخراج همه معادن آذربایجان اشاره کرد. این

امتیازات سودی برای آلمان‌ها در پی نداشت؛ زیرا با کارشکنی روس‌ها عملاً آلمان‌ها شکست خورده بودند. این شکست‌ها آلمان‌ها را دل‌سرد و ناامید نکرد؛ تا اینکه توانستند ۱۵٪ از تراز تجاری ایران را در سال ۱۹۱۰م/۱۲۸۹ش. به دست آورند (استادوخ: ۱۳۱۹ش، ۲-۱۶). علاوه بر مراودات تجاری و سیاسی، در سال ۱۳۰۸ عده‌ای محصل نیز در زمینه‌های مختلف، از جمله صنایع راه آهن به آلمان اعزام شدند (مومن، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

بعد از پایان جنگ جهانی اول، تلاش‌ها برای افزایش نفوذ آلمان در ایران از سر گرفته شد. آلمان‌ها در این مرحله کوشیدند روابط اقتصادی خود با ایران را مستحکم‌تر کنند. این امر در تراز تجاری ایران و آلمان در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م. که آلمان هفتمین کشور تجارت‌کننده با ایران بود، تا سال ۱۳۱۷-۱۳۱۸ش/۱۹۳۸-۱۹۳۹م. که اولین کشور در تجارت با ایران شد، به وضوح قابل مشاهده است. در دهه ۱۹۳۰م. آلمان مهم‌ترین نقش را در صنعتی کردن ایران ایفا کرد. با کمک آلمان‌ها رضاشاه در صدد برآمد صنایع سنگین در ایران راه‌اندازی کند. از این رو، در این سال‌ها با کمک آلمان‌ها انواع کارخانجات صنعتی و نظامی و تأسیسات زیربنایی تأسیس شد (bharier, 1971: 127-128). از سوی دیگر، ایران تلاش کرد در زمینه تسلیحات نظامی نیز با آلمان وارد همکاری گسترده‌تری شود. در سال ۱۳۱۷ مذاکراتی محرمانه میان دولت ایران و شرکت فروشتال برای خرید کارخانجات فشنگ‌سازی انجام شد که به سرانجام نرسید. البته همان سال دوباره مذاکرات برای خرید تسلیحات نظامی انجام گرفت (دلفانی، ۱۳۷۸: ۸۶). در سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش. صادرات آلمان به ایران به میزان ۵۱/۴٪ و واردات به ۴۵/۶٪ رسید. تراز بازرگانی ایران و آلمان هر ساله با افزایش مواجه می‌شد؛ به طوری که از میزان ۲۷/۲ میلیون ریال در سال ۱۹۳۳م. به عدد ۸۳/۹ میلیون مارک در سال ۱۹۳۷ افزایش پیدا کرد (استادوخ: ۱۳۲۲ش، ۵۴-۱۲). با مقایسه میزان تجارت دو دولت آلمان و بریتانیا با ایران در این دوران، می‌توان فهمید که آلمان در امر تجارت با دولت ایران از دیگر دول اروپایی (به خصوص دول حاضر در جنگ‌های اول و دوم) پیشی گرفته بود و تجارت بریتانیای کبیر با ایران در این دوره افت فاحشی داشته است (استادوخ: ۱۳۱۹ش، ۲۶-۵۲).

روابط تجاری ایران و آلمان پس از آغاز جنگ جهانی دوم

در دوره جنگ جهانی دوم، ایران به محض شروع جنگ بی‌طرفی خود را اعلام کرد، اما در زمینه روابط تجاری با آلمان با کارشکنی‌های انگلیس مواجه شد. انگلیس از حمل کالاهای آلمانی از راه دریا به ایران جلوگیری کرد و کشتی حامل قسمتی از وسایل کارخانه ذوب‌آهن ایران را که از هامبورگ حمل می‌شد، در ساحل شرقی آفریقا متوقف و مصادره کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۵: ۱۶۲).

با وجود این، «امیر خسروی» وزیر دارایی ایران، به سفیر آلمان در تهران اظهار داشت اگر بتوان مسائل ناشی از محاصره اقتصادی و دشواری‌های ناشی از آن را در زمینه واردات و صادرات حل و فصل کرد، دولت ایران نه تنها به حفظ روابط بازرگانی خود با آلمان تمایل دارد، بلکه حتی حاضر به گسترش آن نیز است (استوارت، ۱۳۷۰: ۲۰).

مشکلات تجاری ایران و آلمان با معاهده شوروی و آلمان در اوت ۱۹۳۹ حل شد، اما انگلستان سعی در ایجاد اختلال در روابط تجاری ایران و آلمان داشت. در ۱۷ شهریور ۱۳۱۸ / ۸ سپتامبر ۱۹۳۹ وزیرمختار انگلیس در ایران، طی نامه‌ای لیستی را با عنوان «اجناس ممنوعه جنگی» به ایران اعلام کرد (ترکمان، ۱۳۷۰ الف: ۸). دولت آلمان نیز در پاسخ به اقدام انگلیس، علاوه بر لیست انگلیس، موارد ذیل را نیز جزو اشیای قاچاق منظور کرد: مواد غذایی، حیوانات جاندار، مشروبات، علوفه، لباس و موادی که برای تهیه آن مصرف می‌شود (همان، ۹).

کارشکنی‌ها و اختلافات ایران و انگلیس بر سر روابط تجاری ایران و آلمان، همچنان ادامه داشت تا اینکه احمد متین‌دفتری در سوم آبان ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹ م. به نخست‌وزیری رسید. وی یکی از دلایل انتخاب خود را تحصیل در مدرسه ایران و آلمان و تسلط به زبان آلمانی و مهم‌تر از همه خدمت در سفارت آلمان می‌دانست (عاقلی، ۱۳۷۱: ۱۵۱-۱۵۶).

در این زمان مهم‌ترین محور تجارت خارجی ایران را روابط با آلمان تشکیل می‌داد که به علت شروع جنگ و اعلام بی‌طرفی ایران با چالش‌هایی عمیق مواجه شده بود. متین‌دفتری در خاطرات خود چهار محور اصلی را موضوع وضعیت تجارت خارجی ایران دانسته است:

۱. « قسمت اعظم تجارت خارجی ایران به دست آلمان‌ها افتاده بود. الف. تعطیلی روابط بازرگانی ایران با همسایه شمالی در نتیجه الغای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی و عدم تجدید آن.
- ب. افزایش واردات از طریق ایجاد کارخانجات دولتی و خصوصی و تجهیزات ارتش و بالنتیجه نایاب شدن ارز خارجی.
۲. توجه بازرگانان به تجارت آلمان از سال ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ش. به علت اینکه وارد کنندگان برای خرید از سایر کشورها اسعار نمی‌توانستند تحصیل بکنند.
۳. حساب تهاتر تجارت ایران و آلمان وضعیت عجیبی نشان می‌داد؛ به نحوی که واردات ایران از آلمان بر صادرات پیشی گرفته بود و دولت ایران به آلمان بدهکار شده بود.
۴. غیر از قرارداد تهاتر عمومی، یک قرارداد خصوصی میان ایران و بنگاه آلمانی فروشتال منعقد گردیده بود که طبق آن دولت برای تجهیزات اقتصادی یعنی فراهم کردن ماشین‌آلات و تأسیس کارخانجات، همه لوازم مورد نیاز خود را بتواند یکجا دریافت کند. ثانیاً در ظرف هشت سال بهای آن را پردازد، اما عملاً این نقشه به گونه‌ای اجرا شده بود که نتیجه‌ای معکوس به بار آورده بود» (همان، ۱۸۰-۱۸۱).
- بدین ترتیب، ایران می‌بایست ضمن رعایت اصول بی‌طرفی خود در جنگ، در عوض چهل میلیون مارکی که از آلمان بستانکار شده بود، کالاهای صنعتی مورد نیاز را دریافت دارد و از سوی دیگر، در نتیجه روابط مسالمت‌آمیز با آلمان، بر خواسته‌های خود در قرارداد تهاتر خصوصی با بنگاه فروشتال جامعه عمل پیوشاند.
- از طرفی، با توجه به کشورگشایی‌های آلمان و انضمام مناطق چک و اسلواکی، بوهیم و مراوی به این کشور، می‌بایست روابط تجاری آنها را نیز زیرمجموعه روابط با آلمان به حساب می‌آورد. این امر نیز با توجه به نامه وزارت خارجه به وزارت دارایی حل شده بود و قراردادهای منعقد با چک و اسلواکی و دیگر دول به شرط معامله به قوت خود باقی می‌ماندند (ساکما، ۱۲۳۸۱/۸۱۳).
- علاوه بر چهل میلیون مارکی که ایران از آلمان بستانکار شده بود، گسترش قلمرو نفوذ آلمان نیز بر وسعت روابط تجاری دو کشور می‌افزود. بنابراین انگلیسی‌ها سعی کردند از طرق دیگر وارد شوند. فشار اقتصادی بهترین ابزاری بود که سیاستمداران

انگلیسی پیشنهاد دادند. کاهش قیمت نفت، استراتژی مؤثر انگلیس برای فشار اقتصادی بر ایران بود. با اعلام این سیاست، وزیرمختار انگلیس با اعلام اینکه ما حاضر به قبول کاهش قیمت نفت نیستیم، اعتراض دولت ایران را به مراجع انگلیسی ابراز داشت. دولت انگلیس با ضبط کشتی‌های نفت کش، عملاً صادرات نفت ایران را به حالت تعلیق درآورد (ترکمان، ۱۳۷۰ الف: ۱۳-۱۴).

با وجود کارشکنی‌های انگلستان، دوستی آلمان با اتحاد شوروی، ادامه نفوذ آلمان در ایران را تداوم بخشید. اواسط سال ۱۹۴۰م/۱۳۱۹ش. آلمان قراردادهای تجاری زیادی با ایران به منظور صدور و ورود کالا منعقد کرده بود. اجرای این قراردادها متکی به استفاده از راه‌های ترانزیتی شوروی بود که با انعقاد عهدنامه اوت ۱۹۳۹م. میان شوروی و آلمان به مقدار قابل توجهی تقلیل یافت. قراردادهای مزبور نه تنها حمل کالاهای ایرانی از طریق راه‌های ترانزیت روسیه به آلمان را تحت شرایط آسانی ممکن ساخت، بلکه موفق به پایین نگه داشتن بهای کالاهای مورد تقاضای آلمان در ایران شد و قیمت این کالاها را در سطح پایین‌تری نسبت به قیمت حقیقی بازار و قیمت جهانی آن نگه داشت. بنابراین تنها همکاری شوروی با آلمان بود که منجر شد این کشور طی سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۱م/۱۳۱۹-۱۳۲۰ش. روابط تجاری خود را با ایران به‌طور بی‌سابقه‌ای توسعه دهد (الهی، ۱۳۶۹: ۳۹-۴۰).

طی سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۲۰ش. شرکت فروشتال قراردادهای متعددی در زمینه‌های مختلف با ایران منعقد کرد. در ۱۵ اسفند ۱۳۱۸ کمیسیونی با حضور منصور وزیر پیشه و هنر، دکتر سجادی وزیر راه، سرتیپ خسروی وزیر دارایی و تعدادی سودآور دیگر درباره معاملات دولت شاهنشاهی با شرکت فروشتال برگزار شد. کمیسیون مذکور درباره خرید سه هزار واگن و دویست لوکوموتیو و ۳۴۱ واگن مخصوص که بایستی ظرف ۶ تا ۸ ماه به دولت ایران تحویل داده شود، به توافق رسیدند (ساکما، ۱۲۵۹۲/۸۱۳).

علاوه بر مذاکرات دولت با شرکت‌های آلمانی، شرکت‌های خصوصی نیز موفق به توسعه روابط تجاری با آلمان شدند. طبق قرارداد منعقد شده میان شرکت سهامی برادران وهاب‌زاده در تهران و شرکت‌های کوبین کامپف، کونیتسکی و فروشتال، شرکت ایرانی هزار تن پشم شیشه به آقای ساکس فروخت (ساکما، ۱۲۳۸۱/۸۰۵).

آلمان که برای تهیه مواد غذایی و مواد خام قراردادهای متنوعی با ایران منعقد کرده بود، برای خرید خرماي خوزستان نیز با ایران به توافق رسید. علاوه بر این، شرکت سهامی خشکبار خوزستان سه هزار تن خرما با آقای گئورگ ریکرتسن و کمپانی «ف. اندوچ» معامله کرد (ساکما، ۳۴۹۶/۲۲۴).

در سالهای جنگ تا زمان اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، بیشترین قراردادهای بازرگانی ایران با آلمان مختص به شرکت فروشتال بود. طبق قرارداد عمومی که میان دولت شاهنشاهی و فروشتال طی سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۶ ش. منعقد شد، بسیاری از پروژههای صنعتی کردن کشور به فروشتال سپرده شد که زمان پایان آنها سال ۱۳۱۹م/۱۳۱۹ ش. تعیین شده بود.

طبق بند ۲ این قرارداد، دولت تحویل پروژههای زیر را به فروشتال واگذار کرده بود:

۱. تهیه وسایل نقلیه راه آهن برای سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۹م/۱۳۱۶-۱۳۱۸ ش؛
۲. ساختمان و نصب چهار کارخانه نساجی (چیت سازی)؛
۳. ساختمان و نصب چهار کارخانه فابریک سیمان؛
۴. ساختمان و نصب یک کشتارگاه در تهران؛
۵. ساختمان و نصب یک کارخانه برنج سازی؛
۶. ساختمان و نصب یک کارخانه کفش سازی؛
۷. ساختمان و نصب یک کارخانه بافندگی پشم؛
۸. ساختمان و نصب یک کارخانه کاغذ و مقواسبازی برای انحصار دخانیات ایران؛
۹. ساختمان و نصب چند کارخانه برای مصالح ساختمان؛
۱۰. ساختمان و نصب یک کارخانه کیسه بافی؛
۱۱. ساختمان و نصب یک کارخانه گلیسیرین و اسید نیتریک.

در عوض دولت ایران کالاهای زیر را به آلمان صادر می کرد: پنبه، پشم، برنج، غلات، میوه های روغنی، توتون سیگار و سایر محصولات ایرانی که بعد از این به آلمان صادر می شد و ورود آن به آلمان از طرف مقامات صلاحیت دار آن کشور اجازه داده می شد.

در سال ۱۹۳۸م. ایران ۸۰۰۰ تن پنبه، ۱۵۰۰ تن توتون، ۲۰٪ مقدار برنج و ۷۵٪ مقدار غلاتی که برای صدور آماده بود و همچنین ۷۵٪ میوهجات روغنی را به آلمان

صادر کرد. نیاز آلمان به مواد خام، به تکرار قراردادهای مذکور منجر شد. در ۳۰ خرداد ۱۳۱۸ دوباره پیمان بازرگانی بین دولت شاهنشاهی ایران و شرکت سهامی فروشتال انعقاد یافت. در ۲۹ دی ۱۳۱۹ مذاکرات فروشتال با وزارت دارایی، به انعقاد قرارداد دیگری در این زمینه منجر شد. طبق قرارداد منعقد شده، شرکت فروشتال خواستار ۸۰۰۰ تن پنبه، ۳۵۰۰ تن پشم و ۱۵۰۰ تن توتون شده بود (ساکما، ۲۵۲۲۱). علاوه بر فروشتال، قرارداد خرید لوازم یدکی موتورهای کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی با شرکت «ویلی شنل» منعقد شد. قرارداد تأمین مقداری لوازم یدکی برای دوازده دستگاه موتور دوتسیر دیزل کارخانجات پنبه پاک‌کنی با شرکت مذکور بسته شد (ساکما، ۲۴۶۱۹).

علاوه بر قراردادهای مذکور که درباره تبادله مواد خام با مواد صنعتی میان دو طرف منعقد شد، دو دولت در زمینه سهولت در حمل و نقل کالا نیز به توافق‌هایی رسیده بودند. در ۱۴ مهر ۱۳۱۹ بین وزارت دارایی دولت شاهنشاهی ایران به نمایندگی از اداره باربری و خشکی و دریایی (ایران‌بار) در تهران و شرکت حمل و نقل بین‌المللی شینکر و کمپانی «گ. گ. ب» مقیم هامبورگ پیمانی در این باره به امضا رسید.

طبق قرارداد مذکور، کالاهای خریداری شده از آلمان توسط وزارتخانه‌های دولت ایران، ادارات مستقل و بنگاه‌های دولتی، به وسیله ایران‌بار به کمپانی شینکر واگذار می‌شد و شینکر موظف بود کالاهای آلمانی را از مرز آلمان و نواحی متصرفی آن تا یکی از بنادر ایران در دریای خزر یا تا سرحد خاکی ایران و شوروی حمل کند و به دولت ایران تحویل دهد (همان، قرارداد باربری ایران و آلمان، نمره ۲۴۶۳۵، به تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۱۹ ش).

آخرین پیمان رسمی تجاری تا قبل از اشغال کشور در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۱۹، به امضای کلودیوس وزیر آلمان و حمید سیاح مدیر کل وزارت امور خارجه ایران، در زمینه تعیین میزان مبادله کالاهایی که می‌بایست طی سال آینده میان دو کشور انجام شود، به امضای دو طرف رسید (مکی، ۱۳۶۲: ۵۱۱-۵۱۶).

گفتنی است حمله آلمان به شوروی و اهمیت روزافزون موقعیت استراتژیک ایران از سویی و داستان ستون پنجم آلمان از سوی دیگر، به تسلیم رضاشاه در برابر

متفقین و در واقع اخراج اتباع آلمانی در مرداد ۱۳۲۰ و به نوعی پایان روابط تجاری دو کشور منجر شد.

قطع رابطه تجاری میان دو دولت ایران و آلمان باعث شد تاجران ایرانی و همچنین دولت ایران دچار ضرر و زیان زیادی شوند؛ زیرا با توجه به سفارشات تجار و شرکت‌های ایرانی، دولت آلمان و شرکت‌های وابسته به آن چیزی حدود سی میلیون مارک به ایرانی‌ها بدهکار بودند. در مقابل، دولت برای نقد کردن این بدهی، پنج فروند کشتی متعلق به کمپانی هانزالاین را در بندر شاهپور توقیف کرد که ارزش این کشتی‌ها چیزی حدود هشت میلیون مارک از اصل بدهی کمتر بود (استادوخ، ۱۳۱۸ش: ۱۶-۳۱).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور ایران و آلمان در طول جنگ دوم جهانی مورد بحث قرار گرفته است. روابط بین ایران و آلمان در این دوره با توجه به عناصری چون علاقه قلبی شاه ایران به آلمان و بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی اول در دو سمت، وارد فاز تازه‌ای شد. نتیجه رقابت استعمارگران روس و انگلیس در ایران و تمایل رضاشاه به دیکتاتوری، به‌ویژه بعد از روی کار آمدن هیتلر در آلمان، موجبات نزدیکی رضاشاه با دولت آلمان را فراهم کرد. البته به کار نگرفتن سیاست درست در مقابل همسایه‌های شمالی و جنوبی کشور (شوروی و انگلستان)، به این دولت‌ها بهانه لازم برای اشغال ایران را داد.

عوامل گسترش روابط سیاسی و اقتصادی میان دو طرف در این برهه عبارت بود از: اعتقاد به وجود نیروی سوم در مقابل دو نیروی دیگر حاضر در ایران که مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل برای برقراری روابط سیاسی بین ایران و آلمان بود. دیگر عامل مهم، همزادپنداری‌ای بود که شخص رضاشاه و نیروهایی از طبقه ممتاز کشور، از جمله بعضی نمایندگان مجلس و سران نظامی نسبت به آلمان‌ها داشتند. عامل دیگر، تلاش دولت ایران برای نوسازی کشور از طریق وجود نیروی سوم بود. در زمینه اقتصادی نیز حجم مبادلات تجاری بین ایران و آلمان تا آن اندازه بالا رفت که دولت آلمان رتبه نخست مبادلات تجاری ایران با دنیا را به خود اختصاص داده بود؛

درحالی که این رتبه در سالهای قبل از آن هفتم بود. وجود اشخاصی مثل متین دفتری در بدنه دولت و تمایل قلبی وی به آلمانها زمینه را برای گسترش مناسبات اقتصادی و تجاری بین دو دولت فراهم کرد؛ به طوری که در این ایام علاوه بر مراودات معمول تجاری، قراردادهایی نیز بین دو طرف منعقد شد و تراز تجاری آلمان با ایران را به بالاترین حد خود طی چندین سال گذشته رساند.

انعقاد قرارداد مودت میان شوروی و آلمان و ترانزیت کالا از طریق خاک شوروی به ایران، در این زمینه بسیار تأثیرگذار بود. روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان در پی حمله هیتلر به شوروی و شکست او، ورود متفقین به ایران و ارسال کمک به شوروی از طریق خط آهن سراسری ایران، رو به افول گذاشت. این روابط تا سال ۱۳۲۳ ش. ادامه داشت تا اینکه دول متفق شاه جوان ایران را مجبور به اعلان جنگ علیه آلمان و پایان روابط سیاسی و اقتصادی با آن کشور کردند.

منابع و مآخذ

الف. کتب و مقالات

- آبادیان، حسین (۱۳۸۳)، بحران مشروطیت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- (۱۳۸۵)، «قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم»، تاریخ روابط خارجی، س ۷، ش ۲۸، صص ۱۳۷-۱۷۱.
- استوارت، ریچارد (۱۳۷۰)، آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: انتشارات معین.
- اسکراین، کلارمونت (۱۳۶۳)، جنگهای جهانی در ایران، ترجمه حسین نجف‌آبادی فراهانی، تهران: نوین.
- الهی، همایون (۱۳۶۹)، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران: مرکز نشر.
- باست، الیور (۱۳۷۷)، آلمانی‌ها در ایران، نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول براساس منابع دیپلماتیک فرانسه، ترجمه حسین بنی‌احمد، تهران: انتشارات شیرازه.
- بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین (۱۳۶۹)، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر البرز.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۶)، روابط دیکتاتور شرق با جمهوری وایمار و نازی‌ها، فصلنامه زمانه، ش ۶۰، صص ۵۶-۶۱.

- پیرا، فاطمه (۱۳۷۹)، روابط سیاسی اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ترکمان، محمد (۱۳۷۰ الف)، اسناد نقض بی‌طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰، تهران: انتشارات کویر.
- (۱۳۷۰ ب)، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۱ ش)، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- خان ملک یزدی، محمد (۱۳۲۴)، ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹، تهران: [بی‌جا].
- دلفانی، محمود (زمستان ۱۳۷۸)، «نقش دولت آلمان در ایجاد صنایع نظامی و تسلیح ارتش در دوره رضاشاه»، فصلنامه گنجینه اسناد، دوره نهم، ش ۳ و ۴، صص ۸۲-۹۳.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۷)، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران: انتشارات پازنگ.
- رحمانی، علی (۱۳۸۴)، آلمان منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران: انتشارات معین و پروین.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۱)، خاطرات یک نخست‌وزیر، تهران: انتشارات علمی.
- عیسوی، چارلز (۱۳۸۳)، تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار ۱۳۳۳-۱۲۱۵، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات گستره.
- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱)، غرب و شوروی در ایران، سی سال رقابت ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تهران: روزنامه سحر.
- مکی، حسین (۱۳۶۲)، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: نشر ناشر.
- موسویان، سید حسین (۱۳۸۵)، چالش‌های روابط ایران و غرب: بررسی روابط ایران و آلمان، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- مومن، ابوالفتح (زمستان ۱۳۸۰)، «نقش دانشجویان ایرانی و مطبوعات فارسی‌زبان آلمان در روابط ایران و آلمان در عصر رضاشاه»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۱۹ و ۲۰، صص ۱۴۹-۱۶۶.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۵)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

ب. اسناد

- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، سند شماره ۳۱-۱۶-۱۳۱۸ ش.
-، سند شماره ۱-۱۶-۱۳۱۹ ش.
-، سند شماره ۵۲-۲۶-۱۳۱۹ ش.
-، سند شماره ۲-۱۶-۱۳۱۹ ش.

- سند شماره ۳-۱۶-۱۳۲۰ ش.
- سند شماره ۱۲-۵۶-۱۶-۱۳۲۰ ش.
- سند شماره ۵۶-۱۶-۱۳۲۰ ش.
- سند شماره ۵۴-۲۲-۱۳۲۱ ش.
- سند شماره ۱۰-۵۴-۱۲-۱۳۲۲ ش.
- سند شماره ۵۴-۱۲-۱۳۲۲ ش.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، نمره سند ۱۲۳۸۱/۸۰۵، ۱۳۱۸/۴/۳ ش.
- نمره سند ۱۲۳۸۱/۸۱۳، ۱۳۱۸/۴/۱۹ ش.
- نمره سند ۱۲۵۹۲/۸۱۳، ۱۳۱۸/۱۲/۱۵ ش.
- نمره سند ۲۴۶۱۹، ۱۳۱۹/۶/۱۷ ش.
- نمره سند ۲۵۲۲۱، ۱۳۱۹/۱۰/۲۹ ش.
- نمره سند ۳۴۹۶/۲۲۴، ۱۳۲۰/۱/۲۳ ش.

ج. منابع انگلیسی

- Bharier, Julian (1971), *economic development in iran 1900-1970*, London: oxford university press.
- Peter Avery and Melvile Charles (1991), *the Cambridge History of Iran*, Vol.7, Cambridge: Cambridge University Press.

نقش بانوان جوانشیری قراباغ در دربار فتحعلی شاه قاجاری

یاسمن جوانشیر^۱

منیژه صدری^۲

اسماعیل حسن زاده^۳

حسین احمدی^۴

چکیده: روند قدرت گیری خاندان جوانشیر از دوره صفوی آغاز شد و در دوره نادرشاه افشار و کریم خان زند موقعیت خود را بر قراباغ تثبیت کردند. کریم خان بیگلربیگی قراباغ را به ابراهیم خلیل خان پسر پناه علی خان داد. این قدرت گیری همزمان با افزایش گرایش های استقلال طلبانه ملیک های ارمنی و نفوذ روسیه بود. در این میان، خان های قراباغ روابط دوگانه در گرایش به ایران و روس را در پیش گرفتند. فتحعلی شاه برای تحکیم روابط با دختر خان جوانشیر ازدواج کرد. این وصلت تأثیر چندانی در رفتار سیاسی جوانشیریان مقیم قراباغ نسبت به حکومت ایران نداشت. آغاییم آغا شاعر و آگاه به تمدن جدید همسر فتحعلی شاه شد. این ازدواج از بُعد خصوصی و عاطفی ناموفق بود، اما موجب نفوذ جوانشیریان و قراباغیان مقیم ایران در ساختار قدرت قاجاری شد. در این مقاله براساس روش تحلیل تاریخی، به تشریح و تفسیر نقش بانوان جوانشیری در حرمسرای قاجاری و سپس در قدرت پرداخته شده است. این ازدواج به ایجاد شبکه قراباغیان در دربار قاجار انجامید که نقش های نظامی، دیوانی، دیپلماتیک، قضایی تا رفتارهای توطئه آمیز از خود بروز دادند. ازدواج های شمار دیگری از بانوان جوانشیری با تعدادی از شاهزادگان نیز این شبکه را تقویت کرد. شبکه قراباغیان واسطه محلی و منطقه ای مهمی برای ارتباط سیاسی و تجاری با روس ها و قفقاز شدند. این شبکه که ریشه در حرمسرا داشت، با شبکه نظامی - امنیتی، شبکه تجاری و قضایی - دیوانی تکمیل شد.

واژه های کلیدی: ایران، قراباغ، قاجاریان، جوانشیریان، حرمسرای فتحعلی شاه، آغاییم آغا

۱ گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران yasaminjavanshir@gmail.com

۲ گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (نویسنده مسئول) manijehsadri@gmil.com

۳ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء، تهران، ایران e.hasanzadeh@alzahra.ac.ir

۴ گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران ahmadi@iichs.ir

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۰۵ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۳/۰۴

The Role of Qara Bagh Javanshiri Women in the Court of Fath Ali Shah in Qajar Era

Yasaman Javanshir¹

Manizheh Sadri²

Ismail Hassanzadeh³

Hoseyn Ahmadi⁴

Abstract: The Javanshir dynasty, gaining power in the region, established dual relations with Iran and Russia. To strengthen relations, Fath Ali Shah married the daughter of Khan Javanshir. This marriage did not prevent the Javanshirians from consolidating their political attitude towards Iranian government. Aghabigam Agha, a poet and aware of the new civilization became the wife of Fath Ali Shah. This marriage failed in the private and emotional dimensions, however made Javanshirians and Qara Baghians influential in the power structure of Iran. This paper, based on historical analysis method, has described and interpreted the role of Javanshiri women in the Qajar harem and later in the power structure of Iran. The marriage led to the establishment of the Qara Baghian network in the Qajar court, which ranged from courtier, diplomatic and judicial positions to conspiracy theories. Other marriages of Javanshiri women with other princes also strengthened this network. The Qara Bagh network became an important local and regional intermediary for political and commercial relations with the Russians and the Caucasus. The network, which had its roots in the harem, was supplemented by a military, security, commercial and courtier network.

Keywords: Iran, Qara Bagh, Qajarians, Javanshirians, Fatah Ali Shah's harem, Aghabigam Agha.

1 Department of History, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran. yasaminjavanshir@gmail.com

2 Department of History, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran. (Corresponding Author), manijehsadri@gmail.com

3 Department of History, Faculty of Literature, Al-Zahra University, Tehran, Iran. e.hasanzadeh@alzahra.ac.ir

4 Department of Political Science, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran. ahmadi@iichs.ir

مقدمه

ازدواج شاهان و شاهزادگان حکومت‌های مرکزی با دختران امیران و فرمانروایان محلی سابقه بس طولانی داشته است که از آن به «ازدواج‌های سیاسی» یاد می‌شود. فرمانروایان برای تثبیت سلطه خود بر مناطق خودمختار یا تابع و تحکیم موقعیت آن حکومت در قبال رقبای احتمالی خارجی منطقه‌ای یا محلی، به خواست خود یا حکمران به ازدواج سیاسی اقدام می‌کردند. این ازدواج‌ها گاه به عنوان گروگان محترمانه نگریده می‌شد و گاه به عنوان انتخاب شریک اصلی زندگی از خانواده متحد استراتژیک. اینکه کدام یک از دو نوع نگرش در مورد امیردخت‌ها یا شاهدخت غلبه داشت، به عوامل مختلف از جمله موقعیت و قدرتمندی پدر و خانواده و طایفه دختر، مناسبات خاندان دختر با حکمرانان محلی، نیاز حکومت مرکزی به حکمرانی محلی و انگیزه‌های سیاسی و نظامی و غیره بستگی داشت. هر یک از این عوامل می‌توانست موقعیت خانواده و جایگاه دختر در حرمسراها را تحت تأثیر قرار دهد.

در دوران صفویه ازدواج شاهزادگان صفوی با امیردخت‌ها و شاهدخت‌های حکومت‌های محلی پیرامونی سرعت بیشتری یافت و به عنوان ابزار سیاسی در دستان دو طرف قرار گرفت که می‌توانستند از امتیازات آن بهره‌مند شوند. سنت ازدواج شاهان و شاهزادگان صفوی با امیردخت‌های قفقازی به دوره قاجارها نیز رسید. از خاندان‌های قفقازی که ازدواج‌های گسترده و پیچیده‌ای با قاجارها انجام دادند، خاندان جوانشیر قراباغ بود که مدتی طولانی حکمرانی محلی قدرتمندی تشکیل داده بودند.

اهمیت این ازدواج‌ها از چشم پژوهشگران ایرانی و جمهوری آذربایجان به دور نمانده و پژوهش‌های متعددی در این زمینه انجام شده است. در برخی پژوهش‌های آذربایجانی‌ها به مسائل عاطفی و عشقی در قالب داستان‌های عشقی یا روایت‌های تاریخی اغراق‌آمیز و گاه اسطوره‌ای پرداخته شده است. در یک دسته‌بندی کلی، در این آثار این ازدواج‌ها با رویکرد ادبی و جایگاه دختران قراباغی در پاسداشت زبان ترکی، رویکرد داستانی و بزرگ‌نمایی نقش عاطفی آنان و از زاویه انتقاد از سیاست حرمسراداری فتحعلی‌شاه مورد توجه قرار گرفته است. از پژوهشگران ایرانی،

تربیت، مجتهدزاده، قره‌باغی، دیهیم و وفایی با شیوه تذکره‌نویسی به اختصار به ازدواج آغاییگم با فتحعلی‌شاه اشاره کرده‌اند (تربیت، ۱۳۷۳: ۹؛ مجتهدزاده قره‌باغی، ۱۳۷۳: ۳۶-۳۴). میرهدایت حصاری و منصوره وثیق با رویکرد ادبی و نقش‌سازی دختران شاعر جوانشیر در تکریم زبان ترکی و ادبیات مرثیه‌سرایی، به این ازدواج‌ها نگریسته‌اند و مسائل سیاسی و علت اصلی ازدواج‌ها را نادیده گرفته‌اند (حصاری، ۱۳۷۲: ۹۴؛ وثیق، ۱۳۹۶: ۲۵۵؛ دیهیم، ۱۳۷۱: ۸/۵؛ وفائی، ۱۳۶۹: ۱۶/۱). کتاب قره‌باغ نامه نوشته پرویز زارع شاهمرسی (۱۳۸۹: ۲۶۲-۲۶۹) از جمله نوشته‌های ارزشمند در این زمینه است که در آن به اعمال قدرت حکومت‌های ایرانی در این منطقه از سده‌های پیش پرداخته شده و مطالبی درباره نفوذ قراباغیان از جمله جوانشیریان در دوره قاجار دارد که بیشتر به نفوذ مردان جوانشیر در ساختار قدرت پرداخته است. اشاره او به بانوان جوانشیری، محدود به چند جمله نقل قول از منابع اصلی است؛ درحالی که نگارندگان پژوهش حاضر نفوذ و اثرگذاری بانوان را کنون توجه قرار داده‌اند نه همه قراباغیان.

از میان پژوهش‌های آذربایجانی‌ها باید از پژوهش نسبتاً کامل «مهربان وزیر آذربایجانی» درباره آغاییگم آغا یاد کرد (Çingizoglu, 2019). او به ازدواج‌های سیاسی جوانشیرها با شاه و شاهزادگان قاجاری از منظر عاطفی نگریسته و بین تحولات سیاسی و مسائل عاطفی و عاشقانه پیوند زده و آغاییگم را در سطح یک شخصیت فوق‌العاده در دربار قاجاری برجسته کرده است؛ به‌طوری که شاه در مسائل سیاسی و روابط بین‌الملل و حتی قرارداد ترکمانچای نظر او را جویا شده و او نیز نقدی بر آن نوشته بود. مهربان وزیر در کتاب دیگرش درباره گوهر آغا بانوی شاعر دیگر جوانشیری نیز روایت داستانی خود را با اغراق درآمیخته است (Vəzir, 2018). کتاب سوم او درباره زندگینامه احمدیگم جوانشیر نیز مشحون از روایت‌های داستانی است (Vəzir, 2019). البته منشأ رویکرد داستانی و عاطفی او را باید در لابه‌لای منابع فارسی همچون تاریخ عضدی، روایت‌های اعتمادالسلطنه در خیرات حسان و دیگر منابع تاریخی جست‌وجو کرد (ذهنی، ۱۳۰۷: ۱۱، ۱۲). نقاشی باقیمانده از آغاییگم آغا، ساز به دست با اندامی باریک و موهایی بیرون‌زده از کناره حجاب سر، شباهت تامی به تصاویر مینیاتوری دوره تیموری دارد

(Çingizoğlu, 2015: 130). او کتاب دیگری دربارهٔ احمدبیگ جوانشیر نوشته است که اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ خاندان جوانشیر در اختیار خواننده قرار می‌دهد. نگارش مهربان وزیر داستان‌نگارانه است و مرز بین داستان و تاریخ را رعایت نکرده است. رویکرد نگارش عاشقانه بر پژوهش غلبه دارد. البته اطلاعات تاریخی آن ساختگی و تخیلی نیست. انور چنگیز اوغلو (۲۰۱۵م) مهم‌ترین پژوهش نسب‌نگارانهٔ خاندان جوانشیر را ارائه داده است. او رویکرد علمی اتخاذ کرده، اما بیشتر نوشته‌هایش فاقد ارجاع است؛ درباره بانوان قراباغی دربار قاجار نیز اطلاعات اندکی دارد.

نگارندگان این نوشتار درصدد بازنویسی آنچه که در مورد ازدواج‌های سیاسی و تحولات منطقه‌ای قراباغ گفته شده، نیستند، بلکه درصدد روشن کردن تلاش‌ها و نفوذ بانوان قراباغی در حرمسرا و نفوذ جوانشیریان در ساختار حکومتی و اقتصادی جامعه ایرانی می‌باشند که برخی از شخصیت‌های نظامی و اقتصادی قراباغیان تا پایان دوره پهلوی مصدر امور بوده‌اند. مسئلهٔ اصلی این نوشتار روشن کردن نقش بانوان قراباغی، به‌ویژه آغابگم آغا جوانشیر همسر دوازدهم فتحعلی‌شاه و حلقهٔ پیرامون بانوان قراباغی در جامعه ایرانی است.

خاندان جوانشیریان ساریجالی از پیدایش تا حکمرانی قراباغ

در یک نسب‌نامهٔ اسطوره‌ای، جوانشیریان خود را منتسب به ترکان اوغوز از شاخه اوشرخان (افشار) می‌دانند که در تشکیلات اوغوز در سمت راست (جوانغار) قرار داشتند (هدایت، ۱۳۳۹: ج ۹، ۲۹۶-۲۹۷).^۱ شخصیت شناخته شدهٔ آنان در دوره شاه‌عباس صفوی فردی به نام «بوداق سلطان» بود. می‌توان گفت جوانشیریان به گروه ترکمانان افشار وابسته بودند. در دورهٔ شاه‌عباس صفوی، بزرگ خاندان بوداق سلطان آنان را از خانوادهٔ گمنام به خاندانی سرشناس ارتقا داد.

شناخته‌شده‌ترین شخصیت جوانشیرها «پناه‌علی بیگ» بود که در جنگ‌های نادر با عثمانی‌ها رشادت زیادی از خود نشان داد و نزد او مقرب شد. هنگام بازگشت

۱ جوانشیر قراباغی مورخ محلی قرن نوزدهم میلادی، جوانشیر را از ایل جوانشیر دیزاق از اویماق ساروجلو که فرقه‌ای از ایل بهمن‌لو بودند، معرفی کرده است (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۲۰).

نادر به خراسان، پناه‌علی‌بیگ و خانواده‌اش نیز مهاجرت داده شدند. با چرخش روحیات نادر و افزایش بدینی نسبت به پیرامونیان، پناه‌علی‌بیگ نیز از این بدینی در امان نماند و ناگزیر در سال ۱۱۵۰ق. از خراسان به قراباغ متواری شد (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۸۳-۸۴).

قتل نادر (۱۱۶۰ق) و فقدان قدرت مرکزی در ایران، موجب شد پناه‌علی‌بیگ با وارد شدن به رقابت‌های ملیک‌های پنج‌گانهٔ ارمنی قراباغ، به افزایش نفوذ سیاسی و نظامی خود در منطقهٔ قراباغ همت گماشت. مقاومت جوانشیریان یورش‌های محمدحسن خان قاجار و فتحعلی‌خان افشار را ناکام گذاشت (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۹۴-۹۶). آنها به همکاری با کریم‌خان علیه قاجارها برخاستند. پس از مرگ پناه‌علی‌بیگ و روی کار آمدن پسرش ابراهیم خلیل‌خان، سیاست خاندانی در قبال حکومت‌های مرکزی ایران تغییر عمده‌ای نیافت و او کماکان رویکرد ضد قاجاری خود را با حکمرانان ارمنی قراباغ ادامه داد. در زمان او روس‌ها به عنوان عامل سوم وارد معادلات سیاسی منطقهٔ قفقاز شدند و توانستند با جذب شماری از نیروهای ارمنی و گرجی و مسلمانان قفقاز، موقعیت و نفوذ ایران در قفقاز را متزلزل کنند. تنها مرگ کاترین اول و روی کار آمدن پُل اول و گرفتاری روس‌ها در اروپا، به تخلیهٔ نیروهای روسی انجامید.

آقامحمدخان متعاقب سرکوب شورش‌ها و مدعیان دیگر، قدرت را در ایران به دست آورد و در سال ۱۲۱۱ق. به قفقاز لشکرکشی کرد و قلعهٔ شوشی مرکز حکمرانی خاندان جوانشیر را تصرف کرد. ابراهیم خلیل‌خان به داغستان پیش خویشاوندان همسرش متواری شد. آقامحمدخان قاجار در نتیجه توطئه‌ای کشته شد (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۴۸۸-۵۰۳).^۱ موقعیت حکومت مرکزی ایران در قفقاز پس از این واقعه هیچ‌گاه بسامان نشد. حکمرانان محلی قفقاز جنوبی به روس‌ها بیش از حکومت مرکزی امید بستند. سیاست دوگانهٔ آنها زمینهٔ نفوذ روسیه را فراهم ساخت. روی کار آمدن فتحعلی‌شاه قاجار در تهران نیز نتوانست روند گرایش قفقازیان به روسیه و گسترش نفوذ سیاسی و نظامی روسیه را مانع شود. ابراهیم خلیل‌خان در

۱ زرگری‌نژاد در این کتاب تحلیل جامعی دربارهٔ رویدادهای ایران در قفقاز از قتل نادر تا قتل آقامحمدخان ارائه داده که جالب توجه است.

ادامه سیاست دوگانه خود، پس از بازگشت به شوشی، جنازه آقامحمدخان را با حرمت تمام به تهران فرستاد. این رفتار موجب خوشحالی درباریان تهران شد. فتحعلی شاه که توان نظامی لازم را نداشت، مجبور شد برخلاف سیاست سرکوب، از سیاست تحیب جوانشیریان بهره بگیرد. گرایش به ازدواج‌های سیاسی با این خاندان از آن جمله بود. شاه ضمن واگذاری حکومت قراباغ به ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر، از دختر خان خواستگاری کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۶۲/۱-۶۳) تا شاید قدرتمندترین خان‌نشین قفقاز را تحت کنترل خود درآورد، اما سیاست‌های دوگانه خان‌نشین‌ها و بازگشت قدرتمندانه روس‌ها به معادلات قدرت قفقاز پس از پایان درگیری آنها با اروپا، به شکست سیاست ایران انجامید.^۱

پیوند حرمسرای قاجاریان و جوانشیریان

نظام حرمسرای جوانشیریان از نظر تشکیلاتی و رفتاری تفاوت چندانی با حرامسرای قاجاری نداشت. تنها می‌توان ابعاد آنها را از بُعد کمی و گستره‌ای محدود دانست. ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر بر ماهیت ازدواج‌های سیاسی واقف بود و خود نیز از آن بهره کافی می‌برد. او چهار زن عقدی و بیش از ده زن صیغه‌ای داشت که با مرگ زنان عقدی، یکی از زنان صیغه‌ای به جای او ارتقای موقعیت می‌یافت (Çingizoğlu, 2015: 33).^۲ گاهی جای زن عقدی در گذشته را زن عقدی خارج از خانواده با ازدواج جدید پر می‌کرد. در حرمسرای فتحعلی شاه این رویه به شکل گسترده‌تری بود. او طبق سنت چهار زن عقدی داشت و آغاییگم دختر ابراهیم خلیل‌خان زن صیغه‌ای دوازدهم او بود که پس از مدتی به مقام زن دائمی تغییر موقعیت یافت. آغاییگم آغا (معروف به آغاباجی) که بر امور حرمسرای خانان و

۱ ابراهیم خلیل‌خان در سال ۱۲۲۲ق/۱۸۰۶م. به دست روس‌ها همراه با تعدادی از اولاد و همسرانش کشته شد. جمال جوانشیر نویسنده تاریخ قراباغ (۱۳۸۲) از همدستی فرزند و جانشینش مهدیقلی‌خان و جعفرقلی پسر محمدحسن‌خان و نوه ابراهیم خلیل‌خان با روس‌ها سخن گفته است. پس از این واقعه روس‌ها مهدیقلی‌خان را حکمران قراباغ کردند، اما اختیاری نداشت. او در سال ۱۲۲۸ق/۱۸۲۲م. به عباس‌میرزا پناهنده شد، اما پس از مرگ ولیعهد دوباره به قراباغ بازگشت و تا زمان مرگش (۱۲۶۱ق/۱۸۴۵م) در قراباغ زندگی کرد.

۲ خلیل‌خان جوانشیر از ازدواج‌ها بیش از بیست فرزند داشت. برخی از دخترانش در عرصه ادب شهرت ملی و منطقه‌ای پیدا کردند. جمال جوانشیری تعدادی از فرزندان ابراهیم خلیل‌خان را در فصل نوزده کتابش آورده است.

شاهان آگاهی کامل داشت و در حرمسرا بزرگ شده بود، نتوانست خودش را با آن تطبیق دهد. تعدد زنان در حرمسرا به نوعی توطئه و رقابت و «غیبت زنانه» بین آنان را تشدید می‌کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/۱۵۴؛ پورصفر، ۱۳۷۷: ۱۳۴-۱۳۷).

وجود ده‌ها زن و فرزند در حرمسرای فتحعلی‌شاه^۱ و عدم اجرای عدالت سبب محرومیت و ناراحتی بین آنها می‌شد. عده‌ای از این زنان دارای اصل و نسب و برخی نیز دارای جاذبه و لیاقت، بعضی دارای نفوذ و برخی سوگلی شاه بودند. برخی از زنان حرمسرا به دسته‌بندی و تشکیل گروه‌هایی دست زدند. آغاییگم به اتکای عزت، متانت و قدرت شخصی خود، در این دسته‌بندی‌ها وارد نشد. دسته‌هایی که در حرمسرا تشکیل شده بود، از وی حساب می‌بردند و هر یک می‌خواستند از آغاییگم بهره‌مند شوند. یکی از بانوانی که تشکیل دسته داده بود، کوب‌خانم دختر حسن‌خان حاکم ایروان بود (بامداد، ۱۳۶۱: ۱/۹۶).

زنان درجه اول حرمسرای شاهی عبارت بودند از: مادر، خاله، عمه، خانم‌های پیش‌کسوت خانواده سلطنتی و زنان عقدی که معمولاً همه از خانواده‌های قاجار و اشراف درجه اول کشوری انتخاب می‌شدند. وظایف زنان حرمسرا به ترتیب اهمیت مشخص می‌شد که عبارت بود از: تقسیم غذای اندرونی، نظارت خانه اندرونی، نظارت بر زنان، نظارت بر آبدارخانه، نظارت بر خزانه اندرونی، نگهداری از جوه تقدیمی و پیش‌کشی، نامه‌نگاری به امپراتریس‌های دول خارجی و پذیرایی از مهمانان خارجی و داخلی که به حرم می‌آمدند (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۱۷-۸۹).^۲ حرمسرای فتحعلی‌شاه در زمان مهدعلیا ملکه مادر فتحعلی‌شاه از انضباط زیادی برخوردار بود، ولی پس از مرگ او این انتظام از هم پاشید و حتی سلام هفتگی زنان حرمسرا به شاه نیز فراموش شد (همو، همان‌جا).

تنوع زنان حرمسرای جوانشیر و قاجاری موجب شده بود زندگی برای زنان روشنفکر و باسواد و دارای روحیات ظریف با دشواری‌هایی همراه باشد. حرمسرای جوانشیر همچون حرمسرای قاجار از تنوع مذهبی و دینی بیشتری برخوردار بود.

۱ برای آگاهی از تعداد زنان و فرزندان فتحعلی‌شاه ر.ک. به: عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۳۲۷-۳۶۴.

۲ عضدالدوله در این قسمت درباره روحیات و اخلاق فردی و جمعی زنان حرمسرا و نظام درونی حرمسرا گزارش‌های دست‌اولی ارائه داده است.

جوانشیر تقریباً از اغلب خاندان‌های ارمنی، گرجی، مسلمانان سنی داغستان مانند لزگی‌ها، مسلمانان شیعی مانند قراجه‌داغی‌ها، شاهسون‌ها، قاجاریان و کردهای دنبلی زن گرفته بود. متقابلاً دختران خود را به عقد خان‌ها و خان‌زادگان مزبور درآورده بود (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۵۷). این تنوع زمینه تساهل دینی و رفتاری بین فرزندان و همسران با جامعه را مهیا می‌کرد. رویکرد فرهنگی بانوان جوانشیری نشان می‌دهد که با مسئله تجدد راحت‌تر برخورد می‌کرده‌اند. ظهور چند شاعر در بین دختران و نوادگان ابراهیم خلیل‌خان نشان می‌دهد که آنها پذیرای تمدن جدید در قفقاز بوده و الگوهای رفتاری جدید را پیشه کرده بودند و این نوع رفتار در میان زنان فتحعلی‌شاه تا حدودی غریب می‌نمود. لذا بانوان جوانشیری نتوانستند از جایگاه برجسته‌ای در حرمسرای قاجار برخوردار شوند. مسئله بعدی اینکه قتل‌عام خاندان جوانشیری توسط روس‌ها و تغییر گرایش بازماندگان جوانشیری قفقاز به سوی روس‌ها، به جایگاه بانوان آنان در حرمسرای فتحعلی‌شاه آسیب زد. این آسیب‌ها تا آنجا پیش رفت که درباره روابط زناشویی آغاییم آغا با فتحعلی‌شاه روایت‌های افسانه‌ای ساخته شد.

جایگاه آغاییم آغا جوانشیر در حرمسرای قاجاری

مهم‌ترین وصلت خاندان قاجار با جوانشیرها، ازدواج فتحعلی‌شاه با آغاییم آغا دختر دوم ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر بود. این ازدواج برای پایداری رابطه دو خاندان و متوقف ساختن رفتارهای دوگانه جوانشیرها و جلوگیری از گرایش آنها به روس‌ها صورت گرفت. درواقع، این ازدواج به معنای دقیق کلمه سیاسی بود و این سیاسی‌کاری تا آخر زندگی دختر خان بر آن سایه انداخت. آغاییم آغا دختری با تحصیلات و آشنا به موسیقی و اهل شعر و ادب بود. گویا در نوجوانی عاشق پسرعمویش محمدبیگ بود و او را بدون رضایت خودش به ازدواج شاه قاجار (۱۲۱۲ق) درآورده بودند. «عروس از قراباغ تا تهران به همراه دویست نفر خدمتکار و محافظ و ندیمه و دفتردار به تهران آورده شد. ریاست این دسته را برادرش ابوالفتح‌خان برعهده داشت» (قراباغی، ۱۳۸۷: ۱۹؛ عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۲۰؛ احمدی، ۱۳۸۴: ۸۰).

او که وضعیت زنان در حرمسرای پدرش را می‌دید، تمایل چندانی به شاه قاجار نشان نداد. همین امر موجب شد تا از شب زفاف این عروس و داماد افسانه‌پردازی کنند. دستداران شاه نقل کردند که شاه پس از وارد شدن به اتاق نوعروس گفته بود من با ماری برخورد کردم (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۲۰).^۱ منابع نیز او را به تکبر و غرور متهم کرده‌اند (همان، همان‌جا). عدم حضور چشمگیر در جمع بانوان دربار و عزلت‌گزینی در کوشک خود واقع در امامزاده قاسم (همان، ۲۲)، می‌تواند ناشی از مجموعه عوامل برشمرده باشد.

دستداران آغابایگم آغا نیز شایعه کردند که چون عروس دارای شخصیت قوی، متین و باوقار بود، شاه نتوانست او را به زفاف راضی کند. حتی در افسانه‌پردازی پا را فراتر نهادند و گفتند او برای اینکه عدم علاقه خود به شاه را نشان دهد، لباس مادر شاه را به تن کرد. در سنت ترکان قدیم مرسوم بود که اگر عروس لباس مادر داماد را به تن کند، با وی محرم می‌شود (Vəzir, 2019: 15). آغابایگم آغا با این رفتار مانع از دست یافتن شاه شد. با این همه، شاه در ظاهر حرمت او را نگه می‌داشت (همان)، اما دیگر رغبتی به همنشینی و هم‌صحبتی با او نداشت. شاید لقب آغاباجی که توسط فتحعلی‌شاه به او داده شد، از روابط متفاوت با او حکایت داشته باشد؛ زیرا اصطلاح آغاباجی به زنان با پیوند نسبی مانند خواهر یا خواهرزاده داده می‌شد، نه زنان با پیوند زناشویی نظیر همسران دائمی و صیغه‌ای.

به نظر می‌رسد شخصیت خاص آغابایگم آغا و شکست عشقی و ازدواج اجباری^۲ موجب شده بود او تلاش چندانی برای جلب نظر شاه نکند. تحولات سیاسی قرا باغ نیز زمینه بی‌علاقگی شاه را دامن زد. با اشغال مجدد قفقاز توسط روس‌ها، ابراهیم خلیل‌خان بار دیگر ناگزیر به طرف روس‌ها تمایل یافت و ایلچی به اردوی روس‌ها

۱ یک بیت از شعر او اشاره به این مسئله است:

یاریم گنجه‌گلدی، گنجه‌گالدی، گنجه‌گلتدی
هیچ بیلمدیم عمروم نجه‌گلدی [نجه‌قالدی] او نجه‌گلتدی
مصراع او را با تغییراتی به این صورت هم نوشته‌اند: افسوس کی یاریم گنجه‌گلدی، گجه‌قالدی، گنجه‌گلتدی
از محتوای شعر چنین برمی‌آید که این بیت در اواخر عمر آغابایگم (آغاباجی) به یاد روزهای اول گفته شده است.
اشاره به گذر عمرش دارد.

۲ آغابایگم آغا عاشق محمدخان پسرعمویش بود. وی توسط محمدحسن خان قاجار بر اثر توطئه‌ای دستگیر و به خان شروان برای قصاص تحویل داده شد و به قتل رسید. آغابایگم قاجاریان را در قتل نامزدش مقصر می‌دانست.

فرستاد و سعی کرد با جلب نظر آنان از ورودشان به قراباغ جلوگیری کند. در عین حال، پیروی خود از قاجارها را نیز مطرح می‌کرد. روس‌ها که به رفتار دوگانه او پی برده بودند، در سال ۱۸۰۶م. ابراهیم خلیل‌خان را همراه با تعدادی از فرزندان و همسرانش به قتل رساندند. آنچه بیش از همه بر روحیه آغاییمگم آغا ضربه وارد ساخت، مسئله دست داشتن برادرش مهدیقلی‌خان و برادرزاده‌اش جعفرقلی‌خان در قتل پدرش بود (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۱۹-۱۲۵)^۱ که نشان می‌داد شیرازه قدرت خاندان از هم گسیخته است. سقوط خاندان جوانشیر در قراباغ و اشغال این مناطق به دست روس‌ها و انعقاد معاهده گلستان، ضرورت حمایت از خاندان جوانشیر در دربار قاجار را تضعیف کرد. رفتار مذبذبانه مهدیقلی‌خان در گرایش به روس‌ها و قاجاریان ادامه یافت. او ابتدا با کمک روس‌ها به حکومت قراباغ منصوب شد. بعد از عهدنامه گلستان به قاجارها پیوست و حکم حکومت قراباغ را دریافت کرد. سپس دوباره به روس‌ها گرایش یافت و در جنگ دوم ایران و روس به آنها پیوست (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۳۷-۴۴؛ نفیسی، ۱۳۷۶: ۳۹۲/۱).

رفتار وفادارانه ابوالفتح‌خان پسر ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر و برادر آغاییمگم آغا و حضور آغاییمگم آغا در حرمسرا عاملی بود که قراباغیان مقیم ایران را از اتهام نجات داد و موقعیتشان را به مدت طولانی تضمین کرد. ابوالفتح‌خان با وجود گرایش پدرش به روس‌ها، کماکان به ایران وفادار ماند، اما برادرش مهدیقلی‌خان از روس‌ها اطاعت کرد و از سوی آنها به حکومت قراباغ رسید.

آغاییمگم آغا توانست با حضور در دربار پیوند خاندان فروپاشیده خود را با خاندان قاجاری حفظ کند. آغاییمگم با دویست نفر از بزرگ‌زادگان قراباغی به حرمسرا وارد شد که هر یک از آنها مصدر کاری شدند. البته بانوان بعدی جوانشیر که با شاهزادگان قاجاری ازدواج کردند به جایگاه او نرسیدند، اما آنها در مجموع

۱ ابوالفتح‌خان پسر ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر در اردوی شاه خدمت می‌کرد. او نتوانست جلوی گرایش پدرش به طرف روس‌ها را بگیرد؛ لذا در درگیری‌های که بین یک دسته از سپاه ایران و سپاه جوانشیر روی داد، سپاه ایران شکسته شد. بروز دو دستگی در خانواده، قدرت آن را از بین برد. با وجود آنکه خان جوانشیر به روس‌ها تمایل یافت، اما روس‌ها اعتماد نکردند؛ زیرا می‌دانستند دخترش در دربار قاجار است؛ به همین دلیل با همدستی پسر و نوه‌اش او را کشتند و بعدها مهدیقلی‌خان را نماینده روس‌ها در قراباغ اعلام کردند (بادکوبی، ۱۳۸۳: ۲۱۳؛ سپهر، ۱۳۳۷: ۷۶-۱۷۲).

شبکه‌ای را تشکیل دادند که توانستند از حرمسرا منافع و موقعیت خویشاوندان و سایر نیروهای قراباغی را حفظ کنند. پیوند پرنفوذ شبکه قراباغی در ایران موجب شد نوادگان جوانشیر در ساختار قدرت قاجاری به مناصب نظامی و دیوانی و قضائی نائل شوند.

افزایش زنان دیگر جوانشیری در دربار با حمایت آغابیگم آغا

دربار فتحعلی‌شاه علاوه بر آغابیگم آغا، سه نوه دختری جوانشیر را به عروسی فرزندان خود برگزید. کیکاووس میرزا^۱ پسر خوانده آغابیگم آغا با دختر یاخشی بیگم (خواهر آغابیگم آغا) و فضل‌علی بیگ شاهسون ازدواج کرد. نام این عروس در منابع نیامده است. نوه دیگر جوانشیر به نام ماهچه بیگم (گلین خانم)^۲ دختر کیچیک بیگم (خواهر آغابیگم آغا) و حسینقلی خان دنبلی با محمدتقی میرزا حسام الدوله پسر فتحعلی‌شاه ازدواج کرد و حاصل این ازدواج تیمور میرزا بود که در دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه به حکمرانی شهرهای مختلف فرستاده شد. پسر کوچک خانم به نام محمدصادق خان از حکمرانان آذربایجان بود (Çingizoglu, 2015: 133).

شاه بیگم آغا (گلین خانم) دختر گوللو بیگم و نظرعلی خان شاهسون با سیف‌الدوله پسر سی و هشتم فتحعلی‌شاه ازدواج کرد. این عروسی یکی از مجلل‌ترین عروسی‌ها در دوره فتحعلی‌شاه بود. برای اولین بار عروس را در کجاوه فیل نشانندند. هزینه این عروسی حدود صد هزار تومان شد (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۲۳-۲۴). هر سه عروس خواهرزاده آغابیگم آغا بودند. در ضمن مرصع خانم (دختر فتحعلی‌شاه) دختر خوانده آغابیگم نیز با عباسقلی خان معتمدالدوله پسر ابوالفتح خان یکی دیگر از برادرزادگانش ازدواج کرد.

ازدواج قراباغیان با قاجارها فقط به خاندان جوانشیر محدود نشد، بلکه قراباغیان همراه آغابیگم آغا با دختران تهرانی و تبریزی و سایر شهرها نیز ازدواج کردند. پسر

۱ پسر بیستم و هفتم فتحعلی‌شاه بود که همراه با مرصع‌خانم دختر سی‌ام فتحعلی‌شاه به صورت رسمی به فرزندخواندگی آغابیگم آغا داده شد.

۲ رسم فتحعلی‌شاه آن بود که یک همسر مشخصه به عقد دائم برای هر یک از پسران خود می‌گرفت. آن عروس را «گلین خانم» خطاب می‌کردند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۸۹).

خورشیدیگ یکی از همراهان آغاییگم، با دختری یکی از تهرانی‌زادگان سرشناس به نام لطفعلی‌بیگ مجلسی نامزد شد و چون به آنها با عنوان مهاجر نگر بسته می‌شد، دختر و پسر به رسم ترکان با هم فرار کردند، ولی پسر در نزدیکی قزوین دستگیر و زندانی شد و آغاییگم با توسل به شاه و نوشتن قطعه شعری او را از زندان نجات داد و با وساطت نزد پدر دختر، ازدواج را برقرار کرد (Çingizoğlu, 2015: 133).

شاه‌بیگم آغا (گلین خانم) درخشش‌های زیادی داشت. او به واسطه شوهرش سیف‌الدوله میرزا، خاله، برادر و برادرزادگانش نفوذ زیادی در دربار کسب کرد. فعالیت‌های فرهنگی او و تلاش‌های تجاری و نیکوکارانه (از قبیل کمک به فرزندان فقرا برای تحصیل، کمک به مساجد و درمان بیماران) مانند سایر دختران قراباغی به افزایش نفوذ آنان در ساختار قدرت ایران کمک کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۵۴/۳).

می‌توان گفت پیوند جوانشیریان با حکمرانان محلی قفقاز و آذربایجان و ازدواج قاجارها با نوادگان آنان، روابط خاندانی متقاطع و پیچیده‌ای پدید آورده بود که وفاداری به سلطنت قاجاری را تا حدودی تأمین می‌کرد. می‌توان نفوذ قراباغیان^۱ را در ساختار قدرت قاجاری در محورهای سیاسی و دیوانی و تجاری پیگیری کرد.

زمینه‌سازی نفوذ سیاسی و نظامی قراباغیان در ساختار قدرت قاجاری

آغاییگم آغا و برادرش ابوالفتح‌خان با درایت توانستند نفوذ قراباغیان را در دربار ایران تضمین کنند. این خاتون هرچند زندگی زناشویی خوبی نداشت، اما مقدمات خوشبختی افراد زیادی را فراهم کرد. او که مرصع‌خانم دختر سیام فتحعلی‌شاه را به دخترخواندگی خود برداشته بود، به ازدواج برادرزاده‌اش عباسقلی‌خان پسر ابوالفتح‌خان درآورد. می‌توان او را پس از آغاییگم آغا و پدرش ابوالفتح‌خان متنفذترین شخصیت جوانشیری مقیم دربار ایران دانست.

۱ پس از قتل ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر به دست روس‌ها در سال ۱۸۰۶م، تعدادی زیادی از فرزندان و نوادگان خاندان‌های متنفذ و بزرگ قراباغ مانند خاندان فضل‌علی‌بیگ، فرض‌علی‌بیگ، حاجی آقابیگ و کاظم‌بیگ تحت حمایت و هدایت شبکه جوانشیرهای مقیم دربار به مناصب بالای نظامی و دیوانی رسیدند. این خاندان‌ها ابتدا تحت فرماندهی عباس‌میرزا فعالیت داشتند و بعدها نیز در فوج قهرمانیه مشغول شدند. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به:

عباسقلی خان که در شهر شوشی به دنیا آمده و در آنجا تحصیل کرده بود، جوانی زیبارو و بلندقد بود که توانست با بهره گیری از نفوذ مادر و پدر و عمه به حلقه یاران عباس میرزا در آذربایجان وارد شود. پدرش ابوالفتح خان در دور اول و دوم جنگ های ایران و روس خدمات ارزنده ای به ولیعهد کرد. عباسقلی خان با کسب جایگاه دامادی شاه، رفته رفته موقعیت خاندانی خود را تثبیت کرد و عمه اش نیز که روابط نزدیکی با عباس میرزا داشت، در این امر او را یاری داد. او مدتی در نیروی نظامی موسوم به «قهرمانیه» که توسط قهرمان میرزا پسر ولیعهد عباس میرزا و برادر مادری محمدشاه تشکیل شده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۵۳۴/۳؛ سپهر، ۱۳۳۷ق: ۳؛ نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۵۲۱؛ امانت، ۱۳۸۳: ۱۷۲-۱۷۴؛ اقبال، ۱۳۸۵: ۱۹، ۱۰۹-۱۱۲)،^۱ به مقام فرماندهی رسید و توانست تعداد زیادی از نیروهای قراباغی را وارد این نیروی نظامی کند. فعالیت در این نیرو به سکوی پرتاب به مقامات دیگر تبدیل شد.

این نیرو در دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه به نیروی ضربت و فشار تبدیل شد که نقش توازن بخش در معادلات قدرت را انجام می داد. از رفتارهای توطئه آمیز تا قتل و سرکوب مخالفان و مانور قدرت آشکار در دستور کار آنها بود. مهم ترین اقدام توطئه آمیز آنان علیه امیرکبیر بود که در عزل وی نقش داشتند.^۲ فرماندهی این نیرو پس از عباسقلی خان به پسرش محمدعلی خان واگذار شد و محمدقلی خان پسر دیگر ابوالفتح خان به مقام یآوری رسید (نادر میرزا، ۱۳۷۷: ۲۹۰). محمدقلی خان به تدریج مقامات دیگر را کسب کرد و به درجه امیرتومانی فوج قهرمانیه رسید و لقب حسام الدوله گرفت.

قدرت گیری فرزندان ابوالفتح خان بدون حمایت آغاینگم آغا و مادرشان مرصع خانم محقق نمی شد. مرصع خانم برای هموارسازی راه پیشرفت فرزندان

۱ این نیرو که از طرفداران بهمن میرزا و قهرمان میرزا بودند، اغلب از نیروهای جوان آذربایجانی تشکیل شده بودند و بنا بر گزارش منابع، به روس ها نیز وابستگی داشتند. این نیرو علیه امیرکبیر شوریدند و مقدمات سقوط او را فراهم کردند. این نیرو از کارهای برادر امیرکبیر که در آذربایجان خدمت می کرد، ناراضی بودند. البته این ظاهر ماجرا بود؛ زیرا روس ها و انگلیسی ها از وجود امیرکبیر رضایت نداشتند.

۲ برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک. به: آدمیت، ۱۳۴۸: ۱۹۸. پرداختن به همه ابعاد نفوذ قراباغیان در نیروی نظامی قهرمانیه فرصت دیگری می طلبد. متأسفانه! تاکنون تحقیق جامعی درباره این نیرو انجام نشده است.

ناگزیر شد از خویشاوندان شوهرش و خاندان جوانشیر یاری بگیرد. او مقداری از اموال خود را برای تجارت به قراباغیان واگذار کرد و تجار قراباغی با این پول تجارت می‌کردند. کم و کیف همکاری تجاری او با تجار قراباغی معلوم نیست، اما می‌توان گفت خارج از عرف همکاری‌های تجاری نبود. او همچنین در امور خیرخواهانه نیز فعالیت داشت.

جوانشیریان علاوه بر قدرت نظامی، در امور دیوانی نیز فعال شدند. عباسقلی خان پس از کنار رفتن از فرماندهی نیروی قهرمانیه، در سال ۱۲۷۵ق. ناظر عدلیه شد و لقب معتمدالدوله گرفت. او مدتی نیز به عنوان حاکم کاشان و کرمان و اردبیل و مشکین شهر منصوب شده بود. پسرش محمدعلی خان نیز علاوه بر فرماندهی قهرمانیه، حکومت شهرهای مراغه و ارومیه و مناطق مرکزی را در دست داشت. نوه‌اش میرزا محمدخان به دلیل تحصیلات عالی لقب میرزا گرفته بود و در امور دیپلماتیک فعالیت داشت. او مدتی کنسول ایران در تفلیس بود. یوسف میرزا فرزند محمدخان تحصیلات دانشگاهی داشته و در خارج از کشور نیز تحصیل کرده و به روسیه مهاجرت کرد. او در باکو مناصب متعدد حکومتی را عهده‌دار شد (Çingizoğlu, 2015: 96).^۱ محمدقلی خان پسر ابوالفتح خان نیز حکومت ارومیه و مراغه و سایر شهرها را برعهده داشت.

آغابییگم آغا به ولیعهد امید زیادی بسته بود تا شاید با رشادت‌های او قراباغ از سلطه روس‌ها آزاد شود. حتی اصرار داشت در صورت امکان و با دادن پول و جواهرات نیروهای روس را از قراباغ عقب برانند و حاضر بود تمامی دارایی خود را برای رهایی قراباغ بدهد. قراباغ گم‌شده آغابییگم بود که معشوق خود را در راه قراباغ از دست داده بود و حیات خود را در فراق آن دو سپری کرد.

حمایت از نفوذ تجاری قراباغیان در دوره قاجاری

روسیه با وجود جنگ‌های طولانی مدت و اشغال بخشی از ایران با اتکا بر معاهده ترکمنچای و الحاقیه‌های تجاری آن، توانست تجارت ایران را کنترل کند. برای

۱ این نویسنده پژوهشگر جمهوری آذربایجان، نام ۲۸ شخصیت برجسته جوانشیر را که در سپاه روسیه در قفقاز منشأ خدماتی بوده و به درجات بالای نظامی رسیده بودند، نام برده است (۳۴۶-۳۴۷).

ایرانیان نیز روسیه همسایه متجدد و سلطه‌گر شناخته می‌شد. آشنایی جوانشیریان با منطقه قفقاز و داشتن روابط متعدد خاندانی و غیرخاندانی با آن منطقه و روس‌ها، نفوذ زیادی در اقتصاد تجاری قفقاز و گمرکات این منطقه نصیبشان کرده بود. حکمرانی این خاندان در شهرهای آذربایجان، کرمان، اصفهان و دیگر مناطق، بخشی از تجارت را در اختیار وابستگان به این خاندان قرار داده بود.

بخش عمده فعالیت‌های مالی آغاییگم آغا توسط وزیرش ملک‌بیگ انجام می‌شد (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۲۰). وی سرمایه‌گذاری و هزینه‌های کاخ آغاییگم آغا را تنظیم می‌کرد. از آنجا که او از خاندان‌های اصیل و بزرگ‌زاده قراباغ بود، در تسهیل امور تجاری قراباگیان مؤثر بود. حلقه امور اداری و مالی را هفت نفر از همراهان ملکه برعهده داشتند که علاوه بر ملک‌بیگ، بهرام‌بیگ منشی و آقا مصطفی و جمشیدبیگ از جمله این افراد بودند.

خواجه بهرام که منشی‌گری و دفترداری آغاییگم را برعهده داشت، در تبریز به تجارت می‌پرداخت. فرزندش نیز شرکت تجاری دایر کرده بود و با قفقاز تجارت می‌کرد. او راه پدرش را ادامه داد. بخشی از سرمایه این خانواده توسط محمدعلی‌خان پسر عباسقلی‌خان پسر ابوالفتح‌خان تأمین شده بود. محمدعلی‌خان نیز این ثروت را علاوه بر ثروت اجدادی و اکتسابی، از طریق وصیت عمه‌اش گوهربیگم به دست آورده بود. گوهربیگم دختر ابراهیم خلیل‌خان هنگام مرگ وی را قیم خود تعیین کرده و ثروتش را به او داده بود (Çingizoğlu, 2015: 96). حسن‌خان یکی دیگر از وابستگان به دستگاه آغاییگم بود که در گمرک خراسان و آذربایجان فعالیت داشت و از منتفذان بازار این دو منطقه شناخته می‌شد.

آغاییگم که ثروت زیادی از طریق میراث خاندانی، بخشش‌های شاه و هدایایی که برایش آورده می‌شد، به دست آورده بود (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۲۰-۲۲)، بخشی از ثروت خود را در اختیار وابستگان خود قرار داد تا به تجارت بپردازند. او با نفوذ خود تاجران قراباغی را از حقوق گمرکی معاف ساخته بود. در دوره حکومت برادرزادگانش در آذربایجان، توانست بیش از هر زمان دیگری معافیت عوارض

گمرکی آنان را تضمین کند. امیر اصلان خان که خود را در گمرگ جلفا از خویشان حکمران و «کاروان دار بانو آغاییگم» معرفی کرده بود، بدون پرداخت عوارض گمرکی از مرز به روسیه کالا حمل کرد (آرشیو اداره اسناد ملی تبریز، ش ۱۵۶۰۰۵۰۰). البته در گزارش گمرک تردید وجود دارد که او از وابستگان دربار بوده باشد، اما خروج کالا توسط او بدون پرداخت عوارض نشان می‌دهد که وی اسناد و مدارک قانع کننده برای خروج ارائه کرده بود. در یک مورد دیگر نیز یکی از قراباغیان هنگام قاچاق کالا از مرز جلفا دستگیر شده بود که همراهانش آن را به اطلاع قراباغیان مقیم تبریز رسانده بودند.^۱ ابوالفتح خان جوانشیر از عباس میرزا خواست تا برای آزادی وی پادرمیانی کند (همان). شبکه قراباغیان که در کانون آن جوانشیریان قرار داشتند، توانستند در تجارت کامیابی‌هایی به دست آورند. با شکل‌گیری نیروی ضربت موسوم به «فوج قهرمانیه» قدرت امنیتی آنان نیز افزایش یافت و آنها برای تأثیرگذاری در روند امور تجاری موقعیت بهتری به دست آوردند. واقعیت آن است که بخش بیشتری از تجارت با روسیه، با تاجران آذربایجانی بود که حضور قراباغیان با برخورداری از آشنایی با موقعیت منطقه قفقاز و ارتباط آنان با روس‌ها و خوانین محلی امکان بهتری را فراهم می‌ساخت.

قراباغیان در بازار تبریز و تهران تجارت‌خانه تشکیل داده بودند. تجارت‌خانه تبریز با عنوان «تجارت‌خانه قراباغی» بود که کالاهای وارداتی و صادراتی را از باکو، ایروان و دیگر شهرهای قفقاز به تبریز و تهران وارد می‌کرد (نصیری، ۱۳۷۹). گفتنی است ارتباط این تجارت‌خانه با خاندان بهرام‌بیگ و جوانشیریان مشخص نیست، اما با توجه به نفوذ زیاد این خاندان در کل قفقاز و سلطه شاخه دیگر خاندان یعنی مهدیقلی خان بر این منطقه در طول بین دو جنگ ایران و روس، احتمالاً وابستگان جوانشیری این تجارت‌خانه را اداره می‌کردند. یکی از خاندان‌های مرنندی در آذربایجان به نام خاندان نصیری از ارتباط «شرکت تجاری نصیری» با «تجارت‌خانه قراباغی» تبریز و روابط گسترده تجاری با شهرهای قفقاز خبر داده

۱ درباره قاچاق کالا و ارزاق، به‌ویژه غلات از آذربایجان به روسیه در دوره ناصرالدین‌شاه، رک. به: تلگرافات عصر سپهسالار (۱۳۷۰)، صص ۲۸۲-۲۸۳.

است.^۱ متأسفانه! به دلیل فقدان اسناد زیاد درباره روابط این شرکت‌ها ناگزیر به گمانه‌زنی هستیم تا ارتباط میان داده‌های به‌ظاهر گسسته را روشن سازیم. بر همین اساس، به نظر می‌رسد شرکت‌های تجاری قراباغی و تاجران قراباغ با تجارت‌خانه قراباغی در تبریز و تهران همکاری می‌کردند، اما در رأس این شرکت چه کسانی قرار داشتند معلوم نیست.^۲

فعالیت‌های فرهنگی و ادبی بانوان قراباغی در دربار فتحعلی‌شاه

خاندان جوانشیر از خاندان‌های حکومتگر فرهیخته و ادب‌پرور قفقاز بودند که تعدادی از اعضای این خاندان در امور ادبی و خیرخواهانه اجتماعی نقش مؤثری داشتند. این نقش نیز از دید پژوهشگران برکنار نمانده است. سه نفر از فرزندان ابراهیم خلیل‌خان (یک پسر^۳ و دو دختر) شاعر بودند و در ادبیات فارسی و ترکی آثاری تولید کرده‌اند. بیست نفر از نوادگانش - تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی - شاعر بودند که به زبان فارسی، ترکی و روسی آثاری به جا گذاشته‌اند.^۴ آنچه در این میان قابل مطالعه است، زنان شاعر جوانشیری‌اند که پیشگام آنها آغابگم آغا بوده و می‌توان از او به عنوان سرده‌ساز جنبش ادبی خاندان جوانشیر یاد کرد. ادبیات زنان شاعر جوانشیر ساده و برگرفته از رفتارهای اجتماعی واقعی بوده و به همین دلیل اشعار این شاعران در گستره قفقاز و آذربایجان گسترده بود. زندگی غم‌بار آغابگم آغا تأثیر مستقیمی بر اشعار او داشت. اشعارش ساده و

۱ مصاحبه اسماعیل حسن‌زاده با محمدحسن نصیری به تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۷۹ در مرنند. شرکت تجاری نصیری متعلق به نصیرخان جدّ اعلاّی این خاندان بود که هنوز بقایای آن در شهر مرنند، در بازار «قوشا توکانلار» (راسته بازار) باقی است. این شرکت با درب بزرگ و دکوراسیون چوبی وارداتی از روسیه تا اواخر دهه هفتاد باقی بود. نگارنده کپی چند نمونه سربرگ‌های این شرکت را در مجموعه اسناد خود دارد. در سربرگ‌ها نام شعبه مرنند و باکو آمده است. البته مصاحبه شونده دقیقاً نمی‌داند آیا شرکت در باکو شعبه مستقلی داشت یا با کمک شرکت‌های تبریزی کالاهای خود را صادر و وارد می‌کرد.

۲ امید می‌رود با دیجیتالی شدن اسناد آرشیو ملی یا اسناد باکو، اسناد بیشتری از روابط تجاری این خاندان به دست آید.

۳ ابوالفتح‌خان پسر ابراهیم خلیل‌خان برادر آغابگم آغا نیز شعر می‌گفت و تخلص «طوطی» داشت. نمونه‌ای از شعر او: طوطی نگوید از تو دلاویز تر سخن / با شهد می‌رود ز دهانت بدر سخن (مجتهدزاده قراباغی، ۱۳۷۳: ۶۴-۶۲)

۴ برای آشنایی با اسامی شاعران این خاندان ر.ک. به: Çingizoglu, 2015: 347-348.

محزون و به نوعی شرح حال نویسی شاعر بود. متأسفانه! دیوان شعر او یافت نشده تا بتوان تحلیلی جامع از رویکرد شعری او ارائه داد. از ابیات و قطعات باقیمانده می‌توان استنباط کرد که او مصائب زنان دوره خود را به زبان ساده بیان کرده است.^۱

آغاییگم آغا به زبان‌های ارمنی، عربی و فارسی آشنایی داشت؛ زبان فرانسه و انگلیسی را نیز در دربار قاجار یاد گرفته بود؛ به طوری که در مجالس رسمی با زنان سفرای خارجی حضور می‌یافت و مسئولیت پذیرایی و همنشینی با آنان را برعهده داشت. در دیدار سرگور اوزلی نخستین وزیرمختار و سفیر فوق‌العاده انگلیس در ایران، همسر سفیر با مقدمه و تمهید ابتدا با آغاباجی به عنوان یک زبان‌دان با سمت رسمی ملکه و بانوی اول کشور ملاقات کرد و سپس با امین‌الدوله ملاقات صورت گرفت. وی وظیفه پذیرایی از همسران سفرا را برعهده داشت (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۱۰۳-۱۴۹).

عضدالدوله درباره ارتباط آغاییگم آغا با همسران سران کشورهای دیگر نوشته است: «حضرت خاقان مکرر نوشتجات و تعارفات از جانب آغاباجی برای امپراطوریست‌های دول خارجه می‌فرستاد و از جانب آنها نیز برای آغاباجی تعارفات و نوشتجات می‌آمد از جمله یک عنبرچه مرصع که تخمه آن زمرد بسیار درشت و دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت برای آغاباجی از جانب امپراطریس انگلستان اهدا شده بود» (عضدالدوله، ۱۳۷۳: ۱۰۳-۱۴۹).^۲

۱ برخی از اشعار آغاییگم که در غم غربت قراباغ سروده است. او در اشعارش خود را «شکسته قراباغ» می‌داند.

من عاشقم قاراباغ	قارا سالخیم قاراباغ
(من عاشق قراباغم)	خوشه‌های سیاه انگور قراباغ)
تهران جنته دؤن سه	یاددان چیخماز قاراباغ
(تهران جنت هم باشد)	قراباغ از یادم نمی‌رود)
وطن باغی آل آلواندیر	یوخ ایچینده خاری بولبول
(وطن باغی رنگارنگ است)	در داخل باغ خار و بلبل نیست)

«وطن باغی» باغی بود که در تهران به سبک باغات قراباغ ساخته شده بود. درختان و باغبانان و کشاورزان را نیز از آنجا آورده بود. این باغ را به یاد باغش که در قراباغ داشت، ساخته بود.

۲ «حضرت خاقانی این پارچه جواهر را به قیمت هشت هزار تومان خرید زمانی به طاووس خانم اصفهانیه (تاج الدوله) مرحمت شد».

آغاییگم آغا در موسیقی و سازنوازی نیز تبحر داشت. آشنایی زنان خانزاده با موسیقی طبق سنت ترکی صورت می‌گرفت. جلسات شعر او با حضور زنان ادیب و شاعر در دربار برگزار می‌شد و در یک مورد، جلسه شعر در حضور فتحعلی‌شاه برگزار شده بود. فتحعلی‌شاه که در دیوانش به نام شاهنشاه‌نامه دارای چهل هزار بیت شعر بود، سروده‌هایش را برای آغاییگم آغا می‌خواند و به اشعار او نیز گوش می‌سپرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/۱۵۴). اشعار ساده او وارد ادبیات آذربایجان شد و زبان حال زنانی شد که اندوه عمیقی وجودشان را فرا گرفته بود. آنان مصیبت خود را با مصیبت «خان قیزی»^۱ مقایسه می‌کردند و با اشعار آغاییگم آغا خود را تسکین می‌دادند.^۲

گوهر آغا جوانشیر دومین دختر ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر بود که وارد عالم شعر و شاعری شد.^۳ خورشیدبیگم (با تخلص ناتوان) دیگر بانوی شاعر جوانشیری بود. دختر مهدیقلی‌خان از دو عمه خود فراتر رفته و اشعار او به زبان فارسی و ترکی باقی مانده است. او در باکو با الکساندر دوما نویسنده بزرگ فرانسوی دیداری داشته و اشعارش مورد تمجید این رمان‌نویس بزرگ قرار گرفته بود.^۴ خورشیدبانو در دربار ایران نبوده، اما نام او در محافل شعر ایرانی مطرح بوده است. او همزمان به حمایت از انجمن ادبی در شوشی به نام «مجلس فراموشان» پرداخت که به کوشش میر محسن نواب بر پا شده بود. با مشهور شدن این مجالس، در دیگر

۱ خان قیزی لقبی بود که به خورشیدبانو داده شده بود، ولی اشعار رواج یافته در بین مردم آذربایجان اغلب اشعار آغاییگم بود. به نظر در افواه مردم بین عمه (آغاییگم) و برادرزاده (خورشیدبانو) خلطی صورت گرفته است. تولد خورشیدبانو تقریباً مصادف با مرگ آغاییگم بود. اشعار خورشیدبانو در مقایسه با اشعار آغاییگم از قدرت و وزن و ظرافت بیشتری برخوردار است و بیشتر به تقلید از شاعران بزرگ و دارای مضامین عمیق است؛ درحالی‌که اشعار آغاییگم نوعی زبان حال‌نگاری یا دل‌نوشته است.

۲ اشعار حزن‌آلود آغاییگم آغا هنوز در میان زنان نسل قدیم و هفتاد یا هشتاد ساله آذربایجانی به‌ویژه در اردبیل، قره‌داغ، مرند و جلفا رواج دارد.

۳ برای آگاهی از زندگانی این بانوی شاعر ر.ک. به: vazir, 2018؛ احمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۳.

۴ خورشیدبانو در سال ۱۲۷۵ق/۱۸۵۸م. در مسافرت به باکو، با الکساندر دوما نویسنده مشهور فرانسوی دیدار کرد. خورشیدبانو که در هنر نقاشی و گل‌دوزی تبحر داشت، یکی از کارهای خود را به الکساندر دوما هدیه کرد و به علت مهارت فراوانش در فن شطرنج که سبب شگفتی الکساندر دوما شده بود، او نیز شطرنجی نفیس به وی بخشید. الکساندر دوما در کتاب سفر به قفقاز به این ملاقات اشاره کرده و به فعالیت‌های عمرانی خورشیدبانو در راهسازی باکو به سنگفرش دهکده «شیخ کندی» اشاره کرده است. ر.ک. به: فیضی الهی وحید [بی‌تا]: ۱۲.

شهرهای قفقاز انجمن‌های ادبی دیگری نظیر «بیت الصفا» (در شماخی)، «مجمع الشعرا» (در باکو) و «انجمن شعرا» (در اردوباد) شکل گرفت و پیوندهایی بین آنها و مجالس ادبی شوشی برقرار شد. در این مجالس دیوان شاعران قدیم از جمله فردوسی، خیام، خاقانی، نظامی، سعدی، حافظ و فضولی قرائت و شرح و تفسیر می‌شد و شاعران در استقبال از شعرهای آنان نظیره می‌سرودند و با یکدیگر مشاعره می‌کردند (کوچرلی، ۱۹۲۹: ۲۵۱/۳؛ غفاری، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۸). شاعر توانا و غزل‌سرای مشهور آن زمان «سید عظیم شیروانی» و دیگر شاعران از جمله فنا، ناکام، نواب، صادق، پیران، وفا، بیخود، خیالی، عاصی و غیره برای شعرهای خورشیدبانو ناتوان نظیره نوشته‌اند (هیئت، ۱۳۵۸: ۱۷۷/۱).

آغاییگم آغا در نتیجه بی‌اعتنایی شاه و نداشتن فرزند، در حرمسرای سراسر رقابت و دسیسه با زنان دیگر نتوانست زندگی شادی داشته باشد؛ به همین دلیل با پادرمیانی یکی از مجتهدان تهران به شاه پیشنهاد شد آغاییگم آغا را طلاق دهد تا او به هر جا که می‌خواهد عزیمت کند. آغاییگم آغا تمایل قلبی زیادی نسبت به قراباغ نشان می‌داد و بارها سوز و گدازش را در فراق قراباغ نشان داده بود، اما با سقوط خاندان جوانشیر و سلطه روس‌ها و پراکندگی سایر اعضای خاندان، جایی برای بازگشت نداشت. لذا تمایلات مذهبی‌اش باعث شد در سال‌های آخر عمرش به قم مهاجرت کند تا در املاکش در جوار حرم مطهر قم به زندگی خود ادامه دهد. او در تهران نیز بیشتر در کوشک خود در جنب امامزاده قاسم، به دور از هیاهوی حرمسرا به سر می‌برد. شاه نیز املاکش را از پرداخت مالیات معاف کرد و چند بار که به قم سفر کرد، آغاییگم به دیدارش رفت. آغاییگم آغا هزینه ساخت و سنگ‌فرش کردن جاده منتهی به امامزاده قاسم را پرداخت کرد و در توسعه آن کوشید. در قم نیز کارهای نیکوکارانه را ادامه داد. برای ایتم و فقرای شهر از درآمد املاکش مقرری تعیین کرد و یک باب حمام و کاروان‌سرا و مسجد و بیمارستان ساخت و در تعمیر حرم قم نیز هزینه کرد (Vəzir, 2019: 156). او در سال ۱۲۴۸ق/۱۸۳۲م، چهار سال پس از شکست نهایی و انعقاد قرارداد ترکمنچای، در شرایطی که تمامی رؤیایا برای آزادی قراباغ را بر باد رفته می‌دید، درگذشت و در شهر قم مدفون شد (Vəzir, 2019: 215-216).

نتیجه گیری

خاندان‌های قاجار و جوانشیر با انگیزه‌ها و اهداف سیاسی به ازدواج تن دادند. در این میان، قربانی پیشتاز این گونه از مناسبات سیاسی آغاییگم آغا بود. او هیچ‌گاه عاطفه و عشق خود را در مسلخ سیاست قربانی نکرد و هرچند به بالاترین مقام حرمسرای یعنی بانوی شاه رسیده بود، اما زرق و برق دربار او را مسحور نکرد و به سوی خود نکشید. همین روحيات و شخصیت او موجب شد تا زندگی شخصی‌اش در غم و اندوه سپری شود. البته این بدان معنا نبود که آغاییگم آغا زندگی را در انفعال و بی‌عملی سپری کرد. او با درایت و آینده‌نگری پیشتاز ایجاد شبکهٔ قرباغان در دربار قاجاری شد که توانست با ایجاد ارتباط‌های پیچیده با دربار قاجار، شمار زیادی از قرباغان را از پلکان قدرت بالا ببرد؛ چنان‌که در تحولات سیاسی و اقتصادی ایران نقش‌های متوسطی را ایفا کردند. این شبکه دارای سه بُعد نظامی-امنیتی، دیوانی-قضائی و تجاری بود. جوانشیریان در دو بُعد نخست فعال بودند و دیگر قرباغان تحت نفوذ آنان شبکهٔ تجاری را اداره می‌کردند.

بانوان جوانشیری مقیم حرمسرای شاهزادگان نیز در ایجاد زمینهٔ نفوذ و رفع مشکلات اقتصادی و تجاری شبکهٔ قرباغان نقش داشتند. واقعیت آن است که حضور بخشی از خاندان جوانشیر در قراباغ تحت سلطهٔ روسیه، موجب تحکیم روابط بین دربار قاجاری و روسی شد. هر دو طرف روسی و ایرانی به این خاندان برای سلطه بر قراباغ نیاز داشتند. در این میان، نقش میانجی و حمایتی بانوان پرنفوذ جوانشیری دربار قاجار کارکردی محوری داشت. نفوذ روس‌ها در فوج قهرمانیه و فرماندهی جوانشیریان، می‌تواند مسئلهٔ جدیدی بر پژوهش‌های دیگر باشد؛ هرچند تأثیرگذاری جوانشیریان در افزایش نفوذ روسیه در دربار قاجار پس از ترکمنچای نیاز به پژوهش جدی دارد. به نظر می‌رسد پژوهش دربارهٔ شبکهٔ قرباغان در ایران در سه بُعد یاد شده برای پی بردن به روند نفوذ تدریجی روس‌ها در دربار ایران دورهٔ سه شاه قاجاری (فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه)، شایستهٔ توجه جدی توسط پژوهشگران است.

منابع و مآخذ


الف. کتب و مقالات

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸)، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
- احمدی، حسین (۱۳۸۴)، سه رساله درباره قفقاز، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران: نشر کتاب.
- اقبال، عباس (۱۳۸۵)، میرزا تقی خان امیرکبیر، تهران: انتشارات توس.
- امانت، عباس (۱۳۸۳)، قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات کارنامه.
- بادکوبی، عباسقلی بن محمد قدسی (۱۳۸۳)، گلستان ارم، تهران: ققنوس.
- بامداد، مهدی (۱۳۶۱)، شرح حال رجال ایران، ج ۱، تهران: زوار، ج ۳.
- تربیت، محمدعلی (۱۳۷۳)، دانشمندان آذربایجان، تبریز: فخر آذر.
- تلگرافات عصر سپهسالار، خط تبریز ۱۲۵۶-۱۲۵۵ (۱۳۷۰)، به کوشش محمود طاهری، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- پورصفر، علی (۱۳۷۷)، حکومت‌های محلی قفقاز در عصر قاجار، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- جوانشیر قراباغی، جمال (۱۳۸۲)، تاریخ قراباغ، مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- حصاری، میرهدایت (تابستان ۱۳۷۳)، «آغاییگم جوانشیر»، مجله وارلیق، ش ۷۲، صص ۸۹-۹۱.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دیهیم، محمد (۱۳۷۱)، تذکره شعرای آذربایجان، ج ۵، تبریز: آذرآبادگان.
- ذهنی، محمد (۱۳۰۷)، خیرات حسان، ترجمه محمدحسن مقدم (اعتمادالسلطنه)، خط محمدصادق شمس‌الکتاب، تهران: اداره انطباعات، چاپ سنگی.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲)، تاریخ خوی، تهران: توس.
- زارع شاهمرسی، پرویز (۱۳۸۹)، قره‌باغ نامه، تهران: شیرازه.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، تاریخ ایران در دوره قاجاریه عصر آقامحمدخان، تهران: سمت.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۳۷)، ناسخ التواریخ قاجاریه، به اهتمام و تصحیح جهانگیر قائم مقامی، تهران: امیرکبیر.
- عضدالدوله، سلطان احمدمیرزا (۱۳۷۳)، تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- غفّاری، رضا (۱۳۸۰)، آذربایجان خانیم شاعیرلری، تبریز: [بی‌نا].

- فیض‌الهی وحید، حسین (حسین اولدوز)، [بی‌تا]، آذربایجان کلاسیک اولدوزلاری: دیوان خورشید بانو ناتوان «سچیلیمیش اثرلر»، [تبریز]: یاران.
- قراباغی، یوسف (۱۳۸۷)، تاریخ صافی، تاریخ قراباغ از ابتدا تا جنگهای دوره دوم روس و ایران، تصحیح و مقدمه حسین احمدی، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- کوچرلی، فریدون بیگ (۱۹۲۹)، آذربایجان ادبیاتی تاریخی ماتریاللری (به خط سیریلک)، ج ۳، باکو: [بی‌نا].
- مجتهدزاده قراباغی، میرزا صدرای (۱۳۷۳)، ریاض العاشقین، تهران: آفرینش.
- نادر میرزا (۱۳۷۳)، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات سوده.
- نفسی، سعید (۱۳۷۶)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، تهران: بنیاد.
- وثیق، منصوره (۱۳۹۶)، بانوان مرثیه سرا و شاعره‌های آیینی و عرفانی آذربایجان، تهران: سفیر اردهال.
- وفائی، زهره (۱۳۶۹)، نام‌آوران آذربایجان، ج ۱، تبریز: انتشارات زینب.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۹)، روضة الصفاى ناصری، ج ۹، تهران: انتشارات پیروز.
- هئیت، جواد (۱۳۵۸)، نگاهی به تاریخ و ادبیات آذربایجان، ج ۱، تهران: کاویان.

ب. سند و مصاحبه

- آرشیو اداره اسناد ملی تبریز، اسناد سازماندهی نشده، پرونده گزارش قاچاق و تجارت با باکو دوره قاجار، ش ۱۵۶۰۰۰۰۵۰۰۰.
- نصیری، محمدحسن، مصاحبه اسماعیل حسن‌زاده با او در تاریخ آذر ۱۳۷۹، مردن.
- Çingizoğlu, ƏNVƏr (2015), *Cavanşireli; saricalılar*, Bakı: MutƏrcim.
- Vəzir Mehriban (2019), *Ağabəyim ağa*, Bakı: Azərbaycan.
- Vəzir, Mehriban (2018), *Gövhər Ağa Cavanşir*, baki: kitab klub.
- Vəzir, Mehriban (2019), *Ahmad bay Cavanşir*, baki: çap evi.

: 20.1001.1.22286713.1400.13.49.3.8

مورخان و روایت آنان از نخستین مواجهه‌های شاه- قزلباش

در تاریخ‌نگاری صفویه

اکرم کر معلی^۱

مجتبی ذهابی^۲

مینا معینی^۳

چکیده: روایت مورخان دوره صفویه از نخستین مواجهه شاه- قزلباش در دوره شاه طهماسب، روایتی نسبتاً واقع‌گرایانه و البته نه چندان صریح از افول زود هنگام یک ساختار مقدس در یک صورت‌بندی غیر تقدس‌گرایانه است. بنابراین هر چه از مرحله جنبش اولیه صفویان فاصله می‌گیریم، روایت مورخان از محتوایی تقدس‌گرایانه به جانب نوعی واقع‌گرایی معطوف می‌شود. بر این اساس، روایت مورخان از نخستین مواجهه شاه- قزلباش، از دو منظر روش‌شناختی و محتوایی قابل تأمل است. از نظر روش‌شناختی روایت این مورخان ماهیتی نسبتاً توصیفی دارد، اما کمتر به جانب تقدس‌گرایی معطوف می‌شود. از نظر محتوایی نیز این بازخوانی تأکیدی بر افول جایگاه مریدی امرای قزلباش تحت تأثیر مطالبه‌گری فزاینده اقتصادی و عطش سیاسی روزافزون آنان، تأکید بر نقش آنها در به چالش کشیدن زود هنگام الوهیت نهاد شاهی و در نهایت بر ساختن چهره‌ای قهرمانانه از شاه به عنوان پیروز نهایی این جدال است. نگارندگان این پژوهش در صدد بوده‌اند با رویکرد توصیفی- تحلیلی عناصر شکل دهنده روایت مورخان از نخستین مواجهه شاه- قزلباش در ابتدای عصر شاه طهماسب را مورد واکاوی قرار دهند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، روایت، شاه، قزلباش، صفویان

۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه لرستان karamali.ak@fh.lu.ac.ir

۲ دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) mojtabazahabi1365@yahoo.com

۳ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه اصفهان mmoeini89@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۶/۱۲ تاریخ تأیید: ۹۹/۱۱/۲۶

Historians and Their Narrations of the First Encounters between Shah and Ghezelbash in Safavid Historiography

Akram Karamali¹

Mojtaba Zahabi²

Mina Moeini³

Abstract: The narration of Safavid historians of the first confrontation between Shah and Ghezelbash during the reign of Shah Tahmasb is a relatively realistic and, of course, not very clear account of the early decline of a sacred structure in a non-sacred formulation. Therefore, the further we go from the early times of Safavid movement, the more historians' narrative of this sacred phenomenon tends to realism. Accordingly, the narration of historians from the first encounter between Shah and Ghezelbash can be considered from two methodological and content perspectives. Methodologically, although the narrative of these historians is relatively descriptive, it is less focused on holiness. In terms of the content of this re-reading, the emphasis is on the decline of Ghezelbash's disciples under the increasing demands of the economy and their growing political longing, emphasizing their role in challenging the theology of the monarchy and ultimately building it. The heroic image of the king becomes the ultimate winner of such controversy. This research seeks to explore, in a descriptive-analytical way, the elements that shaped the narrative of historians from the first confrontation between Shah and Ghezelbash at the beginning of Shah Tahmasb's era.

Keywords: Historiography, narrative, Shah, Ghezelbash, Safavids.

1 PhD student in post-Islamic Iranian history at Lorestan University, karamali.ak@fh.lu.ac.ir

2 PhD in Post-Islamic Iranian History, University of Isfahan, (Responsible author) mojtabazahabi1365@yahoo.com

3 PhD student in Post-Islamic Iranian History, University of Isfahan, mnmoeini89@gmail.com

مقدمه

به فاصله سه دهه از آغاز حکومت صفویه، نخستین و جدی‌ترین مواجهه میان دو نهاد اصلی این دولت، یعنی نهاد شاه و امرای قزلباش رخ داد. البته در گذشته شاه‌اسماعیل تلاش کرده بود با کشاندن پای نیروهای تاجیک و استقرار آنها در رأس برخی امورات مهم، جاه‌طلبی قزلباشان را تا حدودی به چالش بکشد، اما مواجهه شاه- قزلباش در دوران شاه‌طهماسب به صورتی جدی‌تر فرایندهای سیاسی و معادلات قدرت را تحت تأثیر قرار داد. در واقع، برای نخستین بار بود که با این سرعت و جدیت، بنیاد این اقتدار مقدس با چالش مواجه شد؛ آن هم از جانب مورد اعتمادترین نیروهای نظامی و مقتدرترین پشتوانه‌های معنوی دولت نوپای صفوی. آنچه مشخص بود اینکه سرداران و امرای قزلباش بر سر دو مسئله مهم تضاد منافع آشکاری پیدا کردند. نخست منافع اقتصادی و دوم سیطره سیاسی بیشتر به منظور تأثیرگذاری فزاینده‌تر بر جریان تصمیم‌گیری‌ها. این مسئله‌ای بود که مورخان دوره صفویه در دوره‌های بعد به آن واکنش نشان دادند و تلاش کردند در بازخوانی مجدد آن، روایت خود را از این مواجهه مهم به دست دهند.

روایت و بازخوانی چنین رویدادی بسیار حائز اهمیت و البته دارای دشواری‌های ویژه‌ای بود. در واقع، مورخان دوره صفویه می‌بایست روایتگر واقعیتی سیاسی می‌شدند که پیش از هر چیزی، ذهنیت‌ها و باورهای نسبتاً مقدس آنها درباره جایگاه اعتقادی- سیاسی شاه را به چالش می‌کشید. از جانب دیگر، تحلیل نقش امرای قزلباش در فرایند این درگیری‌ها مسئله دشوار دیگری بود؛ به این دلیل که دولت و کنشگران آن، از دوره جنبش نخستین فاصله گرفته بودند و از هم‌گرایی و اتحاد مقدسی که میان آنها شکل گرفته بود، تقریباً لایه‌های کم‌رنگی بر جای مانده بود. در واقع، مورخان می‌بایست وضعیت دولت صفویه را در نخستین دوره‌های تثبیت آن بازخوانی و روایت می‌کردند و این مسئله نسبت به آنچه که آنان از دوره جنبش نخستین طریقت صفوی از دوره شیخ جنید به بعد روایت کرده بودند، تفاوت‌های عمیقی پیدا کرده بود.

در این پژوهش بر مبنای همین گذار از دوران جنبش به دوران نهادینه‌تر شدن حکومت صفوی، روایت مورخان از نخستین چالش میان دو نهاد شاه- قزلباش مورد واکاوی قرار گرفته است. آنچه از مفهوم شاه- قزلباش در این پژوهش مد نظر است، در واقع نوعی پیوند استراتژیک و هم‌گرایانه میان دو نهاد اصلی و قانونی در صدر

تأسیس صفویان است؛ پیوندی که تحت تأثیرگذار صفویان از مرحله جنبش به تمرکزگرایی، در معرض نوعی گسست و واگرایی قرار گرفته و تبعات و نتایج آن سایه‌ای بسیار مهم بر تحولات بعدی افکنده است. بنابراین دوگانه شاه- قزلباش و فرایند گذار این دو از هم‌گرایی به واگرایی، فصلی مهم از تاریخ تحولات صفویان قلمداد می‌شود و توجه به چرایی و چگونگی این هم‌گرایی و واگرایی نسبتاً سریع و نوع روایت آن در تاریخ‌نگاری صفویان، حائز اهمیت فراوان است. بر همین اساس، در پژوهش حاضر هدف این است تا نشان داده شود که چرا و چگونه گذار دولت از جنبش به نهاد، روش‌شناسی و محتوای روایت مورخان را تحت تأثیر قرار داد و بر خوانش آنها از نخستین مواجهه میان این دو نهاد تأثیر گذاشت. البته آنچه در اینجا از مفهوم گذار از جنبش به نهاد مد نظر است، فرایندی است که از نخستین مراحل مطرح شدن طریقت صفوی به مثابه یکی از جریان‌های سیاسی و معطوف به قدرت تا نشستن شاه اسماعیل بر تخت سلطنت در تبریز طی شد. این مرحله از تحرکات صفویان به دلیل جایگاه معنوی آنان و تلقی‌هایی که از ماهیت حرکت آنها وجود داشت، واجد خصلت‌هایی ویژه است که بعدها به تناسب تمرکزگرایی مقتدرانه و لزوم کنترل و نظارت بیشتر بر نیروهای دخیل در فرایند گذار، کم‌رنگ‌تر شد. بنابراین به دلیل وجود رهبر طریقت در کانون منازعات و پیوند عمیق و سرسپردگی ویژه مریدان به او در این دوره، تمایزاتی را میان آن با دوره‌های بعدی ایجاد کرد و روایت آن در تاریخ‌نگاری این دوره قابل تأمل است.

پیشینه پژوهش

درباره تاریخ‌نگاری نخستین مواجهه شاه - قزلباش، پژوهش مستقلی انجام نشده است. با وجود این، در برخی از پژوهش‌ها و مقالات به تقابلات و تعاملات این دو نهاد و تحلیل‌هایی از وضعیت شاه - قزلباش اشاره شده است. در این زمینه می‌توان به پژوهش کیومرث قرقلو (۱۳۸۴) با عنوان حذف قزلباشان از قدرت مرکزی: بازبینی شورش امرای استاجلو اشاره کرد. پژوهش دیگر از سیداحمد عقیلی (۱۳۹۵)^۱

۱ عقیلی، احمد (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، تحلیل تاریخی عملکرد قزلباشان قبل و بعد از حکومت صفوی، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۸.

با عنوان تحلیل تاریخی عملکرد قزلباشان قبل و بعد از حکومت صفوی است که عملکرد قزلباشان را قبل و بعد از تشکیل دولت صفوی مورد بررسی قرار داده است اما نویسنده تحلیلی در مواجهه نهاد شاه- قزلباش در منابع تاریخ‌نگارانه دوره صفوی ارائه نداده است. علاوه بر این می‌توان از مقاله جهانبخش ثواقب و فروغ بازگیر (۱۳۹۴)^۱ با عنوان نقش شاملوها در تأسیس و تداوم دولت صفویه ۹۰۶-۹۸۴ق نام برد که به نقش طوایف قزلباش در تأسیس و تداوم دولت صفویه می‌پردازد و حوزه‌های دیگری از تعامل و تقابل این دو نهاد را پوشش داده است. در موضوع پژوهش حاضر توسط صفویه‌پژوهان و پژوهشگران غیرایرانی تحقیقات و مطالعاتی درباره نقش، اهمیت و جایگاه گروه‌های مختلف قزلباش در حکومت صفوی انجام شده است، برای نمونه می‌توان: به کتاب فاروق سومر (۱۳۷۲)^۲ اشاره کرد که نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی را مورد بررسی قرار داده است. مؤلف در این اثر نقش هر یک از طوایف قزلباش، از تأسیس حکومت صفوی تا پایان حکومت شاه‌عباس را مورد واکاوی قرار داده است. با وجود این، محتوای این کتاب مبتنی بر مواجهه شاه- قزلباش نیست. از پژوهش‌های دیگر می‌توان به کتاب‌های: پیدایش دولت صفوی از میشل مزای (۱۳۸۸)^۳، ایران عصر صفوی راجر سیوری (۱۳۷۸)^۴، کتاب تاریخ ایران در دوره صفوی؛ هانس روبرت رویمر (۱۳۸۸)^۵، ایران در بحران، زوال صفویه و سقوط اصفهان از رودی متی (۱۳۸۱)^۶ و به کتاب آندره نیومن؛ ایران عصر صفوی، نوزایی امپراتوری ایران (۱۳۹۳)^۷ اشاره داشت، البته هیچ‌یک از نویسندگان مورد اشاره در آثارشان به‌طور مشخص و متمرکز به نحوه مواجهه شاه و قزلباش در منابع تاریخ‌نگاری دوره صفوی اشاره‌ای نداشته‌اند.

۱ ثواقب، جهانبخش، فروغ بازگیر (بهار ۱۳۹۴)، نقش شاملوها در تأسیس و تداوم دولت صفویه (۹۸۴-۹۰۶ق)، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۷، ش ۱.

۲ سومر، فاروق (۱۳۷۲)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمد تقی امامی، تهران: گستره.

۳ مزای، میشل (۱۳۸۸)، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.

۴ سیوری، راجر (۱۳۷۸)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز دیرباز، تهران: نشر مرکز.

۵ رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۸)، تاریخ ایران در دوره صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.

۶ متی، رودی (۱۳۸۱)، ایران در بحران، زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.

۷ نیومن، آندره (۱۳۹۳)، ایران عصر صفوی، نوزایی امپراتوری ایران، ترجمه بهزاد کریمی، تهران: شرکت نشر نقد افکار.

تاریخ‌نگاری صفویه و گذار تدریجی آن از روایت مقدس به جانب واقع‌گرایی در فرایند تأسیس

آنچه که ما در این پژوهش از فرایند تأسیسی مدّ نظر داریم، علاوه بر برخی رخدادهای، کنش‌ها، جنگ‌ها و پیروزی‌ها، مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌های اعتقادی، عصیبت‌ها، سرسپردگی‌ها و غیره است که در حد فاصل آغاز تکاپوهای شیخ جنید تا درگذشت شاه اسماعیل شکل گرفته و بازتابی تقدس‌گرایانه در تاریخ‌نگاری دوره صفوی پیدا کرده بود. این بازه زمانی، فرایند تأسیسی حکومت صفویه است. در واقع، شاه اسماعیل موفق شد این جنبش را به نهاد تبدیل کند، اما سیال بودن وضعیت صفویان و عدم تثبیت نهایی و جای‌گیر شدن قطعی دولت در زمان او، سبب شده است تا دوران او را نیز در ادامه همان دوران پرتحرک پیشین قلمداد کنیم. این دوره در فرایند شکل‌گیری دولت صفوی حائز بیشترین اهمیت است و با توجه به ماهیت تحرکات و تکاپوهای خاص شکل گرفته در آن، می‌توان آن را فرایندهای سریع تبدیل جنبش به نهاد نامید. بازخوانی این دوره نسبتاً کوتاه در تاریخ‌نگاری دوره صفویه، به آفرینش روایتی منجر شده است که در آن بر وجه تقدس‌گرایانه این فرایندها تأکید می‌شود. احتمالاً دلیل این نگرش قدسی به تحولات صدر تأسیس صفویان، ماهیت جنبش آنان و برآمدن آنها از درون مناسبات مریدی-مرادی بود؛ هرچند که بعدها به این مؤلفه‌های معنوی، انگاره‌های شیعی نیز افزوده شد و مجموعه این عوامل ذهنیت‌ها را درباره روی کار آمدن صفویان، دست‌کم در میان هوادارن آنها، به جانب نوعی تلقی قدسی و منزّه درباره آنان سوق داد. بدین معنی که هرگونه تحرک جنگی، خشونت، فتح، پیروزی، شکست، لشکرکشی، رشادتهای جنگی، عصیبت‌ها، عُلقه‌های مریدی-مرادی و غیره، در هاله‌ای از تقدس روایت شدند و به مثابه نشانه‌هایی از حمیت اعتقادی و درست‌دینی قلمداد شده‌اند. بنابراین هر یک از این کنش‌ها حامل بار معنایی ویژه‌ای شدند که فارغ از جایگاهشان به مثابه کنش‌های انسانی، پشتوانه‌ای ماورایی نیز دارند که هدف از انجام آنها، رسیدن به یک ظفرمندی ویژه است با پشتوانه‌ای اعتقادی-ایمانی.

در دوره مورد بحث، یعنی از آغاز نخستین تکاپوهای شیخ جنید به عنوان رهبر سیاسی- نظامی طریقت صفویه تا دوره شاه اسماعیل، کم‌وبیش استمرار این تحرکات

مقدس را شاهدیم. این تحرکات به‌طور کلی شامل چندین لشکرکشی، جنگ، کشتار، پیروزی، شکست، مهاجرت، همبستگی و هم‌گرایی دو نهاد مرشد- مرید، خشونت‌ورزی، دسته‌بندی‌های سیاسی و غیره است که تقریباً اغلب آنها در تاریخ‌نگاری ادوار بعدی، به شیوه‌ای تقدس‌گرایانه روایت شده‌اند. این مسئله زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که نوع خوانش مورخان از این دوره را با دوره‌های پس از آن مقایسه کنیم. این مقایسه می‌تواند نشان دهد که استمرار وضعیت دولت، پاگیر شدن تدریجی آن و همچنین تغییر موقعیت آن از یک جنبش اعتقادی- مؤمنانه به نهادی سیاسی، نوع روایت مورخان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و روایت آنها را به تدریج از بافتی تقدس‌گرایانه به جانب نوعی واقعیت‌گرایی و توجه بیش و کم به فرایندهای علی- معلولی معطوف می‌سازد. از این منظر و با این نگرش است که بازخوانی نخستین مواجهه شاه- قزلباش در دوره شاه‌طهماسب از جانب مورخان در نسبت با خوانش آنان از وضعیت پیشین، معنا و اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

آنچه مورخان در بازخوانی این دوره در کانون توجهات قرار داده‌اند، دو عنصر کلیدی دارد: شاه و مریدان قزلباش او؛ و در واقع کنشگری این دو عنصر است که حجم قابل توجهی از روایت‌های مقدس را در فرایند تبدیل جنبش صفویه به نهاد، به خود اختصاص داده است. این وضعیت به‌ویژه در بازخوانی مورخان از دوره شیخ جنید، تبدیل به یک عنصر برجسته در تاریخ‌نگاری دوره صفویه شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را در لابه‌لای روایت مورخان به روشنی رصد کرد. برای نمونه، تحرکات شیخ جنید در شروان و آتاولی، مواجهه او با شروانشاهان، همبستگی گروه‌های مریدی قزلباش با شیوخ صفوی و عواملی از این دست در هاله‌ای از تقدس روایت می‌شوند. برای مثال، گزارش شکست و مرگ جنید از شروانشاهان و نحوه مواجهه مریدان و قزلباشان با این رخداد، در منابع تاریخ‌نگاری آن دوره قابل توجه است. خنجی در عالم‌آرای امینی گزارش داده است که قزلباشان و مریدان جنید «... با آنکه به چشم عیان لاشه زبونش را آغشته خاک و خون دیدند هو الحی لا الا الا هو در ثنایش گزیدند و جهل ایشان به مرتبه‌ای بود که اگر کسی جنید را به مرگ نسبت کردی شربت خوشگوار حیات نخوردی و اگر یکی گفתי دانه‌ای از وجود او ناقص شد خرمن بقایش به باد فنا دادندی» (خنجی، ۱۳۸۲: ۸۳).

با گذار از دوره شیخ جنید و پیدایی شیخ حیدر و سپس شاه اسماعیل، این روایت مقدس همچنان بر گرد تحرکات آنها قابل مشاهده است. از تحرکات جنگی شیخ حیدر، نفوذ بیشتر او بر گروه‌های مریدی قزلباش، مواجهه او با شروان شاهان تا حضور نسبتاً جدی‌تر شاه اسماعیل در صحنه تحولات سیاسی از نخستین دوره‌های رشد او در گیلان تا به سلطنت رسیدنش در تبریز، همگی در تاریخ‌نگاری این دوره با بیانی تقدس‌گرایانه توصیف شده‌اند. در این روایت اسطوره‌ای، به‌ویژه دو عنصر اصلی جنبش، یعنی شاه و قزلباشان هواخواه و مرید او به مثابه نیروهایی هم‌گرا با بیشترین میزان امداد غیبی توصیف شده‌اند و حرکت آنها در بافتی مبتنی بر مناسبات حق و باطل معنابخشی شده است (مجهول المؤلف، ۱۳۸۴: ۲۲-۴۰؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۴-۱۲؛ حسینی گنابادی، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۱۷۰). آنچه سبب رواج این تلقی‌های قدسی می‌شد، از یک طرف پیشینه خاندان صفوی و منزلت معنوی برتافته از اعتقادات و باورهای صوفیانه بود و از طرف دیگر، قرار دادن تکاپوهای جنگی و معطوف به قدرتشان در بستری از منازعات کفر و ایمانی بوده است. بنابراین نسل نخست رهبران طریقت صفوی تا قبل از شاه اسماعیل - که در منازعات سیاسی این دوره حضور یافتند - صرفاً مدعیانی مبارزه‌جو و قدرت‌طلب محسوب نمی‌شدند، بلکه اساساً رهبرانی معنوی به شمار می‌رفتند (دست‌کم نزد باورمندان و مؤمنان به طریقت آنها) که برخلاف سایر گروه‌های موجود، به نیرویی معنوی و ماورائی تکیه داشتند.

این وضعیت با روی کار آمدن شاه اسماعیل شدت بیشتری گرفت و این مسئله البته تا حدودی طبیعی بود؛ به این دلیل بسیار مهم که شاه در یک هم‌گرایی بالا با مریدان قزلباش و در موقعیتی بسیار مقدس، جنبش را به نهاد تبدیل کرده بود؛ نهادی که مجموعه‌ای از مدعیات تقدس‌آمیز، مشروعیت‌بخش آن بودند. این فرایندها سبب شده است تا بازخوانی و روایت مجدد آنها از جانب مورخان، زبان و خوانش آنها را طبق همان الگوی پیشین، مملو از عبارت‌پردازی‌ها و گزاره‌هایی با محتوایی مقدس سازد. در واقع، مورخان می‌بایست روایتگر فرایندی باشند که در آن، جنبشی اعتقادی با مدعیاتی ویژه، به نهادی سیاسی تبدیل شود که پشتوانه‌ای نیرومند از مدعیات مذهبی را پشت سر خود داشت. در چنین بستری، آنچه رخ می‌داد این بود که دو نهاد هم‌گرا یعنی شاه و قزلباشان به مثابه ارکان اصلی این تحول، با اغراق

فزاینده ستوده می‌شدند، مواجهه آنها با رقبای سیاسی‌شان در بافتی کفر و ایمانی بازخوانی و خشونت‌های فزاینده آنها به عنوان حمیت دینی- اعتقادی ستوده می‌شد، پیروزی بر رقبا نتیجه امداد نیروهای غیبی به شمار می‌آمد و به‌طور کلی تحرکاتی حول محور این گذار از جنبش به نهاد شکل می‌گرفت که جملگی مقدس به شمار می‌آمدند. گزارش‌ها و روایت‌های منابع درباره اقدامات شاه‌اسماعیل و تحولات پیرامون وی، بیانی تقدس‌گرایانه دارند. منابع در این زمینه گزارش داده‌اند که او (شاه‌اسماعیل) در تصمیم حمله به شیروان استخاره کرد و از ائمه معصومین فرمان حمله گرفته است (روملو، ۱۳۵۷: ۶۱). همچنین هنگام محاصره قلعه گلستان بر اثر کرامات و رؤیای صادقه ترک محاصره کرد و روی به جانب تبریز آورد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۶۸/۱). یا از قبل فتح قلعه گلخندان در عید رمضان را پیشگویی کرده بود (روملو، ۱۳۵۷: ۱۰۲). اسماعیل در چشم‌مردانش و از نظرگاه دیگران آن‌چنان بوده است که در صحنه جنگ تکبیرگویان در رکابش شمشیر می‌زدند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۶۱). این خوانش محصول نگاه مورخان صفوی به تحولات و تکاپوهای دوران تأسیس حکومت صفوی بوده است.

از منظر روش‌شناسی و بینش و چشم‌انداز تاریخی، روایت مورخان این دوره از این فرایندها، دارای برخی مؤلفه‌های برجسته است که در مقایسه با آنچه که بعدها از نخستین مواجهه شاه- قزلباش به دست دادند، تمایزات رویکردی- روشی قابل توجهی دارد. در واقع، روشی که آنها در بازخوانی فرایندهای تأسیسی در مرحله اولیه جنبش صفوی به کار می‌گرفتند، کمتر منطبق با رویکردهای علی- معلولی بود (اگرچه این شیوه تاریخ‌نگاری رویکرد مسلط در سنت قدمایی تاریخ‌نگاری ایرانی نبود، اما گاهی برخی مورخان از این چشم‌انداز به تبیین رخداد‌های تاریخی می‌نگریستند) و بیشتر از نگرش باورمندان و ماورائی مورخان تأثیر می‌پذیرفت. در چنین بینشی و از نظر باورمندان به این تکاپوها، حوادث و رویدادها بیش از آنکه به مثابه کنشی انسانی و تأثیرپذیرفته از مناسبات قدرت قلمداد شوند، رویدادهایی مورد تأیید الهی و مشروع و مقدس بودند. روایت‌ها بیش از آنکه برتافته از ذهنیت نسبتاً نقاد و پرسشگر مورخان باشد، نگاهی مؤمنانه و همدلانه نسبت به این فرایندها بوده است. بنابراین از نگاه آنان، این تکاپوها در بستری از مناسبات کفر و

ایمانی شکل می‌گرفت. در نتیجه، مرشد و رهبر طریقت و عناصر هم‌گرا با او در سمت ایمانی این روایت قرار می‌گرفتند و به‌طور قطع مقام و موقعیتی مقدس پیدا می‌کردند. بر اساس این رویکرد، مرشد و شیخ طریقت در کانون این برجسته‌سازی قرار می‌گرفت. او که در حالت معمولی، هاله‌ای از تقدس بر گردش تنیده شده بود، به مقام شاهی ارتقا می‌یافت که شمشیر از پی حق می‌زد و اطراف او را گروهی از مؤمنان و امرای قزلباش و مریدان جان بر کف فرا گرفته بودند که در هم‌گرایی کامل با وی قرار داشتند و به اشارهٔ مرشد خود، برای انجام هر عملی آماده بودند.

این روند با تثبیت تدریجی موقعیت حکومت صفوی و شکل‌گرفتن نخستین چالش‌ها میان نهادهای مؤسس، تغییر کرد. در واقع، با گذار از مرحلهٔ جنبش به جانب نهادینه‌تر شدن موقعیت صفویان، مورخان نیز از انگاره‌های تقدس‌گرایانهٔ پیشین تا حدودی فاصله گرفتند و درصدد برآمدند بیش از پیش واقعیت‌های موجود را ببینند و ایجاد شکاف میان نیروهای هم‌گرا و مقدس پیشین را به مثابه حقیقتی انکارناپذیر مورد تأمل قرار دهند و بازخوانی کنند. این تغییر تدریجی، برای نخستین بار در بازخوانی اولین تخصصات میان شاه و قزلباشان رخ داد. روش این مورخان در روایت این بحران، اگرچه همچنان توصیفی باقی ماند و کمتر به جانب تحلیل معطوف شد، اما تا حد بسیار قابل تأملی از تقدس‌گرایی فاصله گرفت. در واقع، برای این مورخان بازخوانی نخستین چالش‌ها و منازعات میان شاه و قزلباشان و همچنین طوایف قزلباش با هم، مجال تنظیم روایت‌هایی با بار معنایی اسطوره‌ای و مقدس را نمی‌داد. واقعیت‌هایی که پیش چشم آنها رخ داده بود، خبر از شکافی عمیق می‌داد که توصیف و بازخوانی و روایت آن، زبانی غیر از زبان اسطوره‌ای پیشین نیاز داشت. بنابراین به صورت عمیقی واقعیت‌های سیاسی موجود، تقدس‌گرایی را از روایت این مورخان تا حدودی دور ساخت و تاریخ‌نگاری آنها را رنگ و بویی واقع‌گرایانه‌تر و غیراسطوره‌ای‌تر داد. بدین ترتیب، این روش مبتنی بر یک واقع‌گرایی بود؛ واقعیتی با عنوان مناسبات قدرت و تأثیر بی‌واسطه و مستقیم آن بر موجودیت حکومت جدیدالتأسیس صفوی.

علاوه بر این، روایت مورخان از این وضعیت، آگاهانه یا ناآگاهانه بر گونه‌ای برجسته‌سازی و به حاشیه‌رانی مبتنی بود. در فرایند برجسته‌سازی، این بار نقش

قزلباش نه در جایگاه مریدانی صادق و جان بر کف، بلکه در مقام نیروهایی خودسر که دغدغه قدرت و ثروت داشتند، برجسته شد (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۷-۱۷۰؛ منشی قمی، ۱۳۸۳، ۱/۱۶۲-۱۷۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۳۴-۳۳۷).

روایت مورخان دوره صفوی از نخستین تقابل شاه- قزلباش

براساس آنچه تاکنون آمد، می‌توان گفت محتوای روایت مورخان دوره صفوی از نخستین مواجهه شاه- قزلباش در دوره شاه‌طهماسب، در نسبت با چند مؤلفه مهم معنا پیدا می‌کند: نهادینه‌تر شدن موقعیت دولت؛ افول نسبی مناسبات تقدس‌آمیز مریدی- مرادی؛ تعلیق مقطعی جایگاه اسطوره‌ای شاه در مقام مرشد کامل؛ و در نتیجه، واگرایی تدریجی دو نهاد شاه و قزلباشان. آنچه مشخص است اینکه بازخوانی این رویداد برای مورخان از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود. دلیل این مسئله، تبعات پیچیده و در هم تنیده‌ای بود که این رخداد از منظرهای سیاسی- ایدئولوژیکی بر جای گذاشته بود. بنابراین خوانش مورخان از این رویداد لایه‌های پنهان و آشکاری داشت که می‌توان عنصر کانونی آن را امرای قزلباش دانست که پیش از این، مریدان و هواخواهان معتقد شاه بودند و اینک باعث تلاطم و تشویش موقعیت او شدند. این موقعیتی بود که مورخان می‌بایست بازتاب دهند؛ مورخانی که به نظر می‌رسد بیشترین همدلی را نه با امرای قزلباش، بلکه با شاه و مرشد کامل طریقت داشتند. بر این اساس، روایتی که از این مواجهه به دست دادند ویژگی‌های محتوایی قابل تأملی دارد که بیش از هر مؤلفه دیگری، از منطق مناسبات قدرت تأثیر پذیرفته است.

الف. افول مناسبات مقدس مریدی- مرادی در مواجهه شاه- قزلباش

روایت مورخان از مواجهه قزلباشان با شاه، به یک معنا تأیید و تأکید بر افول یا تسامحاً فروپاشی مقطعی پیوند مقدس مریدان با مرشد کامل است. در خوانش مورخان از این مسئله، صراحت بیان آنها نمایان نیست، اما روایت آنها به گونه‌ای غیرمستقیم افول مقطعی یک نگرش مقدس را آشکار می‌کند که تقریباً برای نخستین بار از زمان شکل‌گیری جدی‌تر جنبش صفویه رخ داد. اگر در فرایند تأسیس حکومت صفوی، تقدس جایگاه مرشد کامل، نقش اصلی را در تحریک پیروان او

ایفا کرد تا جان فشانی و تحرکات مؤمنانه آنها بر گرد مرشد کامل، موانع جدی بر سر تداوم جنبش را رفع کند، اکنون مورخان بر مناسباتی تأکید می‌کردند که یکسره برتافته از شکاف عمیق میان این دو و آسیب دیدن اعتماد مقدسی بود که دست کم مریدان قزلباش پیش از این به مرشد-شاه خود داشتند. برای نمونه، مقایسه دو واقعه تاریخی در این بازه زمانی می‌تواند تغییر موقعیت‌ها و روند افول زودهنگام این پیوند مقدس را بیشتر نمایان سازد. این دو واقعه تاریخی، یکی بر تخت نشستن شاه اسماعیل در تبریز و دیگری آغاز سلطنت شاه طهماسب است. فاصله زمانی این دو رویداد، تقریباً ۲۲ سال بود، اما در این مدت بسیار کوتاه موقعیت اسطوره‌ای شاه نزد قزلباشان به درجه‌ای از تزلزل رسیده بود که نسبت به زمان بر تخت نشستن شاه اسماعیل قابل مقایسه نبود. عمق متابعت و درجه سرسپردگی مریدان قزلباش و آمادگی بالای رهبران آنها برای محافظت از موقعیت شاه در ابتدای روی کار آمدن شاه اسماعیل، گونه‌ای هم‌گرایی مقدس را میان آنها شکل می‌داد که تنزل و افول آن دست کم در این زمان کوتاه کمتر باورپذیر بود (برای نمونه ن. ک. به: سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۶۴: ۳۴۳؛ مجهول المؤلف، ۱۳۸۴: ۱۴-۲۲؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۵-۱۰).

این هم‌گرایی هم‌زمان با بر تخت نشستن شاه طهماسب دچار تزلزل نسبی شد. مورخان با اشاره به تکاپوهای فزاینده امرای قزلباش و رقابت نفس‌گیر آنها بر سر تصدی پست‌های مهم و یا برداشتن سهم بیشتری از ظرفیت‌های اقتصادی، به بیانی نه چندان صریح، اما مهم بر افول این مناسبات تأکید کرده و نشان داده‌اند که آنچه در این لحظه اهمیت داشت، نه موقعیت شاه و اهمیت معنوی مقام او، بلکه تقویت و تثبیت درجه اقتدار امرای قزلباش بود (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۷؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۶۲/۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶؛ ترکمان منشی، ۱۳۸۲: ۴۵/۱-۴۶).

ب. نهادهای جدید و تأثیر آنها بر واگرایی شاه-قزلباش

روایت مورخان همچنین حاوی اشاره‌هایی به تأثیر نهادهای جدید در شکاف میان دو نهاد شاه-قزلباش است. در واقع، این نهادها همان‌هایی بودند که شاه اسماعیل در ابتدای سلطنت به اقتضای نیاز عاجل حکومت و ضرورت تثبیت موقعیت آن در دو بُعد مذهبی و سیاسی، ایجاد کرده بود و اکنون با روی کار آمدن شاه طهماسب

موضوع اصلی منازعات میان قزلباشان شده و زمینه رویارویی آنها با نهاد شاهی را نیز فراهم کرده بود. در واقع، این مسئله تأکید آشکارتری بود بر رابطه میان نهادینه‌تر شدن حکومت و افول تدریجی مناسبات مریدی- مرادی و پیوندهای مقدس میان شاه و قزلباشان و همچنین تأثیر آن بر فاصله‌گیری روایت مورخان از خوانش‌های مقدس و در مقابل، معطوف شدن ملایم‌تر آنها به جانب واقع‌گرایی. تقریباً تمامی مورخان بر سر این نکته اشتراک نظر دارند که دلیل اصلی این منازعات تلاش برای تصدی مقام و کالت شاه بود (ن.ک. به: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۳۰/۴؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۵۰-۲۶۵؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۳۲؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲، ۵۶۹/۸؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۵؛ قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۵؛ ۱۳۸۲: ۴۵/۱)؛ مقامی که تأسیس آن در زمان شاه اسماعیل نشانه‌ای مهم از برخی ضرورت‌ها و اقتضائات بود که در گذار از مرحله جنبش به نهاد، توجه به آن اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. آنچه مشخص بود اینکه تصدی این مقام، به‌ویژه در زمانی که سن و سال شاه چندان زیاد نبود، می‌توانست موقعیت هر یک از طوایف قزلباش را تثبیت کند و مسیر اعمال قدرت آن را هم بر شاه و هم بر دیگر طوایف هموار سازد. بنابراین مقام و کالت و ظرفیت‌های بالای آن، هم بر شدت منازعات و رقابت‌ها می‌افزود و هم در به حاشیه راندن مقام معنوی- سیاسی شاه نزد قزلباشان کمک می‌کرد.

علاوه بر مقام و کالت، برخی نهادهای جدید دیگر مانند مقام صدر نیز در روایت مورخان مورد اشاره قرار گرفته و تأثیر آنها در تقابل شاه- قزلباشان برجسته شده است. دامنه این اشارات زیاد نیست، اما از لابه‌لای همین اشاره‌های اندک شاید تا حدودی بتوان بر نوعی واگرایی و رقابت بر سر تصدی این منصب‌ها پی برد. در کتاب تاریخ ایلیچی نظام‌شاه بر اهمیت این نهادها به گونه‌ای مختصر اشاره شده است. در این روایت یک نکته حائز اهمیت فراوان است و آن اینکه دو نهاد صدر و کالت همزمان محل منازعه و اختلاف بوده‌اند و برخی از متصدیان این دو منصب با خشونت قابل تأملی به قتل رسیده‌اند. «خواجه جلال‌الدین محمد تبریزی که در زمان حضرت شاه فردوس مکان منصب و کالت داشت در این وقت به سبب آنکه امرا و وزرا با او بد بودند، مقید گشت و مبلغ هفت هزار تومان از او و تابعانش بازیافت کردند و در آخر به نفت و بوریا سوختند» (قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۶).

پ. تأکید فزاینده بر واگرایی قزلباشان در روایت مورخان

امرای قزلباش و رفتار اقتدارگرایانه آنها در ابتدای سلطنت شاه طهماسب، کانونی‌ترین مسئله در روایت مورخان است. در این روایت، نقش امرای قزلباش در تشویش سیاسی موجود به صورت قابل توجهی برجسته شده است. این مسئله یک واقعیت سیاسی به شمار می‌رفت، اما روایت مورخان درباره نقش امرای قزلباش در این دوره، بر دو رویکرد بنا شده بود. رویکرد نخست، تجلیل از نقش آنها در ابتدای روی کار آمدن شاه خردسال؛ و رویکرد دوم تأکید بر نقش آنها در به وجود آمدن این بحران بوده است. در رویکرد نخست، امرای قزلباش در واقع پشتیبانان واقعی نهاد شاهی بودند که در خلأ قدرت ناشی از وفات شاه اسماعیل، انتقال قدرت را مدیریت می‌کردند. «آن دو (دیوسلطان روملو و کپک سلطان استاجلو) به توهم آنکه مبادا اشخاص فتنه و فساد که در زوایای قوت مترصد وقتی این چنین و زمانی آن چنان‌اند از آن رؤیای زوایا، به خروج مبادرت نموده به ویرانی مبانی عافیت مسلمانان رایت فساد و طغیان برافرازند، از آنجا که در نظر ارکان دولت و اعیان حضرت وقتی تمام و امتیازی لاکلام داشتند، بنا بر وصیت و وفور قابلیت یمین و یسار پادشاه جمجاه شاه طهماسب حسینی صفوی را که اکبر اولاد پادشاه مبرور بود گرفته بر مسند والد نیک اختر بر سریر فرماندهی متمکن گردانیدند» (جنابدی، ۱۳۸۷: ۳۶۳). حال آنکه رویکرد دوم مورخان، بر تأکید بر نقش مخرب قزلباشان در این بحران بنا شده است. این تمرکز فزاینده به صورت ناخودآگاه تأکیدی بود بر خیانت آنها به اصول اعتقادی و مناسبات مریدی-مرادی؛ موضوعی که دست‌کم از لحاظ تئوریک غیرقابل گذشت می‌نمود. علاوه بر این، در برجسته‌سازی فزاینده نقش قزلباشان، یک نقش به حاشیه رانده می‌شد و آن هم نقش شاه بود. البته این به حاشیه‌رانی از سر بی‌توجهی یا چشم‌پوشی‌های عامدانه نبود، بلکه تأکیدی بود نهفته بر مظلومیت مقام او و ظلمی که در اثر این تحولات به جایگاه مقدس وی شده بود. در همین زمینه است که این مسئله (نقش امرای قزلباش) در روایت مورخان با تعبیری همچون «به هم رفتن امرا» (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۷)، «ارتفاع غبار نثار در میان امرای نامدار» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۳۱)، «غبار نفاق به واسطه وکالت» (روملو، ۱۳۵۷:

۲۴۵)، «اشتغال به رقابت و جمع مال از جانب امرا» (غفاری کاشانی، ۱۴۱۴ق: ۳۶۳)، «منازعه امراء و ارکان دولت بجهت امر و کالت و تعصب اویماقیت» (ترکمان منشی، ۱۳۸۲: ۴۶/۱)، «بی‌وفایی قزلباشان» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۵۷/۱) و توصیفاتی از این دست برجسته شده است. محتوای این توصیفات به روشنی نشان می‌دهد که نگاه مورخان دوره صفوی به این جریان از گونه‌ای همدلی و همراهی با مقام شاه و در نقطه مقابل، نقد ملایم و نه چندان صریحی نسبت به اقدام امرای قزلباش خالی نیست. برای این مورخان آنچه واضح بود اینکه امرای قزلباش در این آشفتگی نقش اصلی را داشتند و منازعه آنها بر سر قدرت، شاه و اقتدار مقدس او را به حاشیه رانده بود.

علاوه بر این، در نسبت با نقش قزلباشان در این بحران، به برخی دسته‌بندی‌ها، تبانی‌ها، منازعه‌ها و خشونت‌ها اشاره شده است (قزوینی، ۱۳۷۱: ۲۳-۲۹؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۴۷-۱۵۵؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۵۵-۱۶۷؛ قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۴-۹۰). در واقع، مورخان تلاش کرده بودند با برجسته‌سازی جزئیات قابل توجهی از رویکرد طوایف قزلباش نسبت به یکدیگر و در درجه دوم، نسبت به موقعیت شاه، نگاه‌ها را به نقش آنها معطوف سازند و عدم پایدی و گسیختن سریع آنها از مناسبات مقدس پیشین را در کانون توجه خود قرار دهند. این مسئله ریشه در واقعیت داشت و تقریباً بدون اغراق روایت می‌شد، اما در جای خود بر این نکته تأکید داشت که میزان ارادت و سرسپردگی طوایف قزلباش به مقام شاه و مرشد کامل، به علت اقتدارگرایی و مناسبات قدرت تغییر می‌کرد و همین امر وضعیت طوایف قزلباش را تحت تأثیر قرار می‌داد. بنابراین واکنش آنها به وضع موجود قابل انتظار بود. خواه این واکنش، تعدی و تعرض فراوان آنها به موقعیت دیگر هم‌پیمانان قزلباششان بود، خواه بی‌توجهی و نادیده گرفتن موقعیت تقدس‌آمیز شاه. بنابراین آن دسته از طوایف قزلباش که در این منازعات نقش بیشتری داشتند، تا حدودی بیشتر سرزنش می‌شدند. برای نمونه، روملوه‌ها و تکه‌لوه‌ها و استاجلویان به نسبت بیش از سایر گروه‌های قزلباش در کانون توجهات مورخان قرار داشتند و بیش از سایر گروه‌ها بر نقش آنان در منازعات تأکید شده است.

ج. تأکید بر مسئله مالکیت ولایات و نقش آن در برهم زدن مناسبات شاه- قزلباش

مورخان دوره صفوی در روایت خود نه چندان صریح، اما به شیوه‌ای ملایم و نسبتاً آشکار، گونه‌ای نارضایتی را میان امرای قزلباش روایت کرده‌اند که می‌توان آن را نارضایتی از موقعیت مالکیت در ولایات نامید. این مسئله یکی از نتایج بسیار مهم تثبیت موقعیت دولت به شمار می‌رفت. از آنجا که مهم‌ترین ابزار برای اقناع و راضی نگه‌داشتن طوایف قزلباش واگذاری ولایات و ثروت آنها به امرای مقتدر بود، از همان دوره نخست شکل‌گیری قدرت صفویان، هر یک از طوایف موقعیت خود را در یکی از ایالت‌ها تثبیت کردند. این وضعیت هم به ثبات بیشتر دولت کمک کرد و هم در عین حال، اتکای قدرت شاه صفوی به آنان را آشکار ساخت. البته فارغ از این نتایج، تخصیص ولایت‌ها به قزلباشان معنای دیگری نیز داشت و آن درگیر ساختن جدی‌تر آنها با فرایندهای اقتصادی و ثروت بود؛ مسئله‌ای که در گذار از فرایند جنبش به نهاد صفویان بسیار حائز اهمیت بود و نخستین بار نیز تأثیر خود را در منازعات ابتدای سلطنت شاه‌طهماسب نشان داد. این مسئله در روایتی که مورخان از مواجهه قزلباشان با شاه‌طهماسب به دست دادند نیز تا حدودی برجسته شده است. در واقع، در روایت مورخان می‌توان شاهد این مسئله بود که تلاش امرای قزلباش به منظور برداشتن سهم بیشتری از مناسبات قدرت، خود را در تکاپوهای آنان به منظور تسلط بر ولایات متعدد نشان می‌داد. بنابراین آنچه رخ می‌داد این بود که این مسئله سایه خود را بر تمام مناسبات مقدس و غیرمقدس قزلباشان با شاه می‌انداخت. برای نمونه، حسن‌بیگ روملو آغاز منازعات را مسئله «قطع الکا» از امرای استاجلو عنوان کرده است (روملو، ۱۳۵۷: ۲۵۰). همچنین در تاریخ ایلچی نظام‌شاه، مورخ با اشاره به اینکه شاه جدید (شاه‌طهماسب) در ابتدای سلطنت «کمتر به امور مالی و ملکی می‌پرداخت» (قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۷)، بر نقش این مسئله در تحریک امرای قزلباش اشاره کرده است. «دیو سلطان... منصب امیر الامرای یافته بود، اما امرای استاجلو مثل کپک سلطان و بدرخان و قلیچ‌خان که به مزید شوکت و کثرت قبایل و عشایر از سایر طوایف اتراک سمت تفرّد داشتند، از غایت استنکاف و استکبار بزرگی دیوسلطان را قبول نکردند» (قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۶). در ادامه، مورخ جزئیات بیشتری از تأثیر مناسبات زمین‌داری در برهم خوردن تعادل

نیروهای قزلباش و در نتیجه رابطه آنها با شاه را مورد اشاره قرار داده است (همو، همان‌جا). غفاری کاشانی نیز مسئله «جمع مال» و تلاش امرا به منظور دستیابی بیشتر به منابع اقتصادی را عامل اصلی آغاز تقابل آنها با یکدیگر و همچنین با شاه عنوان کرده است (غفاری کاشانی، ۱۴۱۴ق: ۳۶۳).

د. موقعیت شاه در روایت مورخان

شاید بتوان گفت مهم‌ترین مسئله در بازخوانی مورخان از این رویداد، مسئله شاه، جایگاه مقدس او و تهدیداتی بود که در ابتدای سلطنتش متوجه او بوده است. شاه تنها عنصری بود که مورخان سعی داشتند بر حفظ جایگاه مقدس او تأکید کنند. تقریباً بیشتر مورخان در بیان بر تخت نشستن شاه‌طهماسب، از به کارگیری گونه‌ای زبان روایی تقدیس‌گرایانه خودداری نکردند و تلاش کردند بر ابعاد مذهبی-ایدئولوژیکی مقام شاه تأکید کنند و بر تخت نشستن او را به شیوه‌ای اسطوره‌ای روایت کنند (افوشته‌ای نظنزی، ۱۳۷۳: ۲۷-۳۰؛ روملو، ۱۳۵۷: ۲۴۱؛ قزوینی، ۱۳۷۰: ۱۸-۲۹؛ ترکمان منشی، ۱۳۸۲: ۴۵/۱). این ویژگی در قیاس با آنچه که درباره بر تخت نشستن شاه‌اسماعیل روایت می‌شد، تا حدودی کم‌رنگ‌تر است، اما همچنان مؤلفه‌هایی مهم از نگرش قدسی را داراست و سرشار از عبارت‌پردازی‌هایی است که در آن بیشتر واژه‌ها و مفاهیم و اصطلاحاتی به کار برده شده است که بیشتر تداعی‌گر یک متن مذهبی-حماسی-اعتقادی است تا روایتی از بر تخت نشستن شاه. برای نمونه، توصیف مقام شاه با عبارت‌هایی چون «برگزیده خالق افلاک و انجم» (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۶۳/۱) «حضرت شاه خلافت پناه» (قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۴)، «شاه غفران پناه جنت مکان ابوالبقاء» (ترکمان منشی، ۱۳۸۲: ۴۵/۱)، «سعادت‌شان نواب جنت مکان» (ظاهر قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶) و «شاه دین پناه» (روملو، ۱۳۵۷: ۲۴۲) از این دست به شمار می‌رود.

البته توصیف موقعیت شاه با این عبارت‌های مقدس، با آنچه او در واقع با آن مواجه بود، تضاد داشت. در نتیجه، این مسئله مورخان را با گونه‌ای تناقض مواجه می‌ساخت. از یک طرف، بر تخت نشستن شاه‌طهماسب را با روایتی اسطوره‌ای-تقدس‌آمیز نقل کردند و از طرف دیگر، به ترسیم فضایی دست زدند که این پادشاه

در آن توانایی کمترین دخل و تصرف را نداشته است؛ و این مسئله نه فقط به دلیل صغر سن، بلکه به دلیل افول انگاره‌ها و ذهنیت‌های مقدسی بود که در گذشته در ذهن قزلباشان نسبت به مقام شاه-مرشد کامل وجود داشت و اینک آن انگاره‌ها ریزش پیدا کرده و حتی تجاوز به مقام معنوی و سیاسی شاه نیز به یک عنصر تبدیل شده بود.

گفتنی است موقعیت شاه در روایت مورخان موقعیتی در نوسان بوده است؛ به این معنا که در گذار از دوره‌های نخستین سلطنت خود، نه تنها اعتبار اعتقادی-سیاسی متزلزلی را تجربه می‌کرد، بلکه توانایی حل و فصل سریع این چالش را هم نداشت. با وجود این، به تدریج و به سبب استهلاک نیروی طوایف قزلباش در هم‌آوردی‌های مستمر با هم، موقعیتی برای شاه به منظور احیای اعتبار از دست رفته فراهم می‌شد. بنابراین در این موقعیت، دوباره مورخان جایگاه شاه را به عنوان کانونی‌ترین عنصر این حکومت مورد توجه قرار می‌دادند و بر بازیابی اقتدار او و نظارت و کنترل او بر مناسبات قدرت تأکید می‌کردند. «کپک سلطان و تاج‌الدین بیگ و درویش‌بیگ با فوجی از دلاوران استاجلو به جزای کفران نعمت گرفتار گردیده به قتل رسیدند و منتشاسلطان و قازوق سلطان صف لشکر را بر یکدیگر شکافته از میان به در رفتند و خود را به مشقت بی‌کران به گیلان رسانیدند و امرای عالی‌شان کامیاب و کامران با کرایم فتح و فیروزی و غنایم بی‌پایان متوجه آستان عرش نشان شده در زنجان-رود به شرف سجده و پای‌بوس سرافراز گردیدند» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۳۹). «در خدمت شاه جم‌جاه... سلطان تکلو و قراجه سلطان تکلو و اخی سلطان تکلو کشته شده، شاه جم‌جاه با قورچیان استاجلویان را تعاقب نموده امرای استاجلو منهزم شده به حدود ابهر آمدند و از آنجا به طارم رفتند به گیلان نزد حاکم رشت رفتند. چون این خبر به شاه جم‌جاه رسید، اردو را در خلخال گذاشته به حوالی خرزویل آمدند و دیوسلطان را منقلای لشکر ظفر اثر گردانیدند. امرای استاجلو مثل کپک سلطان و منتشا سلطان و قزاق سلطان و بدر خان و کردبیک و قلیچ خان از جنگل گیلان بیرون آمده آن دو لشکر بر یکدیگر ریخته آخر الامر نسیم ظفر از طرف عسکر شاه ظفر اثر وزید کپک سلطان پای در وادی فرار آورده امرای تکلو ایشان را تعاقب نمودند و جمعی کثیر از استاجلویان را گیلکان در

جنگل به قتل آورده بعضی امرا مثل کپک سلطان و منتشا سلطان به گیلان رفتند» (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۶۳/۱).


نتیجه‌گیری

روایت مورخان دوره صفویه از نخستین مواجهه شاه- قزلباش در ابتدای سلطنت شاه‌طهماسب از گونه‌ای روایت تقدس‌گرایانه و اسطوره‌ای به جانب خوانشی واقع‌گرایانه معطوف شد. منابع تاریخ‌نگاری دوره صفویه را نمی‌توان به‌طور مشخص به تقدس‌گرایانه و واقع‌گرایانه تقسیم کرد، اما با تطبیق و تأمل در متن گزارش‌های این منابع می‌توان رگه‌هایی از این روایت را مشاهده کرد. این روایتی بود که آفرینش آن تحت تأثیر تثبیت و نهادینه‌تر شدن حکومت صفویه به دست داده می‌شد. در واقع، هر چه روایت مورخان از دوره جنبش نخستین صفوی فاصله گرفت و به دوره نهادینه‌تر شدن آن نزدیک شد، واقع‌گرایانه‌تر شد و از تقدس‌گرایی و اسطوره‌سازی فاصله گرفت. از جمله مؤلفه‌های مورخان برای این رویداد را می‌توان تأکید بر فروپاشی مقطعی پیوند مقدس میان شاه- قزلباش؛ برجسته‌سازی اقتدارگرایی امرای قزلباش در دو حوزه اقتصادی و سیاسی؛ تأکید بر پررنگ بودن نقش قزلباشان در به چالش کشیدن موقعیت مقدس شاه؛ و در نهایت تأکید بر تثبیت مجدد نقش شاه پس از پشت سر گذاشتن این چالش دانست.

منابع و مآخذ

- افوشته‌ای نطنزی، محمود (۱۳۷۳)، نقاوة الاثار، به کوشش احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- امینی هروی، صدرالدین (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تنوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲)، تاریخ‌الغنی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۸، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترکمان منشی، اسکندربیگ (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- ثواقب، جهانبخش و فروغ بازگیر (بهار ۱۳۹۴)، «نقش شاملوها در تأسیس و تداوم دولت صفویه (۹۸۴-۹۰۶ق)»، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، س ۷، ش ۱ (پیاپی ۲۵)، صص ۱۹-۴۷.

- جناب‌دی، میرزاییگ (۱۳۸۷)، روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- حسینی گنابادی، قاسم (۱۳۸۷)، شاه‌اسماعیل‌نامه، به کوشش جعفر شعاع کیهانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، به کوشش محمد اکبر عشیق، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام (۱۳۸۰)، حبیب السیر، ج ۴، تهران: انتشارات خیام.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات بابک.
- سفرنامه‌های ونیزبان در ایران (۱۳۶۴)، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- سومر، فاروق (۱۳۷۲)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: گستره.
- طاهر قزوینی، میرزا محمد (۱۳۸۳)، تاریخ جهان‌آرای عباسی، تصحیح سید سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- عقیلی، احمد (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، «تحلیل تاریخی عملکرد قزلباشان قبل و بعد از حکومت صفوی»، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۸، صص ۱۳۵-۱۶۲.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد (۱۴۱۴ق)، تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- قباد الحسینی، خورشاه (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، به کوشش محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۷۱)، فواید الصفویه، به کوشش مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مجهول المؤلف (۱۳۸۴)، عالم‌آرای شاه اسماعیل، به کوشش اصغر منتظر صاحب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، جواهر الاخبار، به کوشش محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- منشی قمی، احمد بن شرف (۱۳۸۳)، خلاصة التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- وحید قزوینی، محمدطاهر حسین (۱۳۸۳)، تاریخ جهان‌آرای عباسی، به کوشش احسان اشراقی و سید سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

: 20.1001.1.22286713.1400.13.49.7.2

نسبت دو گفتمان تفسیری شیعی در اواسط سده دوم هجری؛

طیف مفضل و غالیان تندرو

سید محمدهادی گرامی^۱

چکیده: پژوهش‌های مربوط به اندیشه‌های تفسیری و تاریخ تفسیر یکی از حوزه‌های شناخته شده در مطالعات قرآنی و تفسیری است. با این حال، توجه به تاریخ شکل‌گیری انگاره «تفسیر باطن» و رابطه آن با گرایش‌های تفسیری غالیانه و باطنی، در حوزه تشیع کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در دوره امام صادق(ع) و در ادامه آن در اواسط سده دوم هجری قمری، گفتمان تفسیری جریان غالیان تندرو شکل گرفت. بررسی‌ها نشان می‌دهد که از لحاظ تاریخی تمایز جدی میان طیف مفضل و غلات تندرویی چون ابوالخطاب و به تبع آن گفتمان تفسیری آنها وجود داشت.

نگارنده این پژوهش با کاربست رویکرد تاریخ انگاره و اندیشه در مطالعات اسلامی، بررسی کرده است که با گذار به عصر امام صادق(ع) و نزدیک شدن به اواسط سده دوم قمری، چه نسبتی میان گرایش تفسیری طیف مفضل و غالیان تندرو وجود داشت. این بررسی براساس واکاوی دقیق و تفصیلی تطور گرایش تفسیری طیف مفضل در عصر امام صادق(ع) صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: تفسیر باطن، گفتمان ظاهر/باطن، طیف مفضل، غلات، ابوالخطاب، تاریخ تفسیر

۱ هیئت علمی مرکز پژوهشی مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی m.h.gerami@ihcs.ac.ir

The Relationship between Two Shiite Interpretive Discourses in the Middle of the Second Century AH: The Network of Mofazzal and the Radical

Ghulat

Seyyed Mohammad Hadi Gerami¹

Abstract: Research on interpretive ideas and the history of interpretation is one of the well-known fields in Quranic and interpretive studies. However, the history of the formation of the idea of esoteric interpretation and its relationship with interpretive tendencies in early Shiism has received less attention. In the period of Imam Sadiq and then in the middle of the second century AH, the interpretive discourse of the network of radical extremists was formed. However, studies show that, historically, there was a serious distinction between the network of Mofazzal and radical Ghulat such as Abu l-Khattab and, consequently, their interpretive discourses. Using the approach adopted for the history of ideas and thought in Islamic studies, this study seeks to investigate the relationship between the interpretive attitude of the Mofazzal network and radical extremists with the transition to the era of Imam Sadiq and approaching the middle of the second century AH. This study will be based on a detailed analysis of the evolution of the interpretive attitude of the Mofazzal network at the time of Imam Sadiq.

Keywords: Inner interpretation, Mofazzal Network, Ghulat, Abu l-Khattab, history of interpretation.

1 Institute for Humanities and Cultural Studies, Quranic Studies, Faculty Member; m.h.gerami@ihcs.ac.ir

مقدمه

مسئله غلو یکی از موضوعات اصلی در مطالعات تاریخ متقدم شیعه است که تاکنون از زوایای مختلفی به آن نگریسته شده و بحث‌های دامنه‌داری درباره آن در فضای آکادمیک ایران و بین‌المللی شکل گرفته است. برخی مانند سید حسین مدرسی طباطبایی - به خصوص در کتاب مکتب در فرایند تکامل - تلاش کرده‌اند نسخه کنونی تشیع را قرائتی غالبانه از تشیع معرفی کنند که در سده‌های کهن همواره در اقلیت بوده است (ن.ک. به: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۵: ۵۸-۶۱). عده‌ای دیگر مانند محمدعلی امیرمعزی تلاش کرده‌اند نشان دهند نسخه امروزی تشیع خوانشی اصیل از تشیع و غیرغالبانه است. به باور امیرمعزی، در قرون نخستین تاریخ امامیه، یک سنت فکری نوپدید، سنت کهن‌تری را مغلوب و از میان به در کرد. به نظر وی، امامیه در قرون نخستین یک مذهب یا سنت باطنی غیرعقلی بود. این سنت باطنی در گذر زمان با رقیبی سرسخت روبه‌رو شد که تاب باطن‌نگری نداشت. این رقیب همان سنت عقلی - فقهی بود (ن.ک. به: توران، ۱۳۹۴؛ برای مطالعه درباره نظریه امامت باطنی وی، ن.ک. به: رضایی و نصیری، ۱۳۹۱).

با این حال، چنین به نظر می‌رسد که پرسش غلو صرفاً با تجزیه عقاید شیعی به مؤلفه‌های کوچک‌تر و سپس سنجش جداگانه نسبت هر مؤلفه با جریان‌های متقدم امامیه، امکان‌پذیر است؛ بررسی‌ای که در نهایت پاسخی متفاوت به دست می‌دهد. در واقع، مفهوم غلو یک مفهوم نسبتاً پیچیده است و تنها با یک الگوی مؤلفه‌ای قابل تحلیل است (در این باره ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۱: ۲۷۱-۲۹۱).

با وجود این بحث‌های کلی درباره غلو، توجه به اندیشه‌های تفسیری غالبان کهن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در پژوهش‌هایی که در حوزه تأویل قرآن و باطن قرآن صورت گرفته، براساس یک قرائت کلیشه‌ای عمدتاً تفسیر باطن/باطنی، متنی غالبانه معرفی شده است که در آن گرایش جدی به تأویل و بطن آیات قرآنی وجود دارد. در این پژوهش‌ها ترکیباتی چون تفسیر تأویلی، تفسیر باطنی، تفسیر عرفانی، تفسیری رمزی، تفسیر نمادین، غلو، اسماعیلیه و غیره در یک طیف دیده می‌شود (ن.ک. به: قاسم‌پور، ۱۳۹۰: ۸۰). بررسی گزارش‌های تفسیری نشان می‌دهد که در یک طیف دانستن مفاهیمی چون غلو، باطن‌گرایی و یا حتی

تأویل، دست کم در بافت سده‌های نخست قمری با واقعیت‌های تاریخ کهن تفسیری شیعه فاصله دارد.

نخستین گرایش تفسیری شیعه در اوایل سده دوم قمری، گفتمان ظاهر/باطن بود که گروندگان به آن عمدتاً از اصحاب طیف مفضل بن عمر بودند. در این گرایش تلاش بر این بود تا هویت قرآن یک هویت دولایه‌ای و دوسطحی مبتنی بر دو انگاره ظاهر و باطن معرفی شود. در این خوانش، تلقی یکی از این دو به عنوان فرع بر دیگری دشوار است و قرآن با یک هویت دوسطحی و دولایه‌ای شناخته می‌شود. همچنین در این گفتمان به‌طور گسترده‌ای تلاش شده است تا مصادیق امر باطن منحصر به موارد مرتبط با اهل بیت (ع) و یا دشمنان آنان شود و تسری آن به سایر موضوعات بسیار محدود شود (ن.ک. به: گرامی، بهار ۱۳۹۸: ۱۰۹-۱۱۲). در پژوهش پیش رو نشان داده شده است که برخلاف حدس اولیه، غلات هوادار این گفتمان تفسیری نبودند و صرفاً گروهی که نگارنده از آنها با عنوان «طیف مفضل بن عمر» یاد کرده، هوادار گفتمان تفسیری «ظاهر/باطن» بودند. در واقع، در دوره امام صادق (ع) بود که گفتمان تفسیری غالبانه به‌طور جدی ظهور کرد و خوانشی رقیب در کنار گفتمان تفسیری طیف مفضل بن عمر بود. غالبان نه فقط برای قرآن، بلکه برای کل دین ظاهر و باطنی متصور می‌شدند و باطن دین را اصل می‌انگاشتند، اما طیف مفضل با محدود کردن باطن‌گرایی به حوزه تفسیر و قرآن، ظاهر و باطن را دو حقیقت هم‌وزن و هم‌سنگ و محدود به قرآن می‌دانستند (ن.ک. به: ادامه همین مقاله).

مسئله این پژوهش در اینجا به‌طور مشخص آن است که نسبت گفتمان تفسیر باطن طیف مفضل با گرایش تفسیری غالبان تندرو در عصر امام صادق (ع) چیست؟ با بررسی دقیق‌تر گفتمان تفسیری طیف مفضل در این دوره، نشان داده شده است که این دو گرایش تفسیری حتی در صورت وجود برخی مشابهت‌ها، به چه صورت و در چه نقاطی با یکدیگر متمایز بودند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که پیش از این صورت گرفته‌اند، حداکثر در ارتباط با دغدغه اصلی این پژوهش است، ولی سؤال این پژوهش یعنی بررسی رویکرد تفسیری غلات و

ارتباط آن با گفتمان تفسیر باطن در عصر امام صادق(ع) را بررسی نکرده‌اند. پژوهش‌های مرتبط غالباً در دو حوزه اصلی انجام شده‌اند. نخست، پژوهش‌هایی که به بررسی تأثیر غلات و روایات آنها در سنت تفسیری امامیه و احیاناً اعتبارسنجی تفاسیر از این زاویه پرداخته‌اند (پورکرمان و دهقان منگابادی، ۱۳۹۱: ۲۳۸-۲۴۴؛ دهقان منگابادی، ۱۳۸۷: ۱۰-۲۴؛ دیاری بیدگلی، ۱۳۸۸: ۲۸-۳۷؛ رستمی هرانی و مؤدب، ۱۳۹۱: ۳۸-۵۱؛ رستمی هرانی، ۱۳۹۳: ۳۷۳-۴۴۴؛ میرصادقی، فقهی‌زاده و صراف، ۱۳۹۱: ۱۴۲-۱۴۵)؛ دوم پژوهش‌هایی که در چارچوب مباحث کلاسیک مربوط به روش‌های تفسیری، رویکردهایی همچون تفاسیر رمزی، عرفانی و یا باطنی را بررسی کرده‌اند (نکونام، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۸؛ شمخی، ۱۳۹۳: ۱۳۲-۱۴۰؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۴۷-۱۴۹؛ پروینی و دسب، ۱۳۸۹: ۱۶-۲۰).

این پژوهش با استفاده از رویکرد «تاریخ‌انگاره و اندیشه» سامان یافته است. مراد از «انگاره» توجه به اصطلاحات از زاویه دید مفهوم تاریخی آنها و درکی است که مخاطبان در یک بازه زمانی و مکانی خاص از یک موضوع داشته‌اند و براساس آن درک، آن موضوع را با یک انگاره (اصطلاح) خاص نامبردار کرده‌اند. در چند سال اخیر در ایران مقالات، کتاب‌ها، کنفرانس‌ها و کارگاه‌هایی در چارچوب رویکرد «تاریخ‌انگاره‌ای و اندیشه‌ای» چاپ شده یا برگزار شده است. توجه به تاریخ کاربرد یک انگاره و چگونگی تطور تاریخی آن، یکی از مسائل مورد توجه و جدی در فضای تاریخ اندیشه است. البته برخی دانش‌پژوهان -همانند احمد پاکتچی- با توجه به رابطه تنگاتنگ «اندیشه» و «انگاره»، از این رویکرد مطالعاتی بیشتر با عنوان «تاریخ انگاره» یاد کرده‌اند (پاکتچی، ۱۳۸۹: ۱۰۴/۱؛ گرامی، ۱۳۹۶ الف: فصل اول کتاب).

۱. غالیان دوره امام صادق(ع): باطن‌گرایی در فراسوی تفسیر و شریعت

۱-۱. تمایز جریان طیف مفضل با غلات تندرو

تنش فکری میان طیف مفضل و غالیان تندرویی همچون ابوالخطاب امری نبود که منحصر به موضوعات تفسیری و یا حتی در خوانشی کلی‌تر رویکرد ظاهری و باطنی به کل دین شود. در واقع، تفاوت خوانش‌ها درباره ظاهر و باطن دین و قرآن که میان طیف مفضل و عده‌ای دیگر بروز کرده بود (ن.ک. به: ادامه مقاله)، بستر اجتماعی و

جریانی گسترده‌تری داشت که صرفاً یکی از جنبه‌های آن در بُعد تفسیر نمود یافته بود. تمایز گذاشتن میان طیف مفضل و غلات دوره حضرت صادق(ع) ادعایی است که براساس شواهد تاریخی قابل تبیین است و انگیزه‌ای جز واقعیت‌های تاریخی برای طرح آن وجود ندارد. در عین پذیرش برخی مشابَهت‌ها، در جای خود - با رویکردی تاریخی و نه کلامی - نشان شده است که این دو در واقع دو جریان با تمایزهای خاص خود بوده‌اند که برخی زمینه‌ها سبب یکی‌انگاری آنها شده است. طیف مفضل بن عمر جعفری در دوره متقدم امامیه هدف جریان‌سازی قرار گرفت و حتی در دوره خود امام صادق(ع) شخص مفضل از جانب اصحاب امام متهم و با چالش‌های جدی روبه‌رو شد. در آن دوره اتهام خطابی‌گری و غلو برای مفضل و برخی یارانش مثل یونس بن ظبیان - از دیگر شخصیت‌های طیف مفضل - مطرح شده بود، اما مهم‌ترین اتهام به مفضل بن عمر اعتقاد به تفویض بود (گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۴۳-۵۴).

مدرسی طباطبایی، مفضل بن عمر جعفری را به عنوان رهبر مکتب مفوضه از فرق غلات شیعه معرفی کرده است. در دوره‌های بعدی نیز آثاری به وی در بحث تفویض نسبت داده شده است. با این حال، تراجم‌نگاران و پژوهشگران کتاب‌های منسوب شده به مفضل - به‌ویژه در میراث نصیریان - را بر ساخته و مربوط به پس از درگذشت وی دانسته‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۱۶؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴۰۳).

براساس تحلیل گزارش‌های تاریخی، شاید به سختی بتوان عقاید متمایزی برای مفضل بن عمر جعفری بر شمرد که سبب موضع‌گیری علیه وی شده باشد. گویا مفضل بیش از آنکه عقاید بسیار متمایزی با دیگر امامیان آن دوره داشته باشد، قربانی پدیده جریان‌سازی شده بود (گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۴۸-۵۴).

۲-۱. تمایز گفتمان باطن طیف مفضل با باطن‌گرایی غالیان تندرو

صورت‌بندی که از نحوه ارتباط ظاهر و باطن در گزارش هشتم تمیمی به نقل از امام صادق(ع) در دست است، به خوبی بازتابی از یک تنش فکری مربوط به پیش از عصر امام صادق(ع) تا دوره وی است. در این گزارش، امام خبر از گروه‌هایی داده است که پیشتر از او به ظاهر ایمان آوردند و به باطن کفر ورزیدند و پس از آنها گروه دیگری آمدند که به عکس به باطن ایمان آوردند و به ظاهر کفر ورزیدند، اما

این هر دو هیچ سودی نبردند. سپس این گزارش صورت‌بندی درست و میانه از این رابطه را (خوانش سوم) این‌گونه بیان کرده است که هیچ ایمان ظاهری نیست که باطنی دارد و هیچ ایمان باطنی نیست که ظاهری دارد (صفار، ۱۴۰۴: ۵۳۶؛ حلی، ۱۴۲۱: ۲۳۸).

تطبیق این سه خوانش بر واقعیت‌های تاریخ فکری آن دوره امکان‌پذیر است. می‌توان خوانش نخست را به دوره پیش از شکل‌گیری گفتمان ظاهر/باطن بازگرداند؛ باطن‌گرایی صرف را به غلات و خوانش سومی را که در این گزارش تجویز می‌شود، همان گفتمان ظاهر/باطن طیف مفضل دانست. افزون بر این، بررسی گرایش‌های جریانی و شبکه‌های نقل روایت از هشتم‌بن عروه تمیمی می‌تواند حاکی از گرایش وی به سوی ابوحمزه ثمالی و طیف مفضل باشد (ن.ک. به: بخش اسناد، نرم‌افزار درایة النور).

در هر صورت، حتی اگر این تحلیل جریانی را قطعی ندانیم، اصل این گزارش که حاکی از سه گرایش یا خوانش درباره نحوه ارتباط و تعامل ظاهر و باطن است، بسیار حائز اهمیت است و نشان دهنده تداوم، توسعه و پیچیدگی گفتمان باطن در دوره امام صادق (ع) است. با توجه به تمایز جریانی-اجتماعی طیف مفضل با جریان غالبان افراطی و گرایش طریق نقل به طیف مفضل، چاره‌ای جز تطبیق صورت‌بندی تجویز شده در گزارش، بر طیف مفضل و تلاش این جریان برای ارائه خوانشی میانه از ارتباط ظاهر و باطن وجود ندارد.

علاوه بر این، گزارش طولانی و مهم دیگری وجود دارد که انعکاسی از صف‌بندی‌ها درباره باطن در دوره امام صادق (ع) را ارائه داده است. این گزارش نامه‌ای است که امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش مفضل‌بن عمر درباره رواج برخی دیدگاه‌های تندرو نگاشته است. این گزارش مفصل به خوبی نشان می‌دهد که پرسش‌کننده-مفضل‌بن عمر- در تقابل با این گفتمان تندرو قرار داشته و یا دست‌کم تردیدهایی درباره آن داشته و همین تردید و تقابل موجب پرسش وی از امام -و یا برساختن گزارشی که چنین بازنمایی دارد- شده است (صفار، ۱۴۰۴: ۵۲۶-۵۳۶).

این گزارش به شکلی تأیید‌کننده موضع میانه طیف مفضل درباره باطن و در

تقابل با گرایش غالیان تندرو است. چه اینکه این گزارش از طریق محمدبن سنان و مفضل بن عمر -شخص اول و دوم این طیف- به دست ما رسیده است. گویا ساخت این گزارش و به خصوص برخی بندها هیچ تقابلی با گفتمان ظاهر/باطن طیف مفضل ندارد و فقط در پی ایجاد تقابل با باطن گرایی افراطی و توسعه باطن گرایی به کل دین است. این گزارش همزمان اطلاعات دقیق تری درباره گفتمان ظاهر/باطن طیف مفضل در اختیار ما می‌گذارد (همان، ۵۳۱-۵۳۲).

این گزارش پس از توصیه به تقوا و ورع و عمل به دستورات -که خود مفهومی شریعت محور دارد و در تقابل با انگاره‌های غالبانه است- به روشنی از وضعیتی که مفضل با آن روبه‌رو بوده، خبر داده است. براساس این گزارش، گروهی بر این باور بوده‌اند که اصل و گوهر دین شناخت رجال یا همان اهل البیت (ع) است و اگر این گوهر حاصل شد، هر کم و زیاد یا حلال و حرامی دیگر مهم نیست و پوسته است و با تحقق این معرفت، جبران می‌شود (همان، ۵۲۶-۵۲۷).

در بخش‌های دیگری از گزارش، امام صادق (ع) با تأیید تلویحی اینکه وی عباراتی درباره جایگاه رجال یا ائمه (ع) بیان کرده است، تأکید کرد که غلات مطالب وی را تحریف کرده‌اند. در واقع، جایگاه معرفت رجل یا ولی در دین، به مثابه پیش شرط پذیرش اعمال است؛ نه اینکه معرفت وی از عمل به دین و شریعت و حلال و حرام کفایت کند (همان، ۵۳۵).

گویا در دوره امام صادق (ع) مطالبی دهان به دهان می‌شده است که ظرفیت چنین تفسیرهایی را داشته است.^۱ گزارشی نیز از داودبن کثیر رقی در دست است که ظرفیت چنین برداشتی دارد.^۲ این گزارش‌ها به خصوص گزارش داود حاکی از بستری حدیثی و پیشینی -برای انتساب آیات به رجال و هویت‌های شخصی- است که غلات از آن بهره می‌جسته‌اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۲/۸؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲۶۲/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰۳/۲۴).

۱ طاهر بن عیسی قال حدثنی جعفر بن أحمد قال حدثنی الشجاعی عن الحمادی رفعه إلى أبي عبدالله (ع) أنه قيل له: روی عنکم أن الخمر و المیسر و الأنصاب و الألام رجال؟ فقال ما کان الله عزّ و جل لیخاطب خلقه بما لا یعلمون (کشی، ۱۳۴۸: ۲۹۱).

۲ شخصی که غلات عمدتاً بسیاری از مطالب خود را از طریق وی به امام منسوب و مربوط می‌کرده‌اند (ن.ک. به: گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۵۲).

۳-۱. رویکرد تفسیری غالبان و تمایز آن با نگاه تفسیری طیف مفضل

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شکل‌گیری نگره‌های تفسیری غلات تندرو را باید از دوره امام صادق (ع) به بعد پی‌جویی کرد؛ چه اینکه شکل‌گیری و توسعه نظریه تفسیر باطن، از دوره امام باقر (ع) به طیف مفضل‌بن عمر نسبت داده شده است (گرامی، بهار ۱۳۹۸: ۱۰۵)، اما شواهد به نظر می‌رسد شکل‌گیری گفتمان تفسیری متمایزی توسط جریان غالبان تندرو را باید در دوره امام صادق (ع) تاریخ‌گذاری کرد. در حالی که طیف مفضل طرفدار گفتمان ظاهر/باطن و پی‌جویی معانی در لایه بطنی قرآن بود، طیف غلات دوره امام صادق (ع) پا را بسیار از این فراتر نهاد و در واقع به نظریه‌ای شبه‌تفسیری باورمند شد. در این گفتمان، نگاه باطنی صرفاً در سطح تفسیر قرآن محدود نمی‌شود، بلکه در ادعایی کلان‌تر، این باطن‌گرایی نه تنها خود قرآن بلکه کل دین و اسلام و شریعت را فرا می‌گیرد. بر این اساس، دین و شریعت چیزی جز «رجال» نیست و آنچه به عنوان فقه و شرایع و قرآن مطرح است، چیزی جز یک پوسته بی‌مقدار نیست و اصل دین چیزی جز «رجال» -یا همان اهل بیت (ع)- نیست.

گزارشی که درباره این گفتمان فراشریعتی نقل شده، به شکل روشنی وجه این دیدگاه افراطی را نشان می‌دهد. براساس آن، این گروه هر آیه از قرآن را شخص یا رجلی می‌دانستند؛ یعنی هر آیه در حاق واقع، ارجاع به یک هویت شخصی -اعم از اهل بیت (ع) یا دشمنان آنها- داشت (صفار، ۱۴۰۴: ۵۳۶). در گزارش دیگری، حبیب خنعمی نقل کرده است که در محضر امام صادق (ع)، امام خواست وی دعاوی ابوالخطاب را برایش بگوید. حبیب گفته است ابوالخطاب آیه «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (سوره زمر، آیه ۴۵) را به صورت «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ ...» قرائت کرد. سپس حضرت تأکید کرد که در این آیه مراد صرفاً ذات اقدس الهی است و هر کس این‌گونه قرائت کند یا مقصود آن را امیرالمؤمنین (ع) بداند، مشرک است (صفار، ۱۴۰۴: ۵۳۶).

همچنین براساس گزارش دیگری، گفته شده است که مراد خداوند از آیه «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» (سوره نساء، آیه ۲۸) و آیه «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ

الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (اعراف، ۱۵۷) این است که خداوند توسط ابوالخطاب برای شیعیان تخفیف قائل شد و اغلال (غل و زنجیرها) را که همان نماز و روزه و زکات و حج و جمیع واجبات است، از آنها برداشت. پس هر کسی که پیامبر و امام را شناخت، همه اعمال بر او مباح است و هر چه دوست دارد، می‌تواند انجام دهد (نویختی، ۱۴۰۴: ۴۲-۴۳).^۱ گزارش‌های دیگری که در دست است، به خوبی نشان می‌دهد که جریان خطابه با رهبری ابوالخطاب جدی‌ترین مصداق این گفتمان غالبانه و این باطن‌گرایی فراشرایعی بوده است (کشی، ۱۳۴۸: ۲۹۱).

علاوه بر اینها، گزارش‌های دیگری در دست است که نشان می‌دهد غالبان دوره امام صادق(ع) به خصوص ابوالخطاب بیان و ... آیات قرآنی را به الوهیت امامان ارجاع می‌دادند. براساس گزارشی که علی بن حسان هاشمی -از وابستگان به طیف مفضل- نقل کرده است، جعفر بن واقد و شماری از یاران ابوالخطاب درباره آیه «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (سوره زخرف، آیه ۸۴) بر این باور بود که «اله زمین» امام است. در این گزارش، امام صادق(ع) پس از شنیدن این گزارش به شدت موضع‌گیری کرد و پس از بیان جزئیات جالبی، اعلام کرد که وی عبد مملوکی است که هیچ توانی بر نفع و ضرر خود ندارد (کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۰-۳۰۱).^۲ در گزارش دیگری هشام بن حکم نقل کرده است که امام صادق(ع) فرمود: شیطان به زیباترین شمایل یک انسان برای بیان بن سماعان، السری و بزیع -که لعنت خدا بر آنها باد- مجسم شده است. براساس این گزارش، بیان آیه پیش‌گفته را این‌گونه تفسیر می‌کرده است که اله آسمان و زمین متمایز است و البته اله آسمان بلندمرتبه‌تر از اله زمین است و اهل زمین نیز البته برتری اله آسمان را می‌دانند و او را تعظیم می‌کنند.

۱ البته در گزارش‌های دیگری -که مربوط به سده سوم قمری است و توسط شخصیت‌های عامی نقل شده است- به مفضل و شخصیت‌های متمهم به غلو نسبت داده شده است که آنها نیز معرفت امام را کفایت‌کننده از عمل به شرایع می‌دانستند (کشی، ۱۳۴۸: ۳۲۴-۳۲۵). با اینکه در گزارش ابن‌حسکه قمی در اواسط سده سوم قمری چنین دیدگاهی به وی نسبت داده شده است (همان، ۵۱۸-۵۱۹). با این حال، همان‌طور که پیشتر گفته شد، وقتی حتی از نگاهی درون‌شیعی تمایز طیف مفضل با غالبان تندرو مبهم بود و وی و حلقه وی متمهم به اتهاماتی غالبانه بودند، از نگاه برون‌شیعی چنین خلطی اصولاً طبیعی بود و دور از انتظار نبود.

۲ جالب اینکه این گزارش و گزارش بعدی توسط شخصیت‌های وابسته به طیف مفضل نقل شده‌اند که گواهان دیگری بر آن‌اند که با وجود گرایش‌های باطنی طیف مفضل، از لحاظ تاریخی باید آنها را در جریان متمم‌ها و میان‌رودن از غلات تندرو طبقه‌بندی کرد.

سپس امام بیان را لعنت و تأکید کرد که اله آسمان و زمین یکی است (کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۴). همچنین در گزارش دیگری که سدید صیرفی -از وابستگان به طیف مفضل- نقل کرده است، وی به امام صادق(ع) گزارش داد که گروهی بر این باورند که ائمه «آله» هستند و آن را مستدل به قرآن و آیه پیش گفته می‌کنند و گروه دیگری بر این باورند که ائمه رسول‌اند و آن را مستدل به آیه «یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا إنی بما تعملون علیم» (سوره مؤمنون، آیه ۵۱) می‌کنند. امام به شدت چنین برداشتی را نفی کرد و از کسانی که باور به آن داشتند، براءت جست و در پاسخ سدید خودش را این‌گونه معرفی کرد که: «خزان علم الله و تراجمه وحی الله و نحن قوم معصومون أمر الله بطاعتنا و نهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و فوق الأرض» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶۹/۱-۲۷۰؛ همچنین ن.ک. به: کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۶).

گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که تمسک به آیه «هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله» گویا مهم‌ترین بنیان و مستند قرآنی برای خداوندانگاری ائمه(ع) بوده است. برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که معنای این آیه و ارتباط آن با خداوندانگاری ائمه که برخی غالیان از آن برداشت می‌کردند، یکی از چالش‌های تفسیری بود که امام صادق(ع) درباره آن توسط اصحابش مورد پرسش قرار می‌گرفت. در گزارش ابی‌اسامه، وی پس از پرسش درباره این آیه گفته است: «امام در حالی که به زمین چسبیده بود، پاسخ داد همانا خداوند عزوجل همان پروردگار من و خدای آسمان و زمین است» (قمی، ۱۴۰۴: ۲۸۹/۲). در گزارش دیگری به نقل از هشام بن حکم، نقش‌آفرینی ابوشاکر دیصانی و تأکید وی بر اینکه در قرآن آیه‌ای است -آیه مزبور- که براساس اعتقاد وی است، بسیار جالب است. این گزارش این احتمال را که باور غالیان درباره ثنویت و دوگانگی خدای زمین و آسمان میراثی فکری بود که از جانب دیصانیه (درباره دیصانیه، ن.ک. به: خراسانی، ۱۳۹۷) در میان آنها رخنه کرده بود، تقویت می‌کند. در هر صورت امام صادق(ع) گفت این تعدد به دلیل تعدد نام‌گذاری است که درباره انسان‌ها نیز رواج دارد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۲۸/۱-۱۲۹).

۲. طیف مفضل و گفتمان تفسیر باطن در عصر امام صادق(ع)

۲-۱. توسعه باطن‌گرایی طیف مفضل به سطح شرایع در دوره امام صادق(ع)

یکی از تحولاتی که با گذار به دوره امام صادق(ع) در گفتمان ظهر/باطن طیف مفضل رخ داد، توسعه این گفتمان به سطح شرایع بود؛ امری که در گزارش‌های دوره امام باقر(ع) تقریباً بی‌سابقه بود. گزارش مهم و بسیار طولانی در کتاب روضه کافی به نقل از محمدبن سنان زاهری و سپس اسماعیل بن جابر جعفی و همچنین قاسم بن ربیع صحاف در این باره در دست است. این متن علاوه بر اینکه مشتمل بر یک بازنمایی جریان‌ی-مربوط به طیف مفضل- است، حاکی از آن است که در این گزارش، علاوه بر ترویج دوگان ظاهر/باطن برای قرآن، برای توسعه آن به حوزه تکالیف و شریعت نیز تلاش شده است.

شروع گزارش با موضوع مدارا، مجالست و مماشات با اهل باطل و تقیه در برابر آنها، گویا اصلی‌ترین دغدغه‌ای است که در صدر گزارش منعکس شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲/۸-۳). با توجه به اطلاعاتی که در دست داریم، مهم‌ترین چالشی که طیف مفضل در حلقه امامیه با آن روبه‌رو بود، تعامل و معاشرت با حلقه‌های غالیان در کوفه بود؛ به طوری که این چالش سبب شد بزرگان امامیان کوفه نزد امام صادق(ع) از مفضل سعایت کنند (گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۵۳-۵۴). بر این اساس، نشر و برجسته‌سازی گزارش‌هایی به نقل از امام درباره ضرورت این تعامل و مجامله و مسامحه با جریان‌های حاشیه‌ای تشیع در آن دوره، از کنش‌های حدیثی است که از شخصیت‌های طیف مفضل انتظار می‌رود.

مضمون دیگری که به روشنی حاکی از یک گرایش جریان‌ی در متن است، مضمون «رأی و مقایسه» است. در بخش‌هایی از گزارش به‌طور سرسختانه‌ای در برابر استفاده از رأی و مقایسه موضع گرفته شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۴/۸-۷). براساس دانسته‌های تاریخی درباره تکون مکتب رأی‌گرای ابوحنفیه در اواسط سده دوم قمری و همچنین گرایش جریان هشام‌بن حکم در میان جریان‌های شیعی به کاربست قیاس (گرامی، بهار ۱۳۹۱: ۱۶۲-۱۶۵)، به خوبی می‌توان دریافت که ظهور این دغدغه در گزارشی که توسط طیف مفضل سامان یافته و نقل شده است، به عنوان نمادی از تقابل گفتمانی این طیف با گرایش‌های قیاس‌گرای هم‌عصرش (چه در شیعه و چه در عامه)، بسیار طبیعی و مورد انتظار است. همچنین کاربست

انگاره‌هایی چون «مخرج الإمام»^۱ یا «أصل الخلق» که استفاده از آن در منابع روایی دیگر بی‌سابقه و یا کم‌سابقه است، می‌تواند حاکی از یک دخل و تصرف در ساختار این گزارش، براساس یک گرایش جریانی باشد.

در هر صورت، این گزارش از نمونه گزارش‌های طولانی است که به نظر می‌رسد در یک فرایند تخلیطی سامان یافته است (درباره انگاره تخلیط، ن. ک. به: گرامی، ۱۳۹۶ ب: ۲۴۶-۲۵۱). یکی از نشانه‌های چنین متن‌های تخلیطی، طولانی بودن آنهاست (گرامی، ۱۳۹۶ ب: ۲۳۸؛ قندهاری، ۱۳۹۹: ۶۸-۷۱). آنچه به‌طور خاص نامزدی این گزارش برای تخلیطی بودن را برجسته می‌کند، تأکیدی است که علامه مجلسی بر آشفتگی نسخ و متن‌های این گزارش داشته است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷/۲۵). علاوه بر این، در خود متن نیز نشانه‌های روشنی از به هم رساندن چند متن در کنار هم در قالب یک متن یکپارچه بر جای مانده است. علاوه بر تغییر فرازها که از خطاب و لحن گزارش هویداست، در جایی از متن اصلی تأکید شده است که «الٰی هَاهُنَا رَوَايَةُ الْقَاسِمِ بْنِ رَبِيعٍ». این تعبیر حاکی از سامان یافتن متن نهایی براساس دست‌کم دو متن است.

پس از روشن شدن این موضوع که این گزارش نمونه‌ای از گزارش‌های تخلیطی براساس دغدغه‌های جریانی - در اینجا تندروان از طیف مفضل - است،^۲ آسوده‌تر می‌توان تفسیری روشن از کاربست انگاره‌های ظاهر و باطن در چارچوب آن ارائه کرد. در این گزارش، پس از بخشی که به نفی رأی و مقایسه پرداخته و در آن به روشنی بر دانش قرآنی ائمه تأکید شده و اینکه علم القرآن نزد آنهاست، بیان شده است که: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُدْرِكُ شَيْءٌ مِنْ الْخَيْرِ عِنْدَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَحَارِمِهِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فِي ظَاهِرِ الْقُرْآنِ وَبَاطِنِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ فِي كِتَابِهِ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ ﴿وَدَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. دَرَّ جَايِ دِيْغَرِي اَز اَيْنِ گَزَارِش اَمْدَه اَسَتْ: «إِيَّاكُمْ وَالْإِصْرَارَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَبَطْنِهِ». این دو عبارت حاکی از به رسمیت شناختن یک هویت دوگانه -ظاهری/باطنی- برای قرآن توسط طیف مفضل

۱ کسی که کاری می‌کند تا امام در وضعیت اضطراری که بدان رضایت ندارد، قرار گیرد (درباره این اصطلاح ن. ک. به: مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹/۲۵).

۲ به نظر می‌رسد این گزارش -براساس شواهدی که در متن وجود دارد- مربوط به اواسط سده دوم قمری و یا اندکی پس از آن باشد؛ لذا انتساب آن به دوره‌های بعدی براساس شواهد موجود و انگاره‌های به کار گرفته شده در متن، دشوار است.

است؛ به گونه‌ای که گویا شرایع الهی - به خصوص محرمات - دو سطح ظاهری و باطنی دارند و دو گونه حرام ظاهری و باطنی - براساس این بیان - وجود دارد. براساس تحلیل این گزارش می‌توان دریافت که گفتمان ظاهر/باطن که پیشتر توسط طیف مفضل در دوره امام باقر(ع) آغاز و پیگیری می‌شد، در دوره امام صادق(ع) نیز تطور پیدا کرد. البته این گفتمان از جهاتی توسعه یافت که یکی از آنها توسعه آن به جنبه شریعی و فقهی دین بود که پیش از آن بی‌سابقه بود. در نگاهی فراگیرتر می‌توان بیان کرد که از دوره امام صادق(ع) این طیف و نسل‌های بعدی آنها یک نگاه دوسطحی به شریعت و فقه - علاوه بر قرآن - پیدا کردند و بر این باور بودند که شرایع علاوه بر ظاهر، یک سطح باطنی نیز دارند. گزارش مفضل به نقل از امام صادق(ع) درباره زکات نیز به شکلی در همین راستا قابل تفسیر و فهم است. این گزارش مهم‌ترین، صریح‌ترین و کهن‌ترین نمونه در این باره است. در این گزارش، شخص مفضل بن عمر جعفری در روایتی به امام صادق(ع) نسبت داده است که وی زکات را به دو گونه ظاهری و باطنی تقسیم کرده است (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۱۵۳).

۲-۲. طیف مفضل و تفسیر حروف مقطعه در چارچوب گفتمان باطن/ظاهر

آنچه از دوره امام صادق(ع) به بعد جلب نظر می‌کند، گزارش‌هایی است که در آنها امام به تفسیر و بیان معانی حروف مقطعه قرآنی پرداخته‌اند.^۱ احتمالاً طولانی‌ترین این

۱ گزارشی نیز از دوره امام باقر(ع) در دست است که برقی در محاسن آن را نقل کرده است. در این گزارش، خیمه جعفری از ابوالولید مخزومی از امام باقر(ع) نقل کرده است که وی در تفسیر «المص» مطالبی فرموده است (برقی، ۱۳۷۱/۱: ۲۷۰)؛ تاریخ‌گذاری این گزارش در عصر حضرت باقر(ع) از جهات عدیده با مشکل مواجه است. نخست، شخصیت خود ابولولید مخزومی است که اضطراب شدیدی در منابع و نقل‌ها در ضبط اسم وی وجود دارد و راوی است فعلاً ناشناخته. همچنین میان کنیه ابولولید یا ابوالولید و همچنین وصف مخزومی، هجری، بحرانی و نجرانی برای وی اختلاف وجود دارد. وی فعلاً راوی مجهول است و بررسی وضعیت او نیاز به پژوهش مجزایی دارد. همچنین مشکلاتی که در متن روایت وجود دارد و عدم تطابق صدر با ذیل آن، توسط برخی عالمان امامی در ادوار بعدی مورد بحث قرار گرفته است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹۲/۲۷)؛ درباره گزارش دیگری مشابه این در: مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۲/۱۰۷ توضیحات مفصلی داده شده است). بر این اساس، تاریخ‌گذاری این روایت در دوره حضرت باقر(ع) بسیار چالش‌برانگیز است. به نظر می‌رسد کل این گزارش یا دست‌کم بخش دوم آن درباره حروف مقطعه، از بساخته‌های سده سوم قمری توسط حامیان طیف مفضل یا غلات است که از طریق راوی کمتر شناخته‌شده‌ای به امام باقر(ع) نسبت داده شده است. البته احتمال اینکه گزارش توسط خود ابولولید/ابوالولید نیز وضع شده باشد، دور از انتظار نیست؛ زیرا در برخی منابع عامه وی به وضع حدیث و نسبت دادن آن به مسلمانان ثقه و شناخته‌شده، متهم شده است (ن.ک. به: ذهبی، ۱۹۶۳: ۶۲۷/۱). در صورت اخیر نیز همچنان نمی‌توان نشان داد این کار در زمان امام باقر(ع) صورت گرفته است.

گزارش‌ها مربوط به مکالمه او با سفیان ثوری در این باره است (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۲۲). با اینکه احتمال بر ساخته بودن گزارش‌های نقل شده توسط وی از امام وجود دارد، ولی شاید بتوان اصل و ریشه‌ای برای چنین گزارشی در نظر گرفت و بسط و گسترش گزارش را به ثوری نسبت داد؛ چه اینکه گزارشی که در ادامه درباره آن گفت‌وگو می‌شود، نیز حاکی از مراجعه به امام و سؤال سفیان ثوری از امام در این باره است؛ متنی که شاید تحریری دیگر از همین مجلس و حضور سفیان ثوری نزد امام باشد.

گفتنی است در عمده گزارش‌های باطنی و تأویلی قرآن توجه به اهل بیت و خاندان پیامبر (ع) یکی از پربسامدترین محورهایست، اما در گزارش سفیان ثوری هیچ ردّ پایی از چنین گرایشی وجود ندارد و ارجاعات عمدتاً به معانی توحیدی و در موارد محدودی به پیامبر (ص) است. احتمالاً این وضعیت را نتوان تصادفی فرض کرد و بتوان آن را با گرایش‌های کاملاً غیرشیعی سفیان ثوری تبیین کرد. این شاهد در کنار همه قراین دیگری که در گزارش‌های تفسیر باطن وجود دارد - این ادعا را که چنین گزارش‌های تفسیری عمدتاً بر اساس گرایش‌های جریانی و شخصی روایت‌بازنمایی شده‌اند، تقویت می‌کند (درباره وی و جعل حدیث، ن. ک. به: گرامی، ۱۳۹۶ ب: ۱۵۸-۱۶۰).

گزارش مهم دیگری که درباره تفسیر حروف مقطعه به دوره امام صادق (ع) نسبت داده شده، گزارشی است که توسط روایت‌متمایل به شیعه و طیف مفضل و در ارتباط مستقیم با تفسیر باطن نقل شده است. راوی این گزارش جعفر بن محمد بن عماره کندی است. در طُرُق وی، نقل از افرادی نظیر عمرو بن شمر، جابر بن یزید جعفی از طیف مفضل و محمد بن زکریا الغلابی از اخباریان (تاریخ گو) بصره، به‌طور نه چندان محدودی به چشم می‌آید. همچنین مضامین نقل شده توسط وی به مضامین نقل شده از طیف مفضل نزدیک است (درباره وی ن. ک. به: نمازی شاهرودی، ۱۴۱۲: ۲/۲۱۰؛ همچنین نرم افزار درایة النور، بخش اسناد).

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده است که نزد امام صادق (ع) بود که مردی بر وی وارد شد و از امام درباره «کهیص» پرسش کرد.^۱ آنچه در درجه اول

۱ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي قُرَيْبٍ عَ فَنَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ كَهَيْصٍ فَقَالَ: عَ كَأَفِّ كَافٍ لِشَيْعَتِنَا هَا هَادٍ لَهُمْ يَا وَلِيَّ لَهُمْ عَيْنٌ غَالِمٌ بِأَهْلِ طَاعَتِنَا صَادِقٌ لَهُمْ وَغَدَهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِمُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي وَعَدَهَا إِيَّاهُمْ فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۲۸).

در این گزارش مهم است آنکه تفسیری که از این حروف ارائه شده، به تصریح امام در بطن قرآن است و شاید این کهن‌ترین و نخستین گزارش قابل اتکائی باشد که در آن تفسیر حروف مقطعه به باطن قرآن نسبت داده شده است.

جالب اینکه گرچه رمزگشایی از حروف براساس «کافی، هادی، ولی، عالم و صادق» مانند همان چیزی است که در گزارش سفیان ثوری آمده است؛ با این حال، در گزارش سفیان ثوری این صفات فاعلی به ذات ربوبی نسبت داده شده است، ولی در گزارش جعفر بن محمد بن عماره بدون اینکه تصریحی درباره فاعل این صفات وجود داشته باشد، تمام این توصیفات برای «لشیتنا» در نظر گرفته شده و در انتهای گزارش نیز تصریح شده است که این بیان در بطن قرآن آمده است. با اینکه فاعل این صفات در این گزارش مشخص نیست، ولی با مقایسه آن با گزارش سفیان ثوری می‌توان آن را ذات اقدس الهی دانست.

۳. طیف مفضّل و شکل‌گیری گونه «تفسیر باطن» از اواسط سده دوم قمری

۱-۳. تبارشناسی مکتوبه‌های تفسیر باطن از متن تا عنوان

احتمالاً مهم‌ترین رویداد در ارتباط با گفتمان ظاهر/باطن در اواسط سده دوم قمری (اواخر دوره امام صادق(ع) به بعد)، شکل‌گیری گونه مکتوبه‌هایی با عنوان «تفسیر باطن» است. با اینکه به صورت قطعی نمی‌توان بیان کرد که آیا مؤلفان این مکتوبه‌ها خود نوشته‌شان را تفسیر باطن خوانده‌اند یا فهرست‌نویسان بعدی؟ اما تردیدی نیست که گونه مکتوبه‌های تفسیر باطن مربوط به عصر امام صادق(ع) به بعد است. به طور خاص درباره کتاب علی بن حسان هاشمی، ابن‌الغضائری تصریح کرده که علی بن حسان هاشمی خودش کتابش را تفسیر باطن نامیده است (ابن‌الغضائری، ۱۳۶۴: ۷۷).

در هر صورت، دستیابی به محتوای چنین کتاب‌هایی چندان دشوار نیست. در واقع، نقل‌های تفسیری نه چندان محدودی به واسطه محمد بن اورمه از علی بن حسان هاشمی (درباره علی بن حسان هاشمی، ن.ک. به: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۴۵) در دست است و این هر دو صاحب کتاب تفسیر باطن بوده‌اند. البته بسیاری از این نقل‌ها در مرحله سوم از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی (عموی حسان) (درباره وی

ن.ک. به: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۲۶) نقل شده‌اند. در هر صورت، همه روایات تفسیری منقول از علی بن حسان هاشمی به احتمال بسیار بالایی محتوای کتاب تفسیر باطن وی بوده‌اند؛ به خصوص اگر این نقل‌ها براساس سلسله محمدبن ارومه از علی بن حسان از عموی وی عبدالرحمن بن کثیر صورت گرفته باشد که البته در بسیاری از موارد این گونه است. براساس اشاره مدرسی، گویا دو نقل موجود در کافی ساختار اصلی کتاب را نشان می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۲۰-۴۲۱، ۴۲۶؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۴۵).

با این حال، بررسی دقیق‌تر کتاب کافی نشان می‌دهد که دست‌کم ده گزارش از کتاب‌های تفسیر باطن محمدبن ارومه و علی بن حسان هاشمی بر جای مانده است که براساس آنها می‌توان تحلیل خوبی از این گونه و از مکتوبه‌های تفسیری آن ارائه کرد.

برخلاف انتظار اولیه‌ای که از عنوان «تفسیر باطن» به وجود می‌آید، در این مکتوبه‌ها - دست‌کم براساس بخش‌های بر جای مانده کنونی - هیچ گزارشی که در آن از لفظ «باطن» استفاده شده باشد، وجود ندارد. گرچه این مکتوبه‌ها برای سامان دادن این رویکرد تفسیری - که از دوره امام باقر(ع) آغاز شده بود - هستند، اما جالب است که هیچ گزارشی در آنها مشتمل بر انگاره باطن وجود ندارد؛ در حالی که در دوره امام باقر(ع) گزارش‌هایی از این دست به خصوص به نقل از جابر جعفری مکرراً یافت می‌شود (گرامی، بهار ۱۳۹۸: ۱۰۹-۱۱۲).

به نظر می‌رسد دلیل اصلی این امر آن باشد که همه روایات نقل شده در این مکتوبه‌ها به نقل از امام صادق(ع) است و روایاتی به نقل از امام صادق(ع) که در آنها از انگاره‌های ظاهر و باطن، به خصوص درباره تفسیر قرآن استفاده شده باشد، بسیار ناچیز است. از امام صادق(ع) تنها یک گزارش در دست است که در آن از انگاره باطن استفاده شده و این گزارش نیز توسط جابر جعفری نقل شده است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۵۰/۲). اینکه صرفاً در گزارشی که جابر جعفری از امام نقل کرده، انگاره باطن به کار رفته، مسئله قابل تأملی است. علاوه بر این، از جابر جعفری به نقل از امام صادق(ع) گزارش‌های تفسیری زیادی در دست نیست و در میان همین

گزارش‌های محدود است که وی گزارشی مشتمل بر انگاره باطن را نقل کرده است.^۱

اینکه چرا در گزارش‌های امام صادق(ع) کمتر از دوگان ظاهر/باطن درباره قرآن استفاده شده است، نیاز به پژوهش مستقلی دارد، اما به نظر می‌رسد بیشتر در ارتباط با شرایط اجتماعی خاص و تقیه‌ای امام بوده است. در همین دوره است که وی یارانش را به صراحت از استفاده از قرائت‌هایی که به عنوان قرائت اهل بیت(ع) مشهور بود و به شکلی تداعی‌گر نسخه دیگری از نسخه رایج و متداول قرآن بود، نهی کرد (صفار، ۱۴۰۴: ۱۹۳). عدم استفاده از انگاره باطن نیز در همین چارچوب قابل فهم است؛ زیرا اشاره به باطن قرآن (قرآن باطن) در واقع به معنای به رسمیت شناختن هویتی مستقل و جدید در کنار ظاهر قرآن (قرآن ظاهر) بود؛ امری که برای وی به دلایل اجتماعی-سیاسی و تقیه‌ای آن دوره، به هیچ‌وجه قابل قبول نبود (درباره تقیه این دوره، ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۶: ۱۳۲-۱۴۲). به‌طور خاص امام صادق(ع) در دوران حیات خود به شدت از غلات تندرو در حذر بود و از اینکه به همراهی یا تعامل با آنان متهم شود، به شدت نگران بود. از این رو، طبیعی بود که باطن‌گرایی افراطی که اکنون دیگر -همان‌طور که از نامه امام صادق(ع) به مفضل برمی‌آید- به نمادی برای گرایش غالبانه تبدیل شده بود، گفتمانی بود که نباید مورد حمایت امام قرار می‌گرفت (درباره تقیه امام، ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۶: ۱۴۰-۱۴۱).

در هر صورت، به نظر می‌رسد طیف مفضل‌بن عمر که ترویج‌گفتمان ظاهر/باطن قرآن را از دوره امام باقر(ع) پی گرفته بود، با شکل‌دهی گونه تفسیر باطن از اواسط سده دوم قمری، یکی دیگر از زمینه‌های توسعه این گفتمان را بنا نهاد. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، گذار از دوره باقری به صادقی همزمان بود با توسعه باطن‌گرایی از قرآن به فقه و شریعت و سپس کل دین. گزارش‌های طیف مفضل‌بن عمر بر باطن‌گرایی فقهی و قرآنی اکتفا کرد و وارد باطن‌گرایی افراطی آن‌گونه که مطلوب

۱ همه اینها این ایده را تقویت می‌کند که استفاده از انگاره باطن درباره قرآن و مفهوم‌سازی چیزی به عنوان تفسیر باطن، بیشتر از آنکه پیشنهاد اهل بیت(ع) باشد، انگاره‌ای بود که براساس علایق طیف مفضل و جابر جعفری -اگر نگوییم شکل گرفته- دست‌کم تشدید شده است. در احادیث امام صادق(ع) نیز موارد زیادی از بیان مضامین باطنی یا تأویلی با ارجاع به اهل بیت(ع) و غیر آنها وجود دارد، ولی در عمده گزارش‌هایی که سایر روایات نقل کرده‌اند، انگاره باطن وجود ندارد و این انگاره تنها در برخی گزارش‌های بر جای مانده از جابر به چشم می‌خورد.

غالیان کوفه بود نشد، اما در همین نقطه نیز متوقف نشد. در واقع، طیف مفضل در پی توسعهٔ یک نوع باطن‌گرایی قرآنی براساس شکل‌دهی گونهٔ تفسیر باطن بود که نسبت به دوره امام باقر(ع) بی‌سابقه بود. شوربختانه! گزارش‌های تفسیری امام صادق(ع) کمتر مشتمل بر انگاره‌های ظاهر و باطن دربارهٔ قرآن بود؛ با این حال مضامین تفسیری نقل شده از امام صادق(ع) در این گونه مکتوبه‌ها از لحاظ مضمونی همان روح باطن‌گرایی گزارش‌های دوره امام باقر(ع) را دارا بود و حتی از جهاتی فراتر از آن بود. بر این اساس، محدود بودن کاربرد الفاظ ظاهر و باطن توسط امام صادق(ع) که احتمالاً به دلیل راهبرد رازپوشانهٔ امام بود، امری نبود که طیف مفضل را در این باره دست‌بسته یا نگران کند.

۳-۲. رویکرد تفسیری و ویژگی‌های گونهٔ «تفسیر باطن»

دربارهٔ مضامین بر جای مانده از گونهٔ تفسیر باطن در کتاب کافی و سایر کتب متقدم شیعه، چند ویژگی جدی و قابل توجه را می‌توان مد نظر قرار داد. نخستین ویژگی این است که مضامین گونهٔ تفسیر باطن با وجود ارجاع عمیق و گسترده به اهل بیت(ع) و یا مخالفت با دشمنان آنان، از شکل نمادگرایانهٔ افراطی که در احادیث جابر بود، فاصله گرفته بود. به تعبیر بهتر، این ارجاع به اهل بیت(ع) جنبهٔ تفسیری و بیان معانی -و نه نمادگرایانه- دارد. در احادیث گفتمان ظاهر/باطن مربوط به دورهٔ حضرت باقر(ع)، صحبت از هویت دوگانه و سطح بطن قرآن، هم‌ارز با سطح ظاهر قرآن بود و گاهی به روشنی بیان می‌شد که معادل فلان چیز در سطح ظاهر قرآن، امیرالمؤمنین(ع) در سطح بطن قرآن است و به راحتی امکان طی یک فرایند جای‌گذاری نمادین وجود داشت.

اما در احادیث گونهٔ تفسیر باطن دورهٔ صادقی -ضمن تأکید مجدد بر اینکه این احادیث نیز در ارجاع به اهل بیت(ع) نسبت به احادیث دورهٔ قبل دست کمی ندارد- به روشنی به نظر می‌رسد که این ارجاع به جای اینکه در چارچوب یک فرایند نمادگرایانهٔ جابری صورت گیرد، عمدتاً در قالب یک رویکرد تفسیری و بیان معنای متن قرآن صورت گرفته است (ن.ک. به: کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۱۷، ۲۲۹). برای نمونه، در گزارشی فطرت الهی مجموعه‌ای از توحید و باور به پیامبر و

امیرالمؤمنین(ع) در نظر گرفته شده است (صفار، ۱۴۰۴: ۷۸). یا در جای دیگری تأکید شده است که معنای کسانی که نعمت خدا را به کفر مبدل کردند، بنی‌امیه است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۱۷/۱). این ویژگی تقریباً در همه گزارش‌هایی که از گونه تفسیر باطن بر جای مانده، وجود دارد؛ البته در برخی گزارش‌ها جدی‌تر است.

در هر صورت، در هیچ‌یک از آنها از انگاره بطن استفاده نشده و تلاشی برای بیان معادل‌های ظهر و بطنی صورت نگرفته است. حتی شماری از گزارش‌ها فراتر از بیان معنی و تفسیرند و رویکردی روایی-داستانی دارند؛ مانند آنچه که در گزارش مربوط به داستان حضرت آدم(ع) دیده می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۲/۴).

ویژگی دیگری که به روشنی می‌توان در گزارش‌های بر جای مانده از این گونه رصد کرد، تعمیق و تشدید مفاهیم شیعی همچون «ولایت» است. در این گزارش‌ها استفاده از انگاره «ولایت» به گستردگی رواج دارد که می‌توان آن را دال مرکزی گفتمان شیعی در آن دوره در نظر گرفت. جالب اینجاست که در گزارش‌های دوره باقری(ع) -با وجود ارجاع به اهل بیت(ع)- شاهد شکل‌گیری یک مفهوم مرکزی شیعی با عنوان «ولایت» که به نوعی از همه برداشت‌های شیعی درباره مقامات امامان انتزاع شده باشد، نیستیم.

بر این اساس، ارجاع به اهل بیت(ع) توسط انگاره ساخت‌یافته «ولایت» یکی از ویژگی‌های برجسته گونه تفسیر باطن است.^۱ در شماری از این گزارش‌ها، این مفهوم ولایت با عالم میثاق، عالم ذر و عوالم پیش از این دنیا مرتبط شده است. به‌طور کلی استفاده سمبلیک از مفاهیم مربوط به عوالم پیش از این دنیا و مرتبط کردن آن با مفهوم ولایت و برائت، از ویژگی‌های برجسته و متمایز مکتوبه‌های تفسیر باطن است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۱-۱۳۳، ۴۲۳؛ حلی، ۱۴۲۱: ۴۰۴).

در چارچوب همین تعمیق انگاره‌های شیعی، حوزه برائت و بیزاری از دشمنان اهل بیت(ع) نیز نسبت به نسل قبلی گزارش‌های این گفتمان، در دوره باقری(ع) توسعه یافته است. برجسته‌سازی تقابل میان مفهوم «ولایت» به عنوان دال مرکزی گفتمان تشیع و «برائت» و تشدید تقابل این دوگان کاملاً هویداست. از سوی دیگر،

۱ ن.ک. به: کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۵/۱، ۴۱۸، ۴۲۰-۴۲۲؛ کوفی، ۱۴۱۰: ۳۱۲؛ صفار، ۱۴۰۴: ۳۵۸؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۳۱/۲.

کاربست انگاره‌های کنایی همچون «فلان و فلان»، «الاول و الثانی و الثالث» و یا «حبر و زفر» را حتی اگر مولود این دوره ندانیم، به‌طور واضح و روشنی کاربست آنها در این دوره رواج یافته و توسعه یافته است؛ انگاره‌هایی که ترسیم مرزهای هویتی تشیع با گفتمان سیاسی غالب پس از وفات رسول خدا(ص) را پی‌جویی می‌کند.^۱

در این گزارش‌ها، همچنین به ماجراهای تاریخی مشهور صحیفه ملعونه (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۲۱/۱) -یعنی هم‌پیمانی عده‌ای در کنار خانه کعبه برای جهت‌دهی به خلافت پس از پیامبر(ص)- و اصحاب العقبة (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۰۱/۱) و فدک (قمی، ۱۴۰۴: ۳۹۵/۲) اشاره شده است. در گزارش‌های پیش‌گفته لحن تند، بی‌پروا و گاه مستقیمی در خرده‌گیری از گفتمان مخالف اهل بیت(ع) به کار بسته شده، ولی در عین حال -همان‌طور که گفته شد- بیشتر از آنکه نمادگرایانه باشد، تفسیری است.

به دلیل محدود بودن بقایایی که از این مکتوبه‌ها به دست ما رسیده، ذکر ویژگی‌های برجسته دیگری که مانند موارد پیش‌گفته قابل تأکید باشد دشوار است، اما شاید بتوان با قطعیت کمتری «تفسیر مزجی»^۲ قرآن را نیز از ویژگی این‌گونه مکتوبه‌ها برشمرد؛ پدیده‌ای که در روایات تفسیری پیش از این دوره، به‌خصوص گفتمان ظاهر/باطن کمتر به چشم می‌آید. بیان معانی تفسیری در قالب تفسیر مزجی نیز عمدتاً با دو ویژگی دیگر همراه است. نخست آنکه عمده گزارش‌هایی که صورت‌بندی مزجی دارند، در بیان برائت و ارتباط آیه با مفاهیم مربوط به دشمنان اهل بیت(ع) می‌باشند (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۱۵/۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۴۴۱/۲). دوم اینکه در گزارش‌هایی با این ویژگی، گاهی سخن از قرائت اهل بیت(ع) شده است. گویا در روند شرح و تفسیر قرآن، کوششی موازی برای ارائه متن یا خوانشی جایگزین از قرآن (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۸۱/۱) با عنوان قرائت اهل بیت(ع) در حال طی شدن بود؛ قرائتی که در گزارش‌های طیف مفضل -برخلاف گزارش‌های دیگران (صفر، ۱۴۰۴: ۱۹۳) از آن نهی نشده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷۷/۱).

۱ کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۵/۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۰-۴۲۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲۳۴/۲، ۲۸۶.

۲ مقصود شرح یا تفسیری است که پس از پایان یافتن کامل متن و در متنی جداگانه بیان نمی‌شود، بلکه در لابه‌لای کلمات و جملات به اقتضای بیان هر عبارت، بیان می‌شود.

نتیجه گیری

بررسی‌های این پژوهش نشان می‌دهد که از لحاظ تاریخی تمایز جدی میان طیف مفضل و غلات تندروی چون ابوالخطاب و به تبع آن گفتمان تفسیری آنها وجود داشت. در دوره امام صادق(ع) گفتمان تفسیری غالبانه به‌طور جدی ظهور کرد که البته خوانشی رقیب در کنار گفتمان تفسیری طیف مفضل بن عمر بود و با آن همسان نبود. در این گفتمان تفسیری نوظهور و افراطی، باطن‌گرایی امری نبود که محدود به قرآن شود. در این گفتمان علاوه بر قرآن، اصل دین و اسلام باطن یا بواطنی دارد که آن بواطن معمولاً «رجال» می‌باشند. این رجال عمدتاً یا اهل بیت(ع) می‌باشند و یا در مواردی دشمنان آنان. در این گفتمان، علاوه بر اینکه باطن‌گرایی به کل دین توسعه پیدا کرد، اصل دین همین بواطن بوده و غیر آن - از شریعت گرفته تا غیر آن - کاملاً فرعی است.

همزمان در دوره امام صادق(ع) گزارش‌ها نشان می‌دهد که مقوله ظاهر/باطن به یک چالش فکری تبدیل شده بود و طیف مفضل تلاش کرد برای خود جایگاهی میانه در این تقابل تعریف کند. آنچه در توسعه گفتمان فکری طیف مفضل نسبت به دوره پیشین بی‌سابقه است، توسعه بطن‌گرایی به انگاره‌های شرایی و فقهی همچون زکات است. در گزارش‌های دوره امام باقر(ع)، تطبیق بطن بر ظواهر فقهی و شرایع تقریباً وجود نداشت، اما در این دوره طیف مفضل بطن‌گرایی را به سطح شرایع نیز کشاند. با این حال، همچنان با دقت زیادی سعی می‌کرد خط‌کشی و مرز خود با گفتمان غالبانه را حفظ و حتی پررنگ‌تر کند.

گام دیگری که در تطور فکری این دوره با نقش‌آفرینی طیف مفضل قابل مشاهده است، توسعه و تطبیق گفتمان بطن بر حروف مقطعه قرآنی است. در این روند تلاش می‌شد تا تفسیر حروف مقطعه و ارجاع آن به اهل بیت(ع) به عنوان مصداقی از بطن قرآن معرفی شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم این دوره که در ارتباط با طیف مفضل بود، شکل‌گیری گونه مکتوبه‌های تفسیری با عنوان «تفسیر باطن» است. نمایندگان و شکل‌دهندگان اصلی این گونه عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، علی بن حسان هاشمی و در نسل‌های بعدتر محمد بن اورمه قمی بودند. این گونه از چند ویژگی برخوردار است

که تا حد زیادی جدید و بی‌سابقه بود. نخست آنکه باطن‌گرایی در این گونه‌گنجه نمادگرایانه و لایه‌ای کمتری دارد و بیشتر بُعد تفسیری، بیان معانی و یا حتی داستان‌پردازی دارد. دوم اینکه تأکید و تشدید برخی مفاهیم همچون «ولایت» و «برائت» با استفاده از انگاره‌هایی همچون «اول، ثانی، ثالث، حبر، زفر و غیره» در این گزارش‌ها به‌طور گسترده‌ای بیشتر شده و یا برای اولین بار به کار رفته است. سومین ویژگی این گونه، ارائه تفسیر قرآن در قالب شرح مزجی متن قرآن است. این شرح مزجی نیز بیشتر در چارچوب مفهوم‌پردازی درباره ولایت، برائت و قرائت اهل بیت (ع) صورت گرفته است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- نرم افزار درایة النور
- ابن‌الغضائری، احمد بن حسین (۱۳۶۴ق)، الرجال، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ابن‌بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، معانی الأخبار، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق)، المحاسن، ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۹)، روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث، به کوشش مصطفی فروتن و سید علی بنی‌هاشمی، تهران: انجمن علمی دانشجویی هیات دانشگاه امام صادق (ع).
- پروینی، خلیل و سید علی دسب (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)، «رویکرد عرفانی به داستان حضرت یوسف (ع) در تفاسیر عرفانی»، دوفصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهراء، شماره ۳، صص ۷-۴۰.
- پورکرمان، مصطفی و بمانعلی دهقان منگابادی (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «تأثیر غالیان بر روایات تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی»، حدیث پژوهشی، س ۴، شماره ۸، صص ۲۳۳-۲۵۰.
- توران، امداد (دی ۱۳۹۴)، «در کشاکش تشیع اعتدالی و تشیع غالی: بررسی رویکرد شیعه پژوهانه امیرمعزی و مدرسی طباطبایی»، مهرنامه، ش ۴۵، صص ۱۷۳-۱۹۲.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- حلی، حسن بن سلیمان بن محمد (۱۴۲۱ق)، مختصر البصائر، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۹۷)، «دیصانیه»، تارنمای مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دسترسی در ۲۳ بهمن ۱۳۹۹ در نشانی دیصانیه: <https://cgie.org.ir/fa/article/246006/>
- دهقان منگابادی، بمانعلی (زمستان ۱۳۸۷)، «تأثیر اندیشه‌های غالیان بر برخی از مفسران اثر گرای شیعی»، پژوهشنامه قرآن و حدیث، ش ۵، صص ۷-۲۸.

- دیاری بیدگلی، محمدتقی (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، «ردّ پای غالیان در روایات تفسیری»، پژوهش دینی، ش ۱۹، صص ۲۳-۴۰.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۹۶۳م)، میزان الاعتدال، به کوشش علی محمد البجاوی، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر.
- رستمی هرانی، علیرضا و سید رضا مؤدب (تابستان ۱۳۹۱)، «غالیان و تأثیر برخی اقدامات آنان بر فرهنگ قرآنی شیعه»، شیعه‌شناسی، ش ۳۸، صص ۳۹-۷۴.
- رستمی هرانی، علیرضا (۱۳۹۳ش)، تأثیر جریان‌های سیاسی (خلفا، زندیقان و غالیان) بر تفسیر و مفسران، قم: جامعه الزهراء.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (زمستان ۱۳۸۸)، «قرآن و زبان رمزی و تأویلی»، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، ش ۵، صص ۱۳۷-۱۵۹.
- رضایی، محمدجعفر و محمد نصیری (پاییز ۱۳۹۱)، «نظریه امامت باطنی در تشیع نخستین در بوته نقد»، نقد و نظر، س ۱۷، ش ۳، صص ۱۷۳-۲۰۰.
- شمخی، مینا (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «جریان‌شناسی باطن‌گرایی در تفاسیر اسلامی»، فصلنامه کتاب قیم، ش ۱۰، صص ۱۲۳-۱۵۲.
- صفار، محمدبن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی.
- عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰ق)، کتاب التفسیر، ج ۱، ۲، تهران: چاپخانه علمیه.
- قاسم‌پور، محسن (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «بررسی تحلیلی تعابیر ناظر بر غلو و تفویض راویان در منابع رجالی شیعه»، حدیث پژوهی، ش ۵، صص ۶۹-۹۴.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، التفسیر، به کوشش سید طیب موسوی جزائری، ج ۲، قم: مؤسسه دارالکتاب.
- قندهاری، محمد و علی راد (۱۳۹۹)، «احادیث طوال در میراث مکتوب سده نخست هجری»، مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، ش ۲۶ (پیاپی ۶۷)، صص ۶۷-۹۸.
- کشی، محمدبن عمر (۱۳۴۸)، رجال الکشی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، به کوشش علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ۴، ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کوفی، فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، تفسیر فرات الکوفی، به کوشش محمد کاظم، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی.
- گرامی، سید محمدهادی (بهار ۱۳۹۱)، «بازشناسی جریان هشام‌بن حکم در تاریخ متقدم امامیه»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ش ۱۲، صص ۱۳۵-۱۶۶.
- (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، «تطور گفتمان تفویض در سده دوم هجری و طیف مفضل بن عمر»، نیم‌سالنامه تاریخ و تمدن اسلامی، ش ۱۵، صص ۲۷-۵۸.

- (بهار ۱۳۹۸)، «گرایش‌های تفسیری شیعه در عصر امام باقر(ع): پی‌جویی دو گفتمان «ظاهر/باطن» و «تنزیل/تأویل»، مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی، دوره سوم، ش ۱، صص ۹۷-۱۲۸.
- (۱۳۹۶ الف)، مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری انگاره‌ای و اندیشه‌ای، با همکاری علیرضا دهقانی و مقدمه احمد پاکتچی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- (۱۳۹۶ ب)، نخستین اندیشه‌های حدیثی شیعه، با مقدمه دکتر احمد پاکتچی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- (۱۳۹۶ ج)، نخستین مناسبات فکری تشیع: بازخوانی مفهوم غلوّ در اندیشه جریان‌های متقدم امامی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، ج ۲۴، ۵۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۴۰۴ ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، ج ۲۵، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۵)، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، تهران: انتشارات کویر.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۶)، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ترجمه علی قرائی و رسول جعفریان، قم.
- میرصادقی، سید محمدحسین، عبدالهادی فقهی‌زاده، و حمیدرضا صراف (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «درآمدی بر نقش غالبان در تفسیر و علوم قرآنی در حوزه عدم تحریف و تأویل آیان قرآن»، دوفصلنامه مطالعات قرآن و حدیث، ش ۱۱، صص ۱۳۵-۱۵۸.
- نجاشی، احمدبن علی (۱۴۰۷ ق)، رجال النجاشی، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- نکونام، جعفر (پاییز و زمستان ۱۳۸۲)، «روش تفسیر باطن قرآن کریم»، پژوهشنامه قرآن و حدیث، س ۱، ش ۲، صص ۵۵-۷۰.
- نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۲ ق)، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲، تهران: شفق.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴ ق)، فرق الشیعه، بیروت: دارالاضواء، چ ۲.

آداب جانقی در آینه متون دستورنامه‌های درباری دوره صفوی

علی مشهدی رفیع^۱

چکیده: تصویری که از ساختار حکومتی نظام‌های سلطنتی ایران در بخش عمده‌ای از رسالات و بررسی‌های تاریخی وجود دارد، سیمای یک «نظام سلطنتی سلسله‌مراتبی مطلقه» است که همه چیز در آن در نهایت از تصمیمات شخصی فرد حاکم سرچشمه می‌گیرد. با وجود این، در میان اسناد و متون تاریخی با شواهد متعددی دال بر وجود نهادهای مشورتی و یا آداب و سنن مشورت روبه‌رو می‌شویم که تصویر دیگری از نظام تصمیم‌گیری در دربارهای ایرانی ارائه می‌دهد. یکی از این نهادهای مشورتی که در دستورنامه‌های آداب درباری موجود در دربار صفوی به صراحت از آن یاد شده و حتی تشکیل جلسات آن با آداب و تشریفات به‌خصوصی همراه بوده، «مجمع امرای جانقی» است. در این مقاله نخست به پیشینه تاریخی سنت «جانقی» در دوره صفوی و چگونگی شکل‌گیری آن پرداخته شده و پس از ارائه توصیف کوتاهی از ساختار، ارکان و حوزه اختیارات «مجمع امرای جانقی»، آداب برگزاری جلسات این مجمع با توجه به گزارش‌های موجود در دستورنامه‌های آداب درباری به جای مانده از دوره صفوی، مورد بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: مجلس مشورتی، نظام تصمیم‌گیری، دربار صفوی، مجمع امرای جانقی، دیوانسالاری

۱ دانش‌آموخته دکتری ایران‌شناسی، گرایش تاریخ دانشگاه شهید بهشتی، بنیاد ایران‌شناسی a_mashhadi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۲۸ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۱/۲۳

Background and Rules of Procedure of “Jānaqi” Among the Senior Officials of the Safavid Royal Court

Ali Mashhadi Rafi¹

Abstract: The common perceived image of the Iranian monarchies in most of the historical studies is still the image of an “Absolute Monarchy”, in which all decisions originated in personal wills of the monarch. Nevertheless, we are facing plenty of evidences in a notable number of historiographies that approve the existence of consultancies and advisory councils or even some established rules of procedure for consultation among senior officials and the monarch. These facts illustrate a different image of the decision-making process at the courts of the Iranian dynasties throughout the history. An obvious example of such advisory councils is “Majma-e Omaray-e Jānaqi” in Safavid era, with regard to which there was a special protocol for convening and consultation. This research is firstly aimed at reviewing the background of the tradition of “Jānaqi” (Consultation) in Safavid era and then illustrating a clearer image of the rules and procedure of the respective council for Jānaqi by means of describing its structure and scope of work on the basis of the information and references obtained from the existing rulebooks of the Safavid royal court.

Keywords: Consultancy, decision-making system, Safavid royal court, *Majma-e Omaray-e Jānaqi*, bureaucracy.

1 PhD in Iranian Studies, (Main Focus: Historical Studies and Manuscripts Researches), Shahid Beheshti University, a_mashhadi@sbu.ac.ir

مقدمه

«جانقی»، «جنقی» و «جانکی» یک وام‌واژه مغولی در فارسی نو است که در زبان مبدأ هم به معنای مشورت به کار می‌رود و هم قرار و عهد و پیمان. با این حال، با توجه به موارد کاربرد این واژه در متون، آشکار است که در زبان مقصد صرفاً در معنای نخست به کار می‌رفته است؛ به طوری که در فرهنگ‌های فارسی امروزی به معنای گوناگونی مانند مصلحت‌بینی، مشورت، کنکاش و مشاوره آمده است (Doerfer, 1963: 280-282).^۱ برای نمونه، در زبده التواریخ^۲ در بیان وقایع سال ۱۱۲۹ق. واژه جانقی در معنای «مصلحت‌بینی» و «مشورت» به صورت زیر به کار رفته است:

[...] در مقدمه حرکت نواب مالک رقاب [شاه سلطان حسین] از اصفهان به عزم خراسان و تسخیر هرات و قندهار و آمدن به قزوین آنکه چون خبر شکست و کشته شدن صفی قلی خان به اصفهان رسید، بعد از جانقی و مصلحت امراء و ارکان دولت رأی همگی بر حرکت نواب مالک رقاب قرار گرفته، تدارک دیده خود به اراده خراسان از اصفهان حرکت کرده به قزوین آمده که در قزوین قشون اطراف جمعیت نموده، از آنجا روانه خراسان شوند [...] (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۳).

همچنین در تاریخ عباسی در تشریح وقایع بعد از فوت عبادالله خان اوزبک و پسرش و اختلافاتی که در سال ۱۰۰۶ق. بر سر مسئله جاننشینی او پیش آمده بود، واژه جانقی در معنای «کنکاش» و «مشورت» آمده است:

[...] میرخان انالقی حاکم بلخ و دلدارخواجه که از اولاد خواجه پارسای اند و اباعن جد و بزرگ زاده نواب آن ولایت بوده‌اند، اتفاق نموده گفتند. فردا داخل بلخ نشوند گمان هست که فتوری به هم رسد. پس در کنار آب با یکدیگر جنقی [جانقی] کرده، از خزانه پانزده هزار تومان نقد و جنس گرفتند و با هم حصه نمودند [...] (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۷۶).

۱ این واژه در متون مختلف به صورت‌های جنقی (janqi) و جانقی (jānqi) در معنای یکسانی آمده است. با این حال، به نظر می‌رسد صورت متداول‌تر این واژه، همان شکل «جانقی» است؛ زیرا در عمده موارد به این صورت آمده و تنها در عالم‌آرای عباسی و تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال) به صورت «جنقی» آمده است. علاوه بر آن، صورت تغییر یافته این واژه را در برخی سفرنامه‌های اروپایی نیز می‌توان یافت. برای نمونه، شاردن در سفرنامه خویش این واژه را به صورت «ichengui» آورده است (موسوی و بابایی، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

۲ زبده التواریخ کتابی در قالب تاریخ عمومی است که در سده دوازده قمری توسط محمدحسن‌بن محمدکریم مستوفی نوشته شده است. مطالب این کتاب وقایع جهان را به صورت مختصر از ابتدا تا دوران زندگی مؤلف در برمی‌گیرد.

البته با نگاهی دقیق‌تر به این معانی و موارد استفاده از این واژه در متون تاریخی که مشابه دو مورد اخیر است، می‌توان دریافت که فصل مشترک تمامی موارد کاربرد این واژه، بیش از هر چیز در مشورت جمعی برای یافتن بهترین راه حل است؛ که به طرزی آشکار تمامی معانی یاد شده را نیز در خود مستتر دارد.

پیشینه مطالعاتی

در حوزه مطالعاتی تاریخ ایران دوره صفوی می‌توان از ولادیمیر مینورسکی به عنوان یکی از پیشگامان بررسی تحلیلی سازمان اداری و حکومتی صفویان نام برد. وی در سال ۱۹۴۳ با مطالعه تطبیقی تذکرة الملوک نوشته میرزا سمیعا (که احتمالاً از رجال درباری سده دوازده قمری دربار صفوی بوده است) با سایر تاریخ‌نگاری‌ها و گزارش‌های تاریخی هم‌عصر آن، تعلیقاتی بر این رساله نوشت که در زمان انتشار آن در ایران (سال ۱۳۶۸) با عنوان سازمان اداری حکومت صفوی به همراه متن تصحیح شده تذکرة الملوک توسط محمد دبیر سیاقی به چاپ رسید.^۱

از سوی دیگر، پیش از انتشار این اثر در ایران، محمدتقی دانش‌پژوه در سال ۱۳۴۷ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نسبت به انتشار نسخه تصحیح شده دستور الملوک میرزا رفیعی جابری انصاری اقدام کرده بود و همزمان با آن در قالب مقاله‌ای که در بهمن ۱۳۴۷ در همان مجله به چاپ رسید، این دو رساله عصر صفوی را به صورت تطبیقی با یکدیگر مقایسه کرد که در نوع خود گام بزرگی در بررسی متون کلاسیک در حوزه نظام اداری و حکومتی صفویان بوده است.^۲

تصحیح یاد شده با بازبینی ایرج افشار و افزودن بخش‌های نویافته‌ای از متن دستور الملوک که پیش از آن نیز یک بار به طور مجزا در سال ۱۳۷۸ در مجله معارف به چاپ رسیده بود، بعدها در سال ۱۳۸۰ در قالب جلد اول مجموعه‌ای با عنوان دفتر تاریخ و عنوان فرعی مجموعه اسناد و منابع تاریخی به چاپ رسیده است.^۳ از

1 Mirzā Sami'ā (1943), *Tadhkirat al-muluk*, facs, ed. and tr. V. Minorsky as *Tadhkirat al-mulūk: A Manual of Safavid Administration* (ca. 1137/1725), London.

۲ میرزا سمیعا (۱۳۷۸)، تذکرة الملوک: سازمان اداری حکومت صفوی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، شرح و تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، مترجم شرح و تعلیقات: مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۳ میرزا رفیعا (۱۳۸۰)، دستور الملوک، دفتر تاریخ (مجموعه اسناد و منابع تاریخی)، تصحیح ایرج افشار، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

سوی دیگر، این رساله با توجه به اهمیت زیاد آن در پژوهش‌های دیوانسالاری دوره صفوی، در سال‌های اخیر یک بار در سال ۱۳۸۵ به تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی از سوی انتشارات وزارت امور خارجه و بار دیگر در سال ۱۳۹۷ به تصحیح «نوبواکی کندو» توسط مؤسسه مطالعات زبان‌ها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، دانشگاه مطالعات خارجی توکیو به چاپ رسیده است که نشان دهنده توجه پژوهشگران به رساله یاد شده و تلاش آنها در دستیابی به متنی موثق از طریق تصحیح انتقادی نسخ موجود از آن است.

در سال ۱۳۶۳ یوسف رحیم‌لو در نشریه دانشکده ادبیات و علوم و انسانی دانشگاه تبریز در قالب مقاله‌ای به معرفی نسخه نویافته‌ای درباره سازمان اداری صفویان پرداخت که در بررسی مجموعه‌های حاج محمد و حاج حسین نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز که در آن زمان در حال فهرست‌نگاری بود، به واسطه رسول فتحی مجد - فهرست‌نگار این مجموعه - به دست آمده و به وی معرفی شده بود. رحیم‌لو در این مقاله با توجه به قراین و شواهدی که ارائه داده، نشان داده است این رساله که توسط میرزا علینقی نصیری مجلس‌نویس نوشته شده، در زمان استیلای افغانه بر اصفهان و ادامه حکومت صفویه در قزوین نوشته شده است و هم از نظر ساختار و هم از نظر سبک نگارش قابل مقایسه با دو رساله دستور الملوک محمدرفع انصاری مستوفی‌الممالک و تذکرة الملوک میرزا سمیعا است (رحیم‌لو، ۱۳۶۳: ۱۰-۱۱). وی در ادامه، متن تصحیح شده این نسخه را در سال ۱۳۷۱ از سوی انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد با عنوان القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه به چاپ رساند که تأثیر بسیاری بر حوزه مطالعاتی بوروکراسی اداری دولت صفوی گذاشت.^۱

سه متن یاد شده که رسالات مختصری با موضوع بازنمایی ساختار نظام درباری اواخر دوره صفوی می‌باشند، وجود یک مجلس مشورتی با نام «مجمع امرای جانقی» را در دربار دوره صفوی گزارش داده‌اند. در حقیقت، با وجود آنکه تا پیش از این نیز در متون تاریخی به جای مانده از دوره صفوی، اصطلاح «جانقی کردن» در معنای یاد شده، به نحوی کم‌وبیش مشخص به کار رفته بود، اما انتشار سه اثر یاد شده

۱ میرزا علینقی نصیری (۱۳۷۱)، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

که شامل اشارات آشکاری به وجود یک نهاد درباری با وظیفه‌ای مشخص به این نام بودند، موجب شد معنای «جانقی» از یک واژه عام به یک اصطلاح مشخص درباری تبدیل و مفهوم آن به نحو دقیق‌تری مشخص شود.

در این میان، در پاییز ۱۳۸۹ مقاله‌ای با عنوان «مجمع جانقی: تحقیقی درباره شورای عالی دربار صفوی» در فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام به قلم سید جمال موسوی و ظاهر بابایی به چاپ رسید که نگارندگان تلاش کرده بودند به صورت مختصر به معرفی مجمع امرای جانقی به عنوان یک مجلس مشورتی درباری مستقل در دربار صفوی بپردازند و با تکیه بر شواهد تاریخی، این مجلس مشورتی را از حیث نام، اعضا و کارکردهای آن مورد بررسی قرار دهند. با وجود این، مقاله یادشده تنها به معرفی کلی این نهاد پرداخته و به جزئیات آداب و ترتیبات اداری معطوف به جانقی در دربار صفوی توجه نکرده است. از این رو، به نظر می‌رسد می‌توان با تطبیق گزارش‌های موجود در منابع تاریخی با اشارات موجود در دستورنامه‌های درباری به جای مانده از اواخر دوره صفوی، به معرفی برخی آداب این سنت درباری در دوره صفوی پرداخت.

پیشینه، ساختار و ارکان

با توجه به گزارش‌های اندک مربوط به وجود مجالس مشورتی با عنوان جانقی در منابع تاریخی مربوط به دوره‌های ایلخانی و تیموری، می‌توان این گونه استنباط کرد که احتمالاً شکل‌گیری در دوره صفوی، بر پایه سنتی به جای مانده از حکومت‌های دو سده پیش از آن بوده است. برای نمونه، خواندمیر در کتاب خود حیب السیر چهار بار از اصطلاح جانقی کردن درباره مشورت پادشاهان و امرا با زبردستان خود استفاده کرده است؛ از جمله از جانقی کردن چنگیزخان با «قراچار نویان» و امرای نظامی هنگام جنگ با «شیدرقو» حاکم قاشین و در جای دیگر، از تشکیل مجلس جانقی میان ارتق بوکا و امرای نظامی‌اش در هنگامه حمله هولاکو (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۴/۳، ۸۱).

البته شاید بتوان نخستین اشاره مستقیم به برگزاری چنین مجلسی در دوره صفوی را در رساله شاه اسماعیل‌نامه یافت که در آن قاسمی گنابادی در نقل مقدمات تسخیر

بغداد و بعضی از قسمت‌های شام، گزارشی از یک مجلس مشورتی داده که شاه‌اسماعیل با امرای عظام خود ترتیب داده بود. گفتنی است برخی ویژگی‌های این مجلس (از قبیل اختصاص آن به امرای عظام، حضور وزیران چپ و راست و الزام خدمه و ندیمان به سکوت و مخفی نگه داشتن محتوای نشست) با ویژگی‌های جلسات مجمع امرای جانقی تطابق دارد:

بفرمود تا سروران سپاه	کنند آستان درش قبله‌گاه
ز هر سو سلاطین فرخنده‌رای	ستادند فرمان بری را ز جای
نشستند شهزادگان گرد شاه	چو عقد ثریا بر اطراف ماه
رسیدند چون بندگان کمین	امیر و وزیران یسار و یمین
نبردآزمایان گردن فراز	سرافکنده پیشش طریق نیاز
ندیمان سنجیده خوش‌کلام	فرو بسته لب از پی احترام

(قاسمی گنابادی، ۱۳۸۷: ۲۹۸-۲۹۹)

از سوی دیگر، شاه‌تهماسب اول در تذکره خود در شرح وقایع سال ۸۳۹ق. و نبردهایش با سپاه عثمانی، به صراحت از لفظ جانقی استفاده کرده و یکی از مجالس جانقی خود و امرای نظامی‌اش را به صورت زیر توصیف کرده است:

[...] چون به حوالی قرائقو دره خوی رسیدیم ولو یادگار روچکی و از قلعه تللیس آمده، خبر آورد که فیل پاشا توبرهای اسب را انداخته و گریخت. امرا و یوزباشیان و قورچیان و عقلا را طلب نموده، مصلحت دیدیم که اکنون ما را چه باید کرد. جماعت جانقی کرده، گفتند که خواندگار به فرنگ رفته ما به الکاء او می‌رویم. فیل پاشا فرار نموده در دیاربکر است ما به سیواس برویم [...] (تهماسب صفوی اول، ۱۳۰۲: ۲۱).

از گزارش شاه‌تهماسب برمی‌آید که چهار دسته امرا، یوزباشیان، قورچیان و عقلا در این مجلس مشورتی شرکت داشته‌اند. با توجه به آنکه جانقی انجام شده، در اردوی در حال حرکت و در محضر شاه صفوی بود، احتمالاً منظور از «امرا» در این گزارش کوتاه، امرای عالی‌رتبه یا در اصطلاح صفوی «امرای اعلی مرتبه» است. یوزباشیان^۱ و

۱ «یوزباشی» عنوانی نظامی و به معنای فرمانده یک گروه صد نفری است که تا اواخر دوره قاجار در ارتش ایران به کار می‌رفته است. از نظر ریشه‌شناسی در زبان‌های ترکی «یوز» به معنی صد و «باش» به معنی سر است. به همین ترتیب، عناوین دیگری مانند «اون‌باشی» به معنای فرمانده یک گروه ده نفره و «مین‌باشی» به معنای فرمانده یک گروه هزار نفری نیز در نظام رتبه‌بندی نظامی وجود داشته است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۳۲۲۲).

قورچیان^۱ نیز به مناسبت منصب نظامی شان، طبعاً در چنین مجلسی طرف مشورت قرار می‌گرفتند؛ با این تفاوت که احتمالاً منظور از قورچی، منصب «قورچی‌باشی» یا سردسته‌های قورچیان است؛ زیرا قورچی به خودی خود چندان عالی‌رتبه نبوده که به خیل مشاوران شاه صفوی و مجلس مشورتی وی راه یابد. از این رو، احتمالاً منظور از قورچیان در نوشته شاه‌تھماسب «قورچی‌باشیان» (در صورت وجود چند قورچی‌باشی) و یا سردسته‌ها یا بزرگان قورچیان است که از فرط بدهی بودن موضوع، به این صورت نقل شده است. البته واژه «عقلا» بسیار کلی است و هر شخصی را که از نظر شاه صفوی، دانا و شایسته مشورت باشد، شامل می‌شود. از این رو، نمی‌توان به دقت مشخص کرد که منظور از عقلا در بیان شاه‌تھماسب اول دقیقاً چه کسانی بودند. از طرفی، در جای دیگری در شرح وقایع سال ۹۶۱ق، شاه‌تھماسب به صورت زیر و بی‌آنکه از شخص دیگری یاد کرده باشد، تنها از حضور امرا در مجلس جانقی خود یاد کرده است:

[...] در این اثنا ولد ولوفندی و پسر بشارت کله ملازمان القاسب هر دو گریخته آمدند و گفتند که پاشایان گریختند. من نیز امرا را جمع نموده، جانقی کردیم. محمدی گفت که خواندگار در ارض روم نشسته ما به قلعه وان برویم [...] (تھماسب صفوی اول، ۱۳۰۲: ۷۰).

با این شرح متفاوت، می‌توان این طور استنباط کرد که دست‌کم تا زمان نگارش این تذکره، مجمع امرای جانقی دارای اعضای ثابت و مشخصی نبوده و اگرچه امرای عالی‌رتبه از اعضای اصلی آن به شمار می‌رفتند، اما بنا به صلاحدید شاه صفوی، کسان دیگری نیز در آن حضور می‌یافتند. از این رو، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که در ابتدای دوره صفوی، هسته اصلی این مجلس درباری، «امرای عالی‌رتبه» بوده‌اند. علاوه بر شخص شاه صفوی، گاه بنا به شرایط و به تشخیص شخص پادشاه، کسان دیگری از سایر ارباب مناصب نیز برای شرکت در این جلسات فرا خوانده می‌شدند.

۱ «قورچی» از «قور» مخفف قوران به معنی سلاح و «چی» گرفته شده و به معنی سلاح‌دار است. این واژه اصالتاً ترکی و تلفظ صحیح آن «کرچی» به معنی تیرانداز (با کمان) است که از ریشه «کر» (ترکش‌دار) گرفته شده است. قورچیان در عصر صفوی بازماندگان سواران عشیره‌ای و ایلپاتی سابق بودند که به کمان و تیر و شمشیر و خنجر و تبر و سپر مسلح بودند. کلاه اصلی این جنگجویان که عموماً ترکمان بودند، مانند سایر قزلباشان، کلاهی سرخ بود و زرهی زنجیردار که بر گونه‌ها می‌افتاد، به تن داشتند (دهخدا، ۱۳۸۵: ۲۱۹۳).

از طرفی در نبود گزارش دقیق‌تری از اعضای این مجمع در سایر ادوار حکومت صفویان، برای یافتن صریح‌ترین اشاره به صاحب‌منصبان حاضر در مجمع امرای جانقی، پیش از هر چیز می‌بایست باز هم به گزارش‌های زیر از دستورنامه‌های میرزا رفیعا و میرزا علینقی نصیری رجوع کرد که هر دو در پایان حکومت صفویان نوشته شده‌اند:

[...] و این چهار نفر [قورچی‌باشی، قوللر آقاسی، ایشیک آقاسی‌باشی و تفنگچی آقاسی] با عالیجاه وزیر دیوان اعلی و دیوان‌بیگی و واقعه‌نویس هفت نفر می‌شوند که از قدیم الایام داخل امراء جانقی بوده‌اند و در اواخر شاه سلطان حسین در چند مجمع، ناظر و مستوفی الممالک و امیرشکارباشی نیر داخل بودند.

[...] از قرار ضابطه، امرای جانقی هفت نفرند: اول اعتمادالدوله دوم قورچی‌باشی سیم سپهسالار چهارم قوللر آقاسی پنجم ایشیک آقاسی‌باشی دیوان اعلی ششم تفنگچی آقاسی هفتم مجلس‌نویس محفل بهشت آیین [...] [نصیری، ۱۳۷۱: ۳۱].

با تطبیق سیاهه‌ای که هر دو دستورنامه درباری فوق از اعضای مجمع امرای جانقی ارائه داده‌اند، می‌توان دریافت که میان این دو رساله، اختلاف رأی آشکار در مورد اعضای این مجمع وجود دارد، اما از نظر تعداد هر دو متفق‌القول‌اند که اعضای این مجمع هفت نفرند.

با بررسی مناصب یادشده در هر دو سیاهه مشخص می‌شود که شش منصب اعتمادالدوله وزیراعظم، قورچی‌باشی، قوللر آقاسی، ایشیک آقاسی‌باشی، تفنگچی آقاسی و مجلس‌نویس (واقعه‌نویس)، در هر دو دستورنامه درباری موجود دیده می‌شوند؛ تنها درباره حضور سپهسالار و دیوان‌بیگی در این میان اختلاف دیده می‌شود؛ به طوری که در رساله میرزا علینقی نصیری، سپهسالار عضو اصلی مجمع امرای جانقی است و در رساله میرزا رفیعا، دیوان‌بیگی چنین نقشی را دارد و تنها در مواقع لزوم و به‌ویژه هنگام تصمیم‌گیری‌های نظامی، حضور سپهسالار در نشست این مجمع الزامی می‌شود.

با این حال، با توجه به گزارش‌های انگشت‌شمار در این باره، نه تنها تعیین دقیق اعضای این مجمع در طول دوره حکومت صفویان امکان‌پذیر نیست، بلکه نمی‌توان

دلیلی بر اختلاف نظر میان این دو رساله و یا شاهی برای ردّ یا قبول نظر هر یک ارائه کرد.

حدود اختیارات

موضوعات نظامی بنا به گزارش‌های متعدد موجود در تاریخ‌نگاری‌های عصر صفوی، یکی از پربسامدترین موضوعات مجمع امرای جاققی است و به نظر می‌رسد با توجه به اینکه این مجمع عموماً از امرای نظامی تشکیل می‌شد، به‌طور ضمنی منظور اصلی از تشکیل آن نیز تصمیم‌گیری در امور مربوط به استراتژی نظامی بوده است. برای نمونه، اسکندربیک ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی در بیان وقایع سال ۹۳۹ق، گزارشی درباره‌ی حوادث مربوط به فتح خراسان توسط شاه تهماسب اول و بیرون راندن ازبکان از این منطقه ارائه داده که طبق گزارش وی، شاه تهماسب، القاس (القاسب) میرزا را همراه بدرخان استاجلو برای تسخیر بخش‌های شرقی مازندران و گرگان به سمت استرآباد فرستاد. اگرچه شاهزاده‌ی صفوی از جانب شاه تهماسب در این باره مأموریت یافته بود، اما شرح گزارش نشان می‌دهد که بدرخان فرمانده نظامی اصلی بوده و مسئولیت حمله و امور نظامی برعهده‌ی وی بوده است. با وجود این، وی به تنهایی در این باره تصمیم نگرفته و در اصطلاح اسکندربیک، با سایر امرای نظامی «جاققی زده» و مصلحت را در آن دید که از سمت بسطام ایلغار کند (ترکمان، ۱۳۸۱: ۶۰/۱-۶۱).

در نمونه‌ای دیگر اسکندربیک منشی گزارش داده است که در بهار ۹۹۲ق. بیگلربیگی آذربایجان از تبریز به واسطه‌ی وزیر خود قاسم‌بیک پیغامی درباره‌ی تسلط سپاه عثمانی بر قلعه‌ی ایروان به شاه‌عباس اول در قزوین فرستاد و از شاه صفوی درخواست کرد پاسخی به این حمله داده شود که شرح این گزارش به صورت زیر است:

[...] [امیرخان] استدعای نهضت رأیات جلال بدان صوب نمود که در رکاب نصرت انتساب به تسخیر قلعه ایروان قیام نماید امراء عظام و ارکان دولت جاققی کرده، توجه جانب آذربایجان در دلها تصمیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دارالسلطنه قزوین در حرکت آمده به جانب آذربایجان نهضت فرمودند [...] (همان، ۲۹۶).

اشاره اسکندریبگ به جانقی کردن رجال عالی‌رتبه نظامی و درباری نشان می‌دهد که تصمیم حمله به ایروان صرفاً به اراده و تصمیم شاه نبوده و به‌ویژه با توجه به ضعف سلطان محمد پدر شاه‌عباس اول در تصمیم‌گیری‌های نظامی و سیاسی که در نهایت به عزل وی از سلطنت منجر شد، لزوم مشورت درباره این موضوع در بین امرای نظامی و درباری به وضوح احساس می‌شد. از این رو، جلسه‌ای با حضور «امراء عظام و ارکان دولت» تشکیل شد و در این جلسه تصمیم حمله به آذربایجان در اوایل تابستان گرفته شد.

در نمونه‌ای دیگر، در سال ۹۸۹ق. و هنگامی که دو تن از امرای عظام نظامی دربار صفوی به نام محمدخان و اسمعیل‌خان که از سوی سلطان محمد برای دفع فتنه ازبکان در خراسان به آن منطقه گسیل شده بودند، از مأموریت خود بازگشتند، شرح وقایع را با دیگر رجال درباری در میان گذاشتند و تقاضای وارد آوردن ضربه سهمگینی به ازبکان، در میان رجال درباری بالا گرفت. این موضوع در مجمع امرای جانقی مطرح شد که اسکندریبگ این موارد را به صورت زیر شرح داده است:

[...] میرزا سلمان و سایر دولخواهان نواب سکندرشان و منسوبان و مقربان شاهزاده عالمیان به شورش و گفتگو در آمده جهت انطفاء نایره فتنه و فساد خراسانیان عزیمت یساق خراسان جزم نمودند. هر چند این معنی موافق مزاج قورچی‌باشی و شاهرخ خان و امراء نبود و در مجالس جانقی می‌گفتند که اعتمادی به سخن رومیان نیست. مبادا چون نهضت همایون به جانب خراسان مسموع رومیان گردد سنان پاشا فرصت غنیمت شمرده در غیبت ما به جانب آذربایجان در حرکت آمده فتنه و آشوب در آن دیار وقوع یابد. نهضت همایون به جانب آذربایجان و دفع شر دشمن بیگانه بهتر و به صلاح دولت قاهره لایق‌تر می‌نماید [...] (همان، ۲۸۰-۲۸۱).

در این نمونه، به راحتی می‌توان دید که بخش عمده‌ای از رجال درباری با نظر میرزا سلمان درباره حمله به خراسان و دفع ازبکان همراهی کردند، اما آنچه اهمیت دارد نتیجه بحث‌ها و تبادل نظرهای مطرح شده در مجمع امرای جانقی است؛ چنان‌که تا وقتی نظر آنها به حمله جلب نشد، دلیلی برای شروع جنگ یا حمله نظامی وجود نداشته است. به عبارت بهتر، تمامی نظرات مطرح شده در مجالس جانقی و در میان امرای عظام مورد اعتنا نبود، بلکه تصمیماتی که در نهایت در این

جلسات گرفته می‌شد و نتیجه تمامی مباحثات بود، و جاهت داشته و بر تمامی نظرات رجال درباری درباره موضوع مربوطه ارجحیت می‌یافت.

آداب و تشریفات برگزاری جلسات

میرزا علینقی نصیری در کتاب خود درباره القاب و مواجب رجال درباری، توصیف نسبتاً مفصل و کامل زیر را از چگونگی تشکیل جلسات مجمع امرای جاقی و تشریفات اصلی آن ارائه داده است که می‌توان بر مبنای آن تصویری نسبتاً دقیق از نحوه برپایی این جلسات در اواخر دوره صفوی به دست آورد:

[...] و ضابطه آنست که بعد آنکه نواب اشرف اعلی در خصوص مقدمه‌ای مقرر فرمایند که امرا جاقی نمایند باید این هفت نفر امیر در کشیک خانه ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه و یا کشیک خانه وزیر دیوان اعلی و یا در اطاق مهتر در هر جا که مأمور شوند، نشسته و اطراف و جوانب را قورق و خالی از اغیار، نگذارند که آفریده ای در آن حوالی بوده باشد. بعد از آن اهتمامها همگی حلقه زده آن امری را که پادشاه فرموده با هم شور نمایند و آنچه را که رأی همگی قرار گرفته صلاح دانند مجلس نویس عریضه از جانب امرای جاقی که بنا گذاشته اند قلمی و اگر احدی از امرای عظام اختلاف رأی با سایر امرا نماید رأی آن امیر را مجلس نویس علی حده قلمی و همگی ضمن آن عریضه را به مهر خود ممهور ساخته مجلس نویس به اعتبار آنکه خود عریضه را نوشته و قایل به مضمون آن نیست مهر نمی‌کند. و بعد از آن وزیر اعظم سر آن عریضه را مهر و به ایشیک آقاسی باشی حرم محترم داده او به ریش سفید حرم علیه تسلیم نموده به خدمت اشرف می‌فرستد و ساعتی امرا در مکانی که نشسته اند توقف می‌نمایند تا جواب برآید. بعد از بیرون آمدن جواب، به هر نحو مقرر شده باشد، عمل می‌نمایند [...]

(نصیری، ۱۳۷۱: ۳۱-۳۲).

تشکیل جلسات: طبق گزارش نصیری، شخص شاه در جلسات مجمع امرای جاقی حضور نداشته و صرفاً موضوع جلسه را عنوان می‌کرده است. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد تشکیل چنین نشستی صرفاً بنا به دستور شاه بوده و امرای جاقی به تنهایی اقدام به چنین کاری نمی‌کردند.

از سوی دیگر، با اینکه در این گزارش آشکارا مشخص نیست که شاه چگونه و به واسطه چه کسی دستور تشکیل جلسه را به اطلاع امرا می‌رساند، اما با توجه به

اینکه در انتها ایشیک آقاسی باشی حرم تنها کسی بود که نظر کتبی حاضران در نشست را نزد شاه صفوی می‌برد و به اطلاع وی می‌رساند، می‌توان این طور استنباط کرد که فراخوانی امرا به تشکیل جلسه نیز از طریق همین منصب به اطلاع ایشان می‌رسید؛ زیرا با توجه به آنچه که در جای دیگری از دستور میرزا علینقی آمده، برای ایشیک آقاسی باشی حرم، یک کشیک‌خانه که معادل دفتر کار امروزی است، با عنوان «کشیک‌خانه درب حرم» در نظر گرفته شده بود که وی آن را ترک نمی‌کرد و او در این کشیک‌خانه به همراه «ریش سفید حرم» واسطه ارتباط میان امرا و شاه صفوی بوده است. به عبارت دیگر، همان‌طور که ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی در دولت‌خانه صاحب‌اختیار بیرون حرم بود، وی صاحب‌اختیار درب حرم و عامل کلیه مراودات میان اندرونی شاه صفوی با جهان خارج به شمار می‌رفت (همان، ۳۰-۳۱).

مکان تشکیل جلسه: با اینکه شاه و رجال صفوی عملاً می‌توانستند جلسات مجمع امرای جانقی را در هر مکانی برگزار کنند، اما نصیری در گزارش خود از سه محل مشخص برای تشکیل این جلسات نام برده است؛ «کشیک‌خانه ایشیک آقاسی باشی حرم»، «کشیک‌خانه وزیر دیوان اعلی [صدر اعظم، اعتمادالدوله]» و «اطاق مهتر».

چنین مکانی می‌بایست از غیر افراد حاضر در جلسه، خالی باشد؛ زیرا محتوای جانقی به خودی خود امری مخفی تلقی می‌شد. از این رو، این مکان قرق می‌شد و اجازه نمی‌دادند به جزء اعضای مجمع، کسی در آن حضور یابد. پس از این کار و تمهید تمامی موارد مورد نیاز، گرد هم حلقه می‌زدند و شور آغاز می‌شد (همان، ۳۱).

ترتیب نشست: در دستور میرزا علینقی، در توضیحات مناصبی از قبیل دیوان‌بیبگی یا ایشیک آقاسی باشی حرم، بارها توصیفات دربارۀ چگونگی حضور در کشیک‌خانه‌ها آمده است که طبق آنها «جهت ارباب مناصب آنجا مکان خاصی تعیین و توشک نمدی بزرگی جهت ایشان انداخته، در آن قرار می‌گرفتند» (همان، ۶۴). بدین ترتیب، آداب جاری و ساری در دربار، نشستن بر روی زمین بوده و به نظر نمی‌رسد نشستن بر روی صندلی، کرسی یا تکیه‌گاه بلند چندان معمول بوده باشد. از طرفی اگر چه تعداد نفرات مجمع امرای جانقی در بیشترین حالت ممکن هشت نفر بوده و نشستن این تعداد، در نگاه نخست می‌بایست فارغ از رعایت

تشریفات و یا ترتیب خاصی بوده باشد- اما طبق گزارش زیر از میرزا رفیعا، ترتیب و آداب نشستن ارباب مناصب درباری در همه جا یکسان بوده است و همگان ملزم به رعایت آن بوده‌اند:

[...] و امراء عظام و سایر ارباب [مناصب] و کرام دیوان اعلیٰ به ترتیبی که در مجلس بهشت آیین می‌نشینند در کشیکخانه نیز [باید] به همان رویه و آداب بنشینند. [...] (میرزا رفیعا، ۱۳۸۰: ۵۰۶).
بر این اساس و با توجه به دستورالعمل‌های ارائه شده توسط میرزا رفیعا در دستور الملوک و همچنین اطلاعات موجود در دستورنامه القاب و مواجب درباری میرزا علینقی نصیری درباره ترتیب نشستن در مجلس بهشت آیین، امرای جاقی می‌بایست در مجمع خود به ترتیب زیر می‌نشستند:

۱. اعتمادالدوله وزیراعظم دیوان اعلیٰ؛ ۲. قورچی باشی؛ ۳. سپهسالار [در صورت حضور]؛ ۴. قوللر آقاسی؛ ۵. دیوان بیگی؛ ۶. ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلیٰ؛ ۷. تفنگچی آقاسی باشی؛ ۸. مجلس نویس.

گزارش نویسی: تهیه گزارش یا شرح جاقی به صورت مکتوب، نکته‌ای است که هم در رساله میرزا علینقی نصیری به آن اشاره شده و هم میرزا رفیعا به صورت زیر در دستور الملوک به آن اشاره کرده است:

[...] و عالیجه مزبور [مجلس نویس محفل بهشت آیین] از جمله امرای جاقی و نوشتن خلاصه جاقی امرا و رأی هر یک از ایشان و رأی خود مختص مشارالیه است و به دیگری نسبت ندارد [...] « (میرزا رفیعا، ۱۳۸۰: ۵۲۴).

اگر این نقل قول در کنار توصیف نصیری از ترتیب و تشریفات مجمع امرای جاقی مورد بررسی قرار گیرد، تصویر کلی به این صورت خواهد بود که وظیفه اصلی مجلس نویس در جلسات امرای جاقی، حضور در جلسه و مکتوب کردن گزارش نهایی آن بوده و در این گزارش یا عریضه، شرح تمامی نظرات ارائه شده، اعم از نظرات موافق و یا مخالف با نظر اکثریت نوشته می‌شد و در پایان تمامی امرا به جز مجلس نویس - که صرفاً برای تهیه و تنظیم این عریضه در جلسه حضور داشته - آن را مهر می‌کردند.

آخرین کسی که این عریضه را مهر می‌کرد، وزیراعظم دیوان اعلیٰ اعتمادالدوله بود که بالا یا «سر» آن را مهر می‌کرد و به ایشیک آقاسی باشی حرم تحویل می‌داد.

او نیز به ریش سفید حرم تسلیم می‌کرد تا این نوشته را به نظر پادشاه صفوی برساند. پس از آن، تمامی امرا تا زمان دریافت نظر شاه در همان مکان تشکیل جلسه منتظر می‌ماندند و پس از دریافت نظر نهایی شاه، براساس آن عمل می‌شد (نصیری، ۱۳۷۱: ۳۱-۳۲).

نتیجه‌گیری


با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان براساس گزارش‌های موجود در منابع تاریخی دوره صفوی و به‌ویژه وقایع‌نگاری‌هایی که توسط مجلس‌نویسان و مورخان درباری به نگارش درآمده‌اند، سرآغاز شکل‌گیری مجمع امرای جانقی به عنوان یک نهاد مشورتی عالی در سطح وزرا و امرای عالی در دربار صفوی را در دوره صفویان متقدم دانست که در طی آن سنت جانقی کردن یا تشکیل جلسات مشورتی، رفته‌رفته از یک سنت عام خارج شده و تا پایان دوره صفوی به شکل یک سنت درباری مشخص درآمد که آداب مشخصی درباره ترتیب تشکیل جلسه، زمان و مکان تشکیل جلسه، آداب نشستن و در نهایت گزارش‌نویسی را شامل می‌شد.

از سوی دیگر شاید بتوان این سنت درباری را که در نهایت در اواخر دولت صفوی به صورت یک مجلس مشخص با نام «مجمع امرای جانقی» تشخیص یافت، براساس یک رهیافت تطبیقی و با توجه به شرح وظایف، نفرات و اعضای شرکت‌کننده و حدود اختیارات آن معادل نهاد «کابینه» در ساختار دولت‌های امروزی دانست که وظیفه تصمیم‌گیری کلان درباره امور مختلف را دارند و به نوعی تدبیر ملک و اداره کشور برعهده آنان است. با این حال بدیهی است که بررسی تطبیقی یاد شده خود می‌تواند موضوع پژوهشی جداگانه‌ای در زمینه دیوانسالاری و نظام اداری دولت صفوی باشد.

منابع و مآخذ

- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۸۱)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- تهماسب صفوی اول (۱۳۰۲)، تذکره شاه‌تهماسب: شرح وقایع و احوالات زندگی شاه تهماسب صفوی به قلم خودش، برلین: کاویانی.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۳۳)، *حیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران: کتابخانه خیام.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، *فرهنگ متوسط دهخدا*، زیر نظر دکتر سید جعفر شهیدی، به کوشش غلامرضا ستوده، ایرج مهرکی و اکرم سلطانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- رحیم‌لو، یوسف (۱۳۶۳)، «منبعی تازه‌یاب در سازمان اداری حکومت صفوی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ش ۱۳۳، صص ۷-۱۸.
- قاسمی گنابادی، محمدقاسم (۱۳۸۷)، *شاه‌اسماعیل‌نامه*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مستوفی، محمد محسن بن محمد کریم (۱۳۷۵)، *زبدة التواریخ*، تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- منجم یزدی، ملا جلال‌الدین محمد (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، تصحیح سیف‌الله وحیدنیا، تهران: انتشارات وحید.
- موسوی، سید جمال و طاهر بابایی (پاییز ۱۳۸۹)، «مجمع جانقی: تحقیقی درباره شورای عالی دربار صفوی»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۶، صص ۱۳۹-۱۵۰.
- میرزا رفیع‌ای جابری انصاری (۱۳۸۰)، *دستور الملوک*؛ دفتر تاریخ (مجموعه اسناد و منابع تاریخی)، گردآوری و تصحیح ایرج افشار، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- میرزا سمیعا (۱۳۷۸)، *تذکرة الملوک*: سازمان اداری حکومت صفوی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، شرح و تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.
- نصیری، میرزا علینقی (۱۳۷۱)، *القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه*، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- Doerfer, Gerhard (1963), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen, unter besonderer Berücksichtigung älterer neupersischer Geschichtsquellen, vor allem der Mongolen- und Timuridenzeit*, Wiesbaden: Franz Steiner Verlag GmbH.
- Mirzā Sami' ā (1943), *Tadhkirat al-moluk*, facs, ed. and tr. V. Minorsky as *Tadhkirat al-mulūk: A Manual of Safavid Administration (ca. 1137/1725)*, London.

 20.1001.1.22286713.1400.13.49.2.7

فردوسی و بسترسازی نظری برای قدرت‌یابی نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران (قرون پنجم تا نهم)

علی‌اکبر نجفی رودمعجنی^۱
جواد عباسی^۲

چکیده: اوج‌گیری قدرت نهاد وزارت در تاریخ میانه ایران، به‌ویژه از اوایل دوره سلجوقی، معلول عوامل متعددی بود، اما این امر برای نهادی که در ایران تا دو قرن و اندی بعد از ورود اعراب مسلمان به محاق رفته و حتی بیم از میان رفتن موجودیتش در میان بود، بدون نوعی بسترسازی پیشینی، به دشواری ممکن و قابل دوام می‌نمود. از آغاز قرن چهارم می‌توان کوشش‌هایی را در این زمینه ردیابی کرد. در این میان، فردوسی را باید در شمار نخستین کسانی دانست که در این زمینه تأثیر بسزایی داشت. پرسش این است که شاهنامه چه تأثیری بر فراهم آمدن یک بستر نظری برای اوج‌گیری و تثبیت قدرت نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران داشت؟ فردوسی که در پی حفظ هویت ایرانی و همچنین تجدید حیات ساختار سیاسی ایران باستان به عنوان بدیل مناسب سامان سیاسی مستقر زمانه خود بود، در شاهنامه و به‌ویژه در بخش تاریخی آن (با توجه به عدم وجود شاهان خردمند عصر اسطوره‌ای)، وزیر را شخصیت اصلی این بخش نمایانده بود و با «برکشیدن» بزرگمهر به عنوان یک حکیم/وزیر و قائل شدن خصایص ویژه برای او، ارجح بسزا برای این نهاد قائل شد که این امر پس از فردوسی و با توجه به نفوذ عام شاهنامه، با تبدیل شدن بزرگمهر به نماد نهاد وزارت، توانست همچون یک بستر نظری مناسب برای ترقی و تثبیت قدرت این نهاد مفید فایده افتد.

واژه‌های کلیدی: نهاد وزارت، فردوسی، شاهنامه، بزرگمهر

۱ دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) a.najafi63@gmail.com

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد jabbasi@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۱۹ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

Ferdowsi and Providing a Theoretical Background for Raising the Authority of Ministration in Medieval Iran (5-9 AH/11-15 AD Centuries)

Ali Akbar Najafi Rudmajani¹

Javad abbasi²

Abstract: Without a proper theoretical background, it was difficult for the ministration (*Vezerat*) to reach the peak of its power in Seljuk era. Such theoretical efforts have been made since the beginning of the fourth century AH and simultaneously as the revitalization of the ministration. Ferdowsi was one of the thinkers who made efforts regarding this subject. The purpose of this study is to answer the question: How the Ferdowsi's efforts were employed to provide an appropriate theoretical background for maximizing the authority of the ministration? In his *Shahnameh*, especially in its historical part, Ferdowsi introduced the *Vezir* as the main character of this section, due to the lack of the wise kings in mythical era. By introducing *Bozorgmehr* as the sage/*vezir*, he made him a symbol of the ministration, which could be used as a theoretical background for this institution.

Keywords: Ministration (*Vezerat*), Ferdowsi, Shahnameh, Bozorgmehr.

1 Ph.D. in Islamic History of Iran, Ferdowsi University of Mashhad (correspondent author).
a.najafi63@gmail.com

2 Associate professor in History, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad.
jabbasi@um.ac.ir

مقدمه

نهاد دیوان و به‌ویژه نهاد وزرات به عنوان رأس نهاد دیوان، برای استقرار، تثبیت و اعمال قدرت، نیاز به حدی از تمرکز قدرت و ثبات حکومت داشت که این مقتضی در اوضاع بی‌ثبات ایران بعد از غلبه اعراب مسلمان، دست‌کم به مدت دو قرن مفقود بود؛ که همین امر امکان تجدید حیات نهاد وزارت را در حوزه ایران ناممکن ساخت. با سقوط بنی‌امیه و جانشینی بنی‌عباس متمایل به سنن ایرانی، تجدید حیات نهاد وزرات در حوزه خلافت میسر شد، اما از وجود این نهاد در حوزه فرمانروایی حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایرانی تا اواخر قرن سوم نشان‌چندانی نمی‌توان یافت. در عصر سامانیان بود که تجدید حیات عملی این نهاد با ظهور وزرای صاحب‌قدرت ممکن شد و پس از آن، این نهاد توانست در ساختار قدرت جایگاه خود را تثبیت کند. قدرت‌یابی دوباره نهادی با پیشینه‌ای ایرانی و اختیارات وسیع - که دست‌کم از لحاظ نظری در سطح نیابت سلطنت عمل می‌کرد- در ساختار سیاسی تازه شکل گرفته ایران بعد از ورود اسلام، بدون کوشش‌های نظری که بستر و پشتوانه مناسب را برای این امر فراهم سازد، نمی‌توانست چندان قوام و دوامی داشته باشد. در همین زمینه، آرا و افکار برخی از صاحبان اندیشه به نوعی برای فراهم آمدن یک بستر مناسب به منظور تثبیت و تداوم قدرت نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران به کار رفت که در این میان، شاهنامه فردوسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

فردوسی در عین داشتن دغدغه زنده نگاه داشتن هویت ایرانی - که دل‌مشغولی عمده او به نظر می‌رسد- در پی راه‌چاره‌ای برای برون‌رفت از اوضاع آشفته سیاسی زمان خود بود و این چاره را در بازگشت به ساختار سیاسی ایران باستان و تجدید حیات آن سامان سیاسی جست‌وجو می‌کرد. پیداست که تجدید حیات آن الگوی حکومت‌داری، بدون تجدید حیات نهاد وزرات به عنوان یکی از ارکان اصلی ساخت سیاسی قدرت در ایران باستان ناممکن می‌نمود؛ بنابراین فردوسی توجه ویژه‌ای را به نهاد وزرات معطوف داشت که این امر با توجه به جایگاه بلند فردوسی و شاهنامه، خودآگاه یا ناخودآگاه فراهم آمدن یک بستر مناسب برای تثبیت و تداوم قدرت نهاد وزارت در قرون میانه را تسهیل کرد.

در مورد جنبه‌های مختلف شاهنامه و اندیشه فردوسی پژوهش‌های ارجمند بسیاری صورت گرفته، اما در مورد تأثیر فردوسی در ایجاد بستری برای قدرت‌گیری نهاد وزارت جز اشاراتی پراکنده، پژوهش مستقلی نمی‌توان یافت. جواد طباطبایی که از منظر تداوم فرهنگی ایران و اندیشه سیاسی ایران شهری، به بررسی اندیشه سیاسی در ایران پرداخته، در کتاب درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (۱۳۸۸) و نیز کتاب خواجه نظام‌الملک طوسی (۱۳۸۵) به تأثیر فردوسی و نقش او در انتقال و تداوم اندیشه سیاسی ایران شهری اشاراتی کرده که بحث حاضر در برخی وجوه با آن واجد نوعی همپوشانی است. تقی رستم‌وندی نیز در کتاب اندیشه ایران شهری در عصر اسلامی (۱۳۸۸) که تمرکز اصلی‌اش بر استمرار اندیشه‌های ایران شهری در عصر اسلامی و بسترهای موجد این استمرار بوده و در این راه بر آرا و اندیشه‌های فردوسی، نظام‌الملک و شهاب‌الدین سهروردی متمرکز شده، در بخش مربوط به فردوسی اشارات کوتاه و گذرایی به این موضوع داشته است.

شرایط سیاسی و فرهنگی عصر فردوسی

قرون سوم و چهارم قمری قرونی تعیین کننده و سرنوشت‌ساز بودند. طی این قرون شالوده‌های فرهنگی تمدن اسلام ریخته شد و اگر تمدن ایرانی قادر به ایفا کردن سهم فرهنگی شایسته‌ای در تمدن اسلامی و برجسته‌سازی نقاط تمایز خود نمی‌شد، شاید همچون تمدن فراعنة مصر به جهان قدیم می‌پیوست (بستانی، ۱۳۹۳: ۱۳۵-۱۳۶). بی‌شک زبان قوی‌ترین ابزاری بود که برای کسب استقلال از «دیگری»، برجسته‌سازی نقاط تمایز با یک فرهنگ غالب و برپا کردن یک هویت مجزا به کار می‌آمد. در نیمه دوم قرن سوم و به‌ویژه با ظهور دولت سامانیان، زبان پارسی و به تبع آن هویت ایرانی جانی دوباره یافت، اما حکومت‌هایی چون غزنویان و به‌ویژه سلجوقیان کوشیدند برای استحکام پایه‌های قدرت خود، با ترویج اندیشه‌های اسلامی مبنی بر برابری همه اقوام و شعوب، به تضعیف تلقی‌های قومیتی بپردازند؛ چنان‌که «اگر در شعر دوره سلجوقی به دنبال جلوه‌های وطن و قومیت ایرانی باشیم به‌طور محسوس می‌بینیم که اینان تا چه حد ارزش‌های قومی و میهنی را زبون کرده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۴). این امور بقای زبان پارسی و هویت قوم ایرانی را

در هاله‌ای از بیم و امید قرار می‌داد. در همین کشمکش برای بقای هویت قوم ایرانی و جلوگیری از استحاله آن در هویت اسلامی بود که حماسه‌سرایی نیز رونقی یافت. تدوین و سرایش حماسه‌ها حکایت از روحیه «ملی» قومی داشت که از نظر سیاسی و نظامی مغلوب شده بود، اما تلاش می‌کرد تا جنبش‌های روحش فرو ننشیند (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۱۹) و هویت خود را از پس این شکست‌های نظامی و استیلاهای سیاسی حفظ کند.

از نظر سیاسی مسئله عمده‌ای که در روزگار فردوسی جریان داشت و کم‌وبیش از پس فروپاشی دولت ساسانی گریبان‌گیر ایران‌زمین شده بود، عدم ثبات سیاسی به سبب فقدان یک دولت فراگیر و قدرتمند بود. این اوضاع سیاسی زمانه و به‌طور کلی در هم‌ریختگی سیاسی و فرهنگی که در عصر فردوسی با ورود ترکان به عرصه سیاسی می‌رفت تا رنگی دیگر بگیرد، نمی‌توانست از سوی شخصی چون فردوسی با آن پیشینه دهقان‌زادگی^۱ - که به عقیده برخی سبب رشد تمایلات شعوبیگری در او نیز شده بود (صفا، ۱۳۱۳: ۶۲۱-۶۲۲)^۲ - و همچنین آگاهی او از اوضاع، با بی‌اعتنایی تلقی شود. آشکارترین موضع در شاهنامه که فردوسی در قبال آشفتگی اوضاع موضعی صریح گرفته، جایی است که رستم فرخ‌زاد در گرماگرم نبرد با اعراب مسلمان، نامه‌ای خطاب به برادرش نگاشته است. از آنجا که هیچ یک از منابع تاریخی یادکردی از این نامه نداشته و ذکری از آن به میان نیاورده‌اند، شاید بتوان مسلم انگاشت که این نامه برساخته ذهن خلاق خود شاعر بوده و بنابراین آنچه

۱ دهقانان به سبب تمکن مالی و دارا بودن حدی از دانش و آگاهی نسبت به موارث کهن و همچنین به سبب داشتن ریشه و اصلی در ایران پیش از اسلام که خود موجد علایق سیاسی و فرهنگی به گذشته باستانی ایران می‌شد، حفظ و انتقال موارث و سنن و اندیشه‌های ایران باستان را برعهده داشتند. درباره تمکن مالی دهقانان هنگام فتوحات، به روایتی از بلاذری در این زمینه رجوع کنید (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۸۷). برای آگاهی این طبقه از موارث کهن و برخورداری آنها از دانش، ر. ک. به: روشن، ۱۳۶۹: ۱۰؛ صفا، ۱۳۳۳: ۶۴؛ نولدکه، ۲۵۳۷: ۶۶۱.

۲ برخی معتقدند ارتباط سازمان‌یافته‌ای بین شعوبیه و دهقانان نمی‌توان یافت. از روی تفاخراتی که برخی شعوبیه به تبار دهقانی خود داشته‌اند، شاید بتوان از شرکت گاه و بیگاه این طبقه در نهضت شعوبیه سخن گفت، اما در مجموع آنچه از مشی سیاسی محافظه‌کارانه دهقانان برمی‌آید، این است که آنان تمایل چندانی به مخالفت علنی با اشرافیت عرب نداشتند؛ به همین دلیل با شعوبیه که به صراحت عرب را مورد تمسخر قرار می‌دادند، نمی‌توانستند چندانی همراهی آشکار داشته باشند. البته بعید نیست که دهقانان با فراهم کردن کتب و روایات باستانی - که بسترهای اصلی افکار شعوبی و منبع تغذیه فکری آنان بود- در خط دادن به افکار شعوبیان دست داشته‌اند (آذرنیوشه و صالحی، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۴).

فردوسی از نابسامانی اوضاع ایران بعد از فتح اعراب همچون پیشگویی‌هایی بر زبان رستم جاری ساخته، چیزی نیست جز «بیان پریشانی و بیداد و جهل و تنگ‌چشمی که شاعر سده‌های بعد خود به چشم دیده است». به عبارت دیگر، فردوسی سرخوردگی عمیق خود از اوضاع زمانه را از زبان رستم بیان کرده و همین سرخوردگی‌ها و ناامیدی از بهبود اوضاع است که باعث می‌شود شاعر «قهرمان داستان» را در چکاچاک جنگ به بیان سخنان شعوبیان چند سده بعد^۱ و دارد (یا حقی و آدینه کلات، ۱۳۸۷: ۱۶۸).

در این شرایط سیاسی و فرهنگی، فردوسی دست به کار شاهنامه شد. محققان اهداف گوناگونی برای سرایش شاهنامه برشمرده‌اند،^۲ اما در مجموع اگر فردوسی را نه فقط شاعری تر زبان و قصه‌گو، بلکه حکیمی خردپیشه بدانیم که خرقه شعر بر قامت افکار خود پوشانده و سخن نه بر سیل سرگرمی و از سر بازیچه، بلکه بخردانه و آگاهانه رانده است،^۳ با توجه به اوضاع زمانه و دغدغه‌هایی که در ذهن و جان او جاگیر و بر زبانش جاری شده، شاید بتوان دست کم دو مقصود کلان را برای سرایش شاهنامه برشمرد: ۱. احیای هویت «ملی» قوم ایرانی؛ ۲. بازسازی ساختار سیاسی موجود در روزگار شاعر بر مبنای سامان سیاسی ایران پیش از اسلام و یا دست کم ارائه یک سامان سیاسی بدیل که از ایران باستان الگو گرفته است.

فردوسی و راه برون‌رفت از شرایط آشفته سیاسی

به نظر می‌رسد فردوسی راه برون‌رفت از اوضاع سیاسی روزگار خود را بازگشت به سنت حکمرانی ایرانیان و تجدید آن الگوی حکومت‌داری می‌دانسته است. گویا او

۱ در مورد نگاه فردوسی به زمانه خود در شاهنامه، پژوهشگر دیگری چنین گفته است که: «هرچند فردوسی پیوسته از اشاره‌های آشکار به جهان معاصرش پرهیز می‌کند، شاهنامه از آغاز تا پایان گویی تأملات موشکافانه درباره ناکامی‌های رهبری در روزگار شاعر است. اشارات معاصر شاید نهانی یا نمادین باشند، اما تردید نمی‌توان کرد که نویسنده به خوبی از معنایی که نوشته‌اش در زمانه‌اش پیدا می‌کرد، آگاه بوده است» (فردریک استار، ۱۳۹۸: ۲۰۷).

۲ برای نظرات مختلف در مورد اهداف سروده شدن شاهنامه، نگاه کنید به: رستگار، ۱۳۹۲: ۹۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۱۹؛ ادیب برومند، ۱۳۵۷: ۳۷۳؛ ثواقب، ۱۳۹۳: ۶؛ رستم‌وندی، همان، ۲۵۵؛ قاضی عسگر، ۱۳۸۰: ۵۲.

۳ فضل‌الله رضا بر همین معنی تأکید داشته و معتقد بوده است فردوسی پیش و بیش از آنکه شاعر باشد، پژوهشگری حسابگر بوده است که «سی سال نشسته، نوشته‌اش را بازبینی کرده و بدون اینکه بدیده‌گو و مدیحه‌سرا باشد، در فکر کاری بادوام و بهینه بوده است» (رضا، ۱۳۸۴: ۱۵).

این سنت حکمرانی را بخشی از هویت تاریخی قوم تلقی می‌کرد که بازسازی آن می‌توانست هم نقش مهمی در حفظ هویت ایرانیان داشته باشد و هم به سبب اهمیت تمرکز قدرت در آن، از تشتت و آشفتگی سیاسی بکاهد؛ به همین منظور به جمع‌آوری حکایات و داستان‌های ایران باستان همت گماشت. این داستان‌ها با مرزبندی‌های مشخصی که بین نیروهای «نیک» و «بد» و همچنین «ایران» و «انیران» انجام می‌دادند، می‌توانستند در تقویت نوعی همبستگی «ملی» بین ساکنان ایران زمین ذیل مفهوم «ایران» مؤثر باشند و با «دیگری» سازی و تأکید بر مرزهای «خود» با «دیگری»، پررنگ شدن هویت مستقل مردمان ایران زمین را در پی داشته باشند. این امر خود بستر مناسبی را برای ایجاد یک حکومت فراگیر مقتدر فراهم می‌کرد؛ زیرا وجود یک حکومت فراگیر مقتدر برای پاسداری از هویت یک قوم و مرزهای یک سرزمین در برابر «دیگری» از ضروریات بود. شاید یکی از دلایلی که فردوسی پیشینه توجه خود را در توصیف وقایع دوره ساسانی، بر پادشاهی دو خسرو (انوشیروان و پرویز) متمرکز کرده بود،^۱ همین اقتدار فراگیر حکومت در آن دوره بوده است.^۲ به نظر می‌رسد عمل فردوسی در برکشیدن آن سامان سیاسی به عنوان یک نمونه آرمانی فاقد عیوب چشمگیر، چندان غیرعامدانه نبوده است؛ زیرا آرمانی سازی آن سامان سیاسی و خالی از خطا معرفی کردنش - که در نسبت دادن

۱ فردوسی تقریباً نیمی از کل حجم بخش ساسانیان را به دوره پادشاهی این دو خسرو اختصاص داده است.
 ۲ برخی پژوهشگران حکومت ساسانی را تا عصر خسرو اول فاقد تمرکز لازم و تلفیقی از ساختار ملوک‌الطوایفی بازمانده از دوره اشکانی و یک «حکومت مطلقه دیوانی» می‌دانند (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۱۱۳) که اوج تمرکز آن پس از اصلاحات انوشیروان بوده است (فرای، ۱۳۵۸: ۲۴). برخی پژوهشگران نیز وجود یک حکومت متمرکز در دوره ساسانی را مورد تردید جدی قرار داده و حکومت را در کل دوره ساسانی بر مبنای یک اتحادیه ساسانی-پارتی دانسته و معتقدند که اگر همکاری ساسانیان با خاندان‌های دودمانی پارتی نبوده، این سلسله هرگز نمی‌توانست فرمانروایی خود را آن قدر که ادامه یافت، حفظ کند. آنان از قضا عامل اصلی فروپاشی حکومت ساسانیان به دست اعراب را تلاش ساسانیان برای کنار گذاشتن این اتحادیه و ایجاد حکمرانی مستقل بیان کرده‌اند (پورشریعی، ۱۳۹۹: ۷۷-۷۸، ۹۶-۹۷). علاوه بر این، آنها وجود یک سنت دینی روحانیت‌محور استوار و نیرومند را که همزادی تام و تمامی با سیاست داشت، به چالش کشیده، اندیشه توأمانی دین و دولت را گونه‌ای مضمون ادبی که حاکی از «حسرت روزگاران افسانه‌ای شاد بر باد رفته... یا آرزوی آینده‌ای فرجام‌باورانه است» می‌دانند که نه در دوره ساسانی، بلکه بعدها در دوره اسلامی پرورده شده است. بنابراین چشم‌انداز دینی دوره ساسانی را نه تنها یک دین رسمی متمرکز در ارتباط تنگاتنگ با دولت، بلکه متشکل از طیف‌های متنوعی از ادیان می‌دانند که حتی همان دین مزدیسنا هم به کیش مزدا و امشاسپندان منحصر نبود و تفسیرهای متفاوتی از آن جریان داشت (همان، ۴۱۵-۴۱۶).

شکست‌های آن به قضا و قدر و آسمان و سرنوشت مشهود است^۱ - تلاشی برای ستردن دامان آن الگوی حکمرانی از انگِ تردامنی عدم کارآیی بود تا الگوبرداری از آن توجیهی عقلانی بیابد.

به‌طور کلی ساختار سیاسی که فردوسی آن را آرمان خود قرار داده و بدیل مطلوبی برای ساختار سیاسی موجود روزگار خود می‌دانست، دو وجه عمده داشت:

۱. محتوا/ درون‌مایه/ معنی؛ ۲. ساختار/فرم/ صورت.

منظور از محتوا همان ارزش‌ها، صفات و ویژگی‌هایی است که در سنت حکومت‌داری ایرانیان ارزشمند شمرده می‌شد و وجود آنان شرط لازم برای یک حکمرانی پسندیده بود؛ چنان‌که در فقدان آن صفات و ارزش‌ها، نه حکمرانی خوبی می‌توانست به وجود آید و نه حکمران خوبی. خردمندی^۲، دادگری و بهره‌مندی از فره ایزدی سه مورد از مهم‌ترین ویژگی‌ها و ارزش‌های آنند که در شاهنامه به تکرار از آنها یاد شده و حاکم باید بهره‌مند از آنها باشد.

ساختار سیاسی که فردوسی به توصیف آن پرداخته، به‌ویژه در بخش تاریخی شاهنامه، تقریباً همان ساختار دولت ساسانی است. برخی ساخت قدرت در دولت ساسانی را دست‌کم در جزئیات دارای ابهام دانسته‌اند (دریایی، ۱۳۹۲: ۱۲۴)، اما با چشم‌پوشی از جزئیات می‌توان گفت چهار نهاد عمده تشکیل‌دهنده ساخت کلی قدرت در دوره ساسانی بوده‌اند. نهاد سلطنت، نهاد دیوان، نهاد مذهب و نهاد ارتش که عناصر تشکیل‌دهنده آنان پادشاهان، وزیران و دبیران و بخردان، موبدان و روحانیان و سپاهیان بوده‌اند. فردوسی در طول شاهنامه تقریباً به همین ساختار پایبند بوده و حاکمیتی که در نظر داشته، از نظر شکلی تقریباً متشکل از همین نهادها بوده است.

۱ در جریان حمله اسکندر و مغلوب شدن ایرانیان، دارا این شکست را بر گردن گردش اختر و برگشتن بخت انداخته بود (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۹۶/۱-۱۰۹۸). رستم فرخ‌زاد نیز در نامه به برادرش که در آن شکست ایرانیان از اعراب را پیشگویی کرده بود، پیشاپیش تقصیر این شکست را از گردن ناکارآمدی سامان سیاسی عصر ساسانی برداشته و متوجه سیر ستارگان و گردش چرخ بلند کرده بود (همان، ۱۸۶۲/۲).

۲ خرد در شاهنامه در دو معنا به کار رفته است. یک معنای عام که همان دانایی و حکمت است و یک معنای خاص که می‌توان آن را خرد سیاسی نامید. خرد سیاسی در شاهنامه، در مفهوم شیوه اداره سیاسی کشور و آیین و منش حکومت‌داری به کار رفته است (احمدی و حسنی باقری، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۳).

فردوسی و نهاد وزارت

نوع روایت داستان‌ها در شاهنامه مبین این مطلب است که از دیدگاه فردوسی، کارگزاران از اهمیت بیشتری نسبت به نهادها برخوردارند؛ چنان‌که او «از کارگزار به سامان سیاسی می‌رسد»؛ یعنی در منظومه فکری فردوسی «کارگزاران نقش اصلی را در عملیاتی کردن مفاهیم و تحقق سامان سیاسی برعهده دارند» (سینایی و خطیبی قوژدی، ۱۳۹۳: ۸۸). برای روشن شدن موضوع باید مدّ نظر داشته باشیم که شاهنامه را به‌طور معمول به سه دوره «اساطیری» (از روزگار کیومرث تا پادشاهی فریدون)، «پهلوانی» (از خیزش کاوه آهنگر تا کشته شدن رستم و فرمانروایی بهمن پسر اسفندیار) و «تاریخی» (از پادشاهی بهمن و پیدایش اسکندر تا گشودن ایران به دست اعراب) تقسیم می‌کنند (صفا، ۱۳۳۳: ۲۰۶-۲۱۱).^۱ البته چنان‌که خالقی مطلق گفته است این بخش‌بندی همیشه به‌طور کامل صدق نمی‌کند، بلکه بیشتر بر پایه سنگینی یکی از درون‌مایه‌ها در برابر دو بخش دیگر است. از این رو، هیچ‌یک از بخش‌های سه‌گانه، از موضوع دو بخش دیگر تهی نیست (خالقی مطلق، ۱۳۹۱: ۱۳۴-۱۳۵). با پذیرش نسبی این بخش‌بندی سه‌گانه، اکنون باید از کارگزارانی که در این سه دوره نقش‌آفرینی کرده‌اند، سخن گفت. پادشاه کارگزار اصلی سامان سیاسی در هر یک از این سه دوره -به‌خصوص در دوره اساطیری که گاه تنها نقش‌آفرین است- بوده و به‌طور عمده تمام وقایع حول شخصیت و اعمال او شکل می‌گرفته است. او نه تنها در کانون دگرگونی‌های جهان قرار داشت، بلکه دگرگونی‌های جهان تابعی از دگرگونی‌های سرشت شاهی بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۸۹). پادشاه در این سامان سیاسی بی‌بدیل است، اما او تنها کارگزار این سامان نیست، بلکه کارگزاران دیگری در کنار او قرار دارند که کار و کردار آنان به سبب تأثیرگذاری و جهت‌دهی به این سامان سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از وظایف اصلی این کارگزاران «حفظ تعادل عناصر مورد نیاز فره‌مندی شهریار است» (سینایی و خطیبی قوژدی، همان‌جا)؛ به این معنا که کارگزاران می‌بایست شهریار را از نابخردی و بیدادگری بر حذر دارند و در صورت بروز چنین صفاتی در او، از راهنمایی و هدایت شهریار به مسیر درست فرمان‌روایی دریغ نورزند.

۱ اسلامی ندوشن تقسیم شاهنامه به دو دوره داستانی و تاریخی را ترجیح داده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۱۷).

کارگزاران از حیث وجود و درجه اهمیت، در سه دوره مختلف شاهنامه متفاوت اند. چنان که گفته شد، پادشاه نقش آفرین و کارگزار اصلی دوره اساطیری است. در دوره پهلوانی کارگزاران عمده پهلوانان اند که نامی ترین آنان رستم است. در این دوره، بخشی از وظایف پادشاه چون جنگ و رزم و دفاع از کیان ایرانشهر، بر عهده پهلوانان قرار داشته است، اما با سپری شدن دوره اساطیری و پهلوانی بسیاری از چیزها دگرگون می شود. پادشاهان بیش از پیش آن وجهه خدای گونه گی خود را از کف دادند و تبدیل به انسان هایی کم و بیش عادی شدند و خبری از پهلوانان قدرتمند ستبر بازو که جوهره وجودی خود را از خلال نبردهای بی امان ایران و توران باز نمایند، نبوده است.^۱ در این دوره، راوی روی زمین سفت واقعیات تاریخی قدم می زند. دوره تاریخی دوره نبرد و پهلوانی نیست، بلکه دوره تدبیر و خرد و سخندانی است. هرچه در «حماسه پهلوانی، آزادان در نیرو و نبرد، در کردار می شکفند و سر می کشند، در حماسه تاریخی کردار در سخن گل می کند و به بار می نشیند، به خصوص در عرصه جهان بینی و کشورداری (داد و بیداد) و حکمت عملی» (مسکوب، ۱۳۸۴: ۲۰۳)؛ و همین است که کارگزار مؤثر در نظم دهی به سامان سیاسی، در این دوره تغییر می کند. پهلوان دوره تاریخی شاهنامه وزیر است که خداوند تدبیر و حکمت و سخندانی است و پهلوانی او در پاسخ گفتن به سؤالات شهریار و رازگشایی از معماهای دشوار نمود می یابد. وزیر در عرصه خرد و دانش به جنگ دشمنان ایران زمین می رود و بی جنگ و خونریزی آنان را مغلوب تدبیر خود می کند و ناگزیر از پرداخت باژ و ساو می نماید. این امر را به روشنی می توان در حکایت فرستاده شدن بازی شطرنج توسط پادشاه هند (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۵۳۵/۲-۱۵۴۲) و نیز در حکایت فرستاده شدن صندوقی مقفل توسط پادشاه روم به دربار انوشیروان (همان، ۱۵۶۹-۱۵۷۲) مشاهده کرد. در هر دوی این حکایات، درست به وقت درماندگی مهمه بخردان و آگاهان ایران زمین از گشودن راز و هنگامی که خطر از دست رفتن استقلال ایران زمین در میان می آید، بزرگمهر همچون پهلوانی بخرد و آگاه وارد کارزار شد و با برداشتن پرده از چهره راز، خطر از سر ملک باز

۱ اسلامی ندوشن معتقد است در این دوره حتی غنای شعر و جوشش احساس شاعر و در نتیجه، ارزش ادبی شاهنامه هم کاستی می گیرد (اسلامی ندوشن، همان، ۱۷)

کرد. این حکایات با اینکه در دوره تاریخی شاهنامه آمده‌اند، اما به نظر می‌رسد بیش از آنکه پایی در واقعیت داشته باشند، حکایت‌هایی‌اند برای نشان دادن قدر بزرگمهر و برکشیدن او به عنوان نمادی از حکمت و خرد. چنین است که بزرگمهر در نقش وزیر و مشاور انوشیروان که سرآمد خردمندان و حکماست و آیتی است در سخندانی و سخنوری، موثرترین کارگزاری می‌شود که در دوره تاریخی می‌تواند در کنار شاه برای انتظام امور مشارکت داشته باشد.

با توجه به تشبث روایات در مورد بزرگمهر^۱ و تردیدهایی که درباره شخصیت تاریخی او ابراز شده،^۲ می‌توان گفت کار فردوسی در «برکشیدن» بزرگمهر و رساندن او به جایگاهی چنان ارجمند، تأثیر بسزایی در فراهم ساختن یک پیشینه افتخارآمیز برای نهاد وزرات و تئوریزه کردن اهمیت جایگاه وزیر در یک ساختار سیاسی داشت؛ چنان‌که نهاد وزارت در ادوار بعد از فردوسی، برای بازیابی جایگاه پیشین خود در ساخت سیاسی قدرت، می‌توانست بر این پیشینه اتکا کند. این استدلال هنگامی قوت بیشتری می‌یابد که به این نکته توجه کنیم که گرچه پیش از فردوسی، دینوری و مسعودی اشارات کوتاهی به بزرگمهر داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد پس از فردوسی^۳ و توصیفات او از بزرگمهر است که اندک اندک این

۱ برای روایت‌های گوناگون درباره بزرگمهر و فرجام کار او، نگاه کنید به: بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۱-۶۲؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۶۴/۱، ۲۷۰-۲۷۱؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۴۰۸-۴۱۰؛ فردوسی، همان: ۱۵۶۶/۲-۱۵۷۸؛ طوسی، ۱۳۸۹: ۲۴۶؛ بیهقی، ۱۳۸۷: ۳۷۷-۳۸۰؛ ابن‌بلخی، ۱۳۸۵: ۹۲.

۲ نولدکه، بزرگمهر را شخصیتی داستانی می‌داند که فردوسی از این شخصیت برای نقل مطالب تعلیمی خود سود برده است (نولدکه، ۱۳۵۸: ۴۰۷). بارتولد، بزرگمهر را تلفیقی از افسانه‌های مصری و شخصیت تاریخی مهر نرسه وزیر بهرام گور دانسته است (برتلس، ۱۳۷۴: ۲۹۲). کریستین‌سن از احتمال تخلیط شخصیت بزرگمهر با برزویه طبیب سخن گفته و شواهدی مبنی بر یکی بودن این دو آورده است (کریستین‌سن، ۱۳۱۲: ۴۶۹، ۴۹۳-۴۹۶). خالقی مطلق به تأسی از پوستی بر آن است که بزرگمهر نه برزویه طبیب، بلکه همان بُرزمهر دبیر خسرو اول بوده که به فرمان هرمزد چهارم به قتل رسیده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۶۷/۳-۳۶۸).

۳ البته ثعالی نیز تقریباً هم‌زمان با فردوسی به بزرگمهر توجه نشان داده است. آنچه در مورد بزرگمهر در شاهنامه ثعالی آمده، یکی نحوه ورود بزرگمهر به درگاه انوشیروان و تعبیر خواب اوست که تا اندازه‌ای با روایت فردوسی متفاوت است. دیگری داستان آوردن شطرنج از درگاه پادشاه هندوستان و اختراع تخته نرد در جواب آن توسط بزرگمهر و دیگری خشم گرفتن انوشیروان بر بزرگمهر و محبوس ساختن او و فرستاده شدن صندوق‌هایی مقلد از طرف قیصر روم در همین زمان است (ثعالی، ۱۳۶۸: ۴۰۱-۴۰۴، ۴۰۸-۴۱۰). در مورد تأثیرگذاری کتاب ثعالی به دو نکته باید توجه کرد. نخست آنکه ثعالی در بیان این روایات، اختصار را تا حد ممکن رعایت کرده و از هرگونه طول و تفصیل پرهیز جدی داشته است. علاوه از این، او کتابش را در قالب نثر و به زبان عربی و به هیئت و نیت یک کتاب تاریخی نگاشته که این امر به روشنی میزان تأثیرگذاری و رواج آن در میان عام و خاص مردم ایران‌زمین، در مقابل زبان پارسی فخیم و سلیس فردوسی و قالب منظوم حماسی را که او برای بیان این روایات برگزیده است، روشن می‌سازد.

شخصیت در دنیای فارسی‌زبان به مقام بلندی دست می‌یابد و به عنوان یک وزیر/ حکیم به‌طور گسترده وارد متون ادبی و گاه تاریخی می‌شود.^۱ اگر نگاهی گذرا به متون تاریخی و ادبی پیش و پس از فردوسی در زبان فارسی بیندازیم، آشکارا تأثیر فردوسی در نمایان شدن بزرگمهر به عنوان نماد یک حکیم/ وزیر در این متون را می‌توانیم ببینیم. هر چه از زمان سروده شدن شاهنامه فاصله می‌گیریم، یا به عبارتی هر چه بر میزان نفوذ شاهنامه در میان عام و خاص افزوده می‌شود، به همان میزان حضور بزرگمهر نیز در میان متون مختلف گسترده‌تر می‌شود. برای مثال، در تاریخ بلعمی به عنوان متن شاخص پیش‌شاهنامه‌ای که در حوزه جغرافیایی زیست فردوسی هم نوشته شده، نشانی از بزرگمهر نیست، اما پس از سروده شدن شاهنامه می‌توان اندک اندک حضور بزرگمهر را در متون فارسی مشاهده کرد. نکته حائز اهمیت آن است که به نظر می‌رسد ورود بزرگمهر به متون فارسی، ابتدا از همین حوزه جغرافیایی زیست فردوسی، یعنی خراسان بزرگ آغاز شده است.^۲ اگر از تشکیکاتی که در اصالت سیر الملوک و نصیحة الملوک شده است، بگذریم و بنا را بر اصالت آنها بگذاریم،^۳ می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که شاهنامه پیش از گسترش در میان عام و خاص، در میان ادبا و علمای خراسان به عنوان متنی مهم و مؤثر خوانده می‌شد و تأثیرگذار بوده است، اما پس از گسترش عام شاهنامه می‌توان رد پای بزرگمهر را در متون نقاط دیگر دنیای فارسی‌زبان نیز به گستردگی مشاهده کرد. این امر به‌ویژه از اواخر قرن ششم و با افزایش قابل توجه استنساخ شاهنامه، نمود بارزتری یافته

۱ یک نمونه روشن آن فارسنامه ابن بلخی است. ابن بلخی که به احتمال زیاد کتابش را در اواخر قرن پنجم نگاشته، در مورد مقام بزرگمهر و توصیف جایگاه او در بارگاه انوشیروان نوشته است: «و در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشست و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی و زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر یک بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد» (ابن بلخی، همان، ۹۷).

۲ برای مثال، نخستین نشانه‌ها را در سیر الملوک خواجه نظام الملک و نصیحة الملوک غزالی و تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی می‌توان دید (طوسی، همان، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۲؛ غزالی، ۱۳۱۷: ۶۶، ۶۸، ۱۰۱؛ بیهقی، همان، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۷). همزمان با آنها در دو کتاب دیگر یعنی قابوس‌نامه و مجمل التواریخ و القصص نیز می‌توان نام بزرگمهر را یافت (نگاه کنید به: عنصر المعالی، ۱۳۱۲: ۲۶، ۳۱، ۸۵، ۱۶۲؛ مجهول المؤلف، ۱۳۱۸: ۹۷). البته نخستین کتابی که در آن از فردوسی و شاهنامه یاد شده، گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی است (اسدی طوسی، ۱۳۵۴).

۳ به نظر می‌رسد دلایل متنی و سندی که برای اصالت این متون اقامه شده، از قوت بیشتری برخوردار است. برای نمونه، در مورد سیاست‌نامه نگاه کنید به: طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۳؛ طوسی، همان، ۲۷-۲۸. برای نصیحة الملوک نیز نگاه کنید به: مقدمه مفصل جلال‌الدین همایی در: غزالی، ۱۳۵۱؛ و نیز طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۹.

است؛^۱ چنان‌که در بسیاری از کتب ادب و تاریخ قرون هفتم، هشتم و نهم می‌توان نام و نشانی از بزرگمهر در قامت یک حکیم/ وزیر یافت. این موضوع آنگاه اهمیت بیشتری می‌یابد که این نکته را در نظر بگیریم که بخش قابل توجهی از این کتب توسط وزیری به نگارش درآمده‌اند و یا به نام وزیر شده‌اند و یا نویسنده از حواشی و ارادتمندان وزیر بوده است. بنابراین نمی‌توان از کنار تأکید بر نام بزرگمهر و نام بردن از او در این متون به سادگی گذشت. برای مثال، نظام‌الملک که سیرالملوک را نوشته، خود وزیر بوده است. همچنین غزالی که از ارادتمندان خاندان نظام‌الملک بوده و به گفته لائوست، در نصیحة الملوک چنان جانب وزرا را نگه داشته که گویی علاوه بر متذکر شدن مسئولیت سنگین وزیر، قصد حمایت همه‌جانبه از آنها را داشته است (لائوست، ۱۳۵۴: ۲۰۵/۱). در سه حکایتی که او از بزرگمهر آورده، کاملاً او را در جایگاه یک حکیم/ وزیر نشانده است که به پادشاهان برای حکمرانی بهتر پند می‌دهد. محمد غازی ملطیوی مؤلف کتاب روضة العقول، از اصحاب دیوان سلیمان‌شاه بن قلیج ارسلان (۵۸۸-۶۰۰) از سلاطین سلجوقی روم بوده و چندی هم منصب وزارت او را داشته است. او در روضة العقول حکایات متعددی از بزرگمهر آورده (غازی ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۷۷-۱۷۸، ۲۲۰، ۲۲۷-۲۲۸، ۴۹۵-۴۹۶) که در همه آنها بزرگمهر حکیمی بزرگ و وزیری بافراست است. کتاب دستور الوزاره را محمود بن محمد بن حسین اصفهانی در اواخر قرن ششم و اوایل قرن

۱ حدود چهارده نسخه معتبر از شاهنامه موجود است که مصححان به آن استناد می‌کنند:

الف. دست‌نویس‌های اصلی شامل: ۱. دست‌نویس کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۱۲۱۷/۶۱۴؛ ۲. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن ۱۲۷۶/۶۷۵؛ ۳. دست‌نویس کتابخانه طوپقاپوسرای مورخ ۱۳۳۰/۷۳۱؛ ۴. دست‌نویس کتابخانه عمومی دولتی لنینگراد مورخ ۱۳۳۳/۷۳۳؛ ۵. دست‌نویس دارالکتب قاهره مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱؛ ۶. دست‌نویس دارالکتب قاهره مورخ ۱۳۹۴/۷۹۶؛ ۷. دست‌نویس کتابخانه دانشگاه لیدن مورخ ۱۴۳۷/۸۴۰؛ ۸. دست‌نویس کتابخانه ملی پاریس مورخ ۱۴۴۱/۸۴۴؛ ۹. دست‌نویس کتابخانه پاپ در واتیکان مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸؛ ۱۰. دست‌نویس کتابخانه دانشگاه آکسفورد مورخ ۱۴۴۸/۸۵۲؛ ۱۱. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱؛ ۱۲. دست‌نویس کتابخانه دولتی برلین مورخ ۱۴۸۹/۸۹۴.

ب. دست‌نویس‌های فرعی شامل: ۱. دست‌نویس کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۱۸۳۸/۸۴۱؛ ۲. دست‌نویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد مورخ ۱۴۴۵/۸۴۹؛ ۳. دست‌نویس کتابخانه طوپقاپوسرای در استانبول مورخ ۱۴۹۸/۹۰۳؛ ۴. ترجمه شاهنامه به عربی از فتح‌بن علی بنداری اصفهانی (۱۹۷۰)، به کوشش عبدالوهاب عزام، میان ۶۲۰-۱۲۲۳/۶۲۱-۱۲۲۴، تهران، چ ۲.

با توجه به این فهرست، تعداد نسخ شاهنامه که بین قرون هفتم تا نهم قمری به جای مانده و در تصحیح شاهنامه به کار می‌رود، خود مبین گستردگی نفوذ شاهنامه در این قرون است.

هفتم برای عمیدالدین ابونصر سعدابزری وزیر اتابک سعدبن زنگی نوشته (اصفهانی، ۱۳۶۴) که تأثیرپذیری او از نوع پرداخت شخصیت بزرگمهر را می‌توان دید. سعدالدین وراوینی کتاب مرزبان‌نامه را به احتمال زیاد در اوایل قرن هفتم تألیف کرده و به نام «خواجه ابوالقاسم ربیب‌الدین هارون‌بن علی» وزیر اتابک ازبک‌بن محمدبن ایلدگر از اتابکان آذربایجان کرده است. او در مرزبان‌نامه دو حکایت تقریباً مفصل از بزرگمهر آورده و در هر دو همان شخصیت حکیم/ وزیر بزرگمهر نمایان است (وراوینی، [بی‌تا]: ۹۲، ۱۱۹). علاوه بر این، در باب نهم کتاب، شخصیت آزادچهره به عنوان کبکی حکیم که به خدمت عقاب (پادشاه) می‌رسد و با پندهایی حکیمانه دل از شاه می‌رباید و به سبب دانایی در نهایت به منصب وزارت می‌رسد، بسیار شبیه احوالات بزرگمهر است. نکته جالب توجه آنکه وراوینی بلافاصله این حکایت را به شکرگزاری از وزارت ابوالقاسم هارون‌بن علی وزیر اتابک ازبک ختم می‌کند (همان، ۲۹۴-۲۹۵) و به نوعی وزیر اتابک را با آزادچهره و بزرگمهر هم‌ردیف می‌شمارد. ناصرالدین کرمانی که خود از اصحاب دیوان بوده و گویا ریاست دیوان رسالت و انشای کرمان را نیز برعهده داشته، چنان‌که مشهود است کتاب نسائم الاسحار را که درباره تاریخ وزرا تا عهد مؤلف است، تحت حمایت «نصرة‌الدین صاین» وزیر ابوسعید ایلخانی تألیف کرده است. همو کتاب دیگرش به نام درة الاخبار و لمعة الانوار را به نام غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر ابوسعید ایلخانی کرده و در همان‌جا غیاث‌الدین وزیر را با بزرگمهر مقایسه کرده است (منشی کرمانی، ۱۳۵۰: ۱۳۳). حمدلله مستوفی نیز تاریخ‌گزیده را به نام همین غیاث‌الدین محمد رشیدی کرده است که در آن از بزرگمهر به عنوان وزیر انوشیروان نام برده (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۱۷) و حتی در کتاب جغرافیایی چون نزهة القلوب نیز ذکری از بزرگمهر به میان آورده و او را از «اکابر و عقلا»ی مرو دانسته است (همو، ۱۳۶۲: ۱۵۷). نظام‌الدین عقیلی کتاب آثار الوزراء را که درباره تاریخ وزراست، به اشاره قوام‌الدین خوافی وزیر سلطان حسین بایقرا نوشته است. خواندمیر دستور الوزراء را به نام کمال‌الدین خواجه محمود وزیر سلطان حسین بایقرا کرده و «بنا بر ملاحظه تبرک و تیمن» کتاب خود را «مصدر به ذکر آصف برخیا و بورزجمهر حکیم» به عنوان وزیران بزرگ پیش از ظهور اسلام ساخته است (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۸). بدیهی است که به علت تنگی مجال، ذکر تمام کتبی که

در آنها نامی از بزرگمهر رفته و حکایتی از او به میان آمده، ممکن نیست به همین سبب بر همین چند مورد اقتصار می‌رود.

چنان‌که پیش از این گفته شد، فردوسی چاره‌ خلاصی از آشفتگی سیاسی موجود روزگار خود را بازسازی سامان سیاسی ایران پیش از اسلام و یا دست‌کم الگوبرداری از آن می‌دانست. پر پیدا بود که در آن سامان سیاسی، دیوان‌سالاری و به تبع آن نهاد وزرات و شخص وزیر به عنوان رأس نهاد دیوان، از جایگاه شایسته‌ای برخوردار بود.^۱ بنابراین کوشش برای تئوریزه کردن قدرت‌یابی نهاد وزارت از جانب فردوسی، باید ذیل تلاش‌های او به منظور تجدید کلیت سامان سیاسی ایران پیش از اسلام فهم شود؛ نه چیزی جدا و مستقل از آن. به عبارت دیگر، فردوسی ضمن تلاش برای تجدید کلیت آن ساختار، به نهاد وزارت و شخص بزرگمهر (همچون نماد نهاد وزارت) به عنوان یکی از مؤثرترین کارگزاران آن سامان سیاسی توجهی خاص داشته و با برکشیدن و پروراندن شخصیتی چون بزرگمهر، بستری را فراهم ساخت که در ادوار بعد از او، بسیار به کار بازسازی و تثبیت قدرت نهاد وزرات در دوره اسلامی تاریخ ایران آمد.

ویژگی‌ها و وظایف وزیر در دیدگاه فردوسی

بسترسازی نظری برای قدرت‌یابی نهاد وزارت را حتی در ویژگی‌هایی که فردوسی برای وزیر لازم می‌دانست و وظایفی که بر عهده او قرار می‌دهد نیز می‌توان دید. فردوسی در دوره تاریخی شاهنامه کماکان مقام سلطنت را ارجی ویژه نهاده و برای شاه مرتبه‌ای فراتر از سایر کارگزاران قائل شده است، اما تأمل در نوع نگاه فردوسی به وزیر و ویژگی‌ها و کارکردهایی که برای او و نهاد وزارت برشمرده، کم‌وبیش این احساس را منتقل می‌کند که گویا فردوسی آگاهانه در پی برکشیدن مقام وزیر در سطحی بوده که دست‌کم تا حدی و در سطوحی با مقام شاه برابری می‌کرده

۱ نولدکه بر اهمیت دستگاه دیوانسالاری و طبقه دبیران برای حکومت ساسانی تأکید داشته است؛ زیرا این طبقه همه امور مالی مملکت از دیوان تک‌تک ولایات تا دیوان دخل و خرج کل مملکت را در دست داشتند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۴۷۳).

است.^۱ شاید این امر چنان که پیش از این آمد، ناشی از این باشد که در دوره تاریخی شاهنامه (که می‌توان آن را با دوره زیست خود شاعر هم تطبیق داد) خبری از شاهان خردمند فرزانه دوره اساطیری نیست. از این رو، وجود شخصی خردمند و البته صاحب قدرت در کنار شاه برای اداره امور اجتناب ناپذیر می‌نمود.

فردوسی تقریباً تمام ویژگی‌های مهم چون خردمندی، دادگری و دارا بودن فره ایزدی را که برای پادشاه برشمرده، برای وزیر هم به نوعی لازم شمرده است؛ البته با تغییرات و تعدیل‌هایی در برخی از این ویژگی‌ها. از نظر فردوسی بارزترین وجه شخصیت وزیر برخورداری او از خرد است. چنان که پیش از این هم اشاره‌ای رفت، خرد را در اینجا هم به معنی دانش و حکمت باید دانست و هم به معنی شیوه درست اداره سیاسی مملکت. مجالسی که در دربار انوشیروان با حضور بخردان و آگاهان و با مرکزیت بزرگمهر برگزار می‌شد و در این مجالس سؤالاتی گوناگون در زمینه‌های مختلف از بزرگمهر پرسیده می‌شد و او جوابگوی همه این سؤالات به بهترین وجه بوده، به خوبی نشان‌دهنده آن است که وزیر باید حکیمی فرزانه و خردمندی آگاه به تمام امور باشد. علاوه بر این، از وظایف مهم وزیر مشاوره دادن به شاه و راهنمایی کردن او در امور مهم مملکتی بوده است. انوشیروان در خطبه آغاز پادشاهی‌اش بر ریزنی با وزیر در همه امور تأکید کرده بود:

که ما تاجداری به سر برده‌ایم به داد و خرد رأی پرورده‌ایم
ولیکن ز دستور باید شنید بد و نیک بی او نیاید پدید

(فردوسی، همان، ۱۴۴۲/۲)

و چون به سن کهولت رسیده و دلش «پر اندیشه مرگ» شد و در پی انتخاب جانشینی مناسب برای خود بود، باز هم با بزرگمهر به مشورت نشست و رأی او را خواستار می‌شد (همان، ۱۵۹۶). فردوسی نه تنها در مورد بزرگمهر، بلکه وقتی در صدد توصیف مهبود (که او هم وزارت انوشیروان را داشت) بوده، خرد را از ویژگی‌های مهم او برشمرده است:

۱ برخی وزیر را مکمل شخصیت شاه در دوره تاریخی می‌دانند (رستم‌وندی، همان، ۲۵۷-۲۵۸)؛ که این مکمل بودن در ذات خود نوعی برابری در مقام و مرتبه را به همراه دارد.

دلی پر خرد داشت و رای درست ز گیتی به جز نیکنامی نجست

(همان، ۱۴۹۷)

وزیر صاحب‌خرد در امر مشورت دادن و نصیحت کردن شاه، آنجا که لازم است نباید از نصایح درشت، اما درست کوتاهی کند. فردوسی این امر را ضمن حکایتی روشن کرده است. انوشیروان، بزرگمهر را بر اثر سوء ظنی به حبس افکند و هر بار قاصدی را به نزد او راهی می‌کرد تا از او بپرسد اکنون که در حبس است، روزگار او بهتر است یا روزگار شاه؟ و هر بار بزرگمهر پاسخ می‌داد که: «که روز من آسانتر از روز شاه». شاه از این پاسخ‌ها که بوی طعن و کنایه می‌داد، برآشفته می‌شد و بر عذاب بزرگمهر می‌افزود؛ تا آنجا که دستور داده بود بزرگمهر را در تنور آهنی تنگ و پوشیده از تیر و میخ قرار دهند. این بار نیز که قاصد برای خبرگیری از احوال بزرگمهر رفت، وزیر باز هم همان جواب نخستین را داد که: «روزم به از روز نوشین‌روان». انوشیروان که از این پاسخ‌های بزرگمهر سخت به حیرت افتاده بود، دلیل این بهروزی را از بزرگمهر جویا شد و او چنین پاسخ داد که:

بدان پاکدل گفت بوزرجمهر	که نمود هرگز به ما بخت چهر
چه با گنج و تختی چه با رنج سخت	ببندیم هر دو به ناکام رخت
نه این پای دارد به گیتی نه آن	سرآید همی نیک و بد بی‌گمان
ز سختی گذر کردن آسان بود	دل تاجداران هراسان بود

(همان، ۱۵۶۸-۱۵۶۹)

بزرگمهر رنج و سختی را به جان خرید تا به انوشیروان بفهماند شهریار نیز چون دیگر آدمیان فانی است و این مقام تا ابد برای او ماندگار نیست. البته این حکایت خالی از مایه‌های عرفانی هم نیست، اما نشانه‌ای از آن است که مشورت‌های درست و درشت دادن به شاه و راهنمایی کردن آدم مستبد که قدرت مطلق دارد، هزینه‌های گزافی دارد که وزیر صاحب‌خرد نباید از آن راهنمایی‌ها به سبب خطراتش چشم‌پوشد.

برخورداری از «فر» طبق سنت معمول اندیشه ایرانی‌شهری، شأنی از شئون شهریاری بود، اما به نظر می‌رسد فردوسی برخورداری وزیر نه از «فر» بلکه دست‌کم از نوعی «عنایت» یا «تأیید الهی» را در نظر داشته است. برای تصدیق این امر می‌توان شواهدی در شاهنامه یافت. فردوسی خرد را بهترین و نخستین آفریده خداوند می‌دانست که آن را به انسان خردمند عطا کرده است (همان، ۱/۱-۲). بنابراین بهره‌مندی انسان از

خرد بیانگر لطف و عنایت خداوند در حق وی است و چون از ویژگی‌های وزیر بهره‌مندی از خرد است - چنان‌که او سرآمد خردمندان روزگار خود باید باشد^۱ - و نیز بنا بر آنچه از زبان موبد در بهره‌مندی مردم از خرد به صورت سلسله مراتبی بیان می‌کند (همان، ۱۶۷۵/۲)، پس لاجرم وزیر باید از «عنایت» ویژه پروردگار بهره‌مند باشد.^۲ فردوسی بهره‌مندی وزیر از «تأیید الهی» را در داستان بزرگمهر صراحت بیشتری می‌بخشد. فرستادگان نوشین‌روان در چهار گوشه کشور در پی یافتن معبری برای تعبیر خواب او روان می‌شوند تا آنکه یکی از آنان (آزاد سرو نامی) بزرگمهر را در مکتبی در مرو یافت و با او راهی دربار شد. در طول مسیر، در جایی به منظور استراحت و خورد و خواب اتراق می‌کنند. چون بزرگمهر به زیر درختی به خواب می‌رود، ناگهان ماری سیاه پدیدار می‌شود و بر سر و بالای بزرگمهر می‌پیچد و او را می‌بوید، اما بدون آنکه به او آسیبی برساند، از درخت بالا رفت و ناپدید شد. فرستاده که بیدار است، شگفت‌زده می‌شود:

فرستاده اندر شگفتی بماند فراوان بر او نام یزدان بخواند
بدل گفت کاین کودک هوشمند به جایی رسد در بزرگی بلند

(همان، ۱۴۷۷/۲)

این حادثه به روشنی بر عنایت خاص خداوند در حق بزرگمهر و برخورداری او از نوعی «تأیید الهی» اشاره دارد که بزرگمهر به واسطه آن می‌توانست به بزرگی دست یابد.^۳ علاوه بر این، در سنت قدما توانایی تعبیر خواب، به‌ویژه خواب‌هایی که معبران عادی از تعبیر آنها عاجزند، خود نشانه‌ای از حکمت و دانایی فرد و نشانی از «عنایت» خاص خداوند در حق او بود و بزرگمهر به سبب همین توانایی توانست به دربار انوشیروان راه یابد و در رتبه مقربان او جای گیرد. حال اگر بپذیریم که بزرگمهر نه فقط یک شخص، بلکه علاوه بر آن نمادی برای نهاد وزرات است که

۱ فردوسی بزرگمهر را « دانای ایران » نامیده است:

بدین کار شد شاه همدانستان که دانای ایران بزد داستان (همان، ۱۵۹۱/۲)

۲ چنان‌که پورشریعتی هم متذکر شده، در اندیشه دوران ساسانی «شاهنشاه یگانه مقام صاحب فر نبود. شهرداران کشور هم می‌توانستند به صفت فروغ ایزدی فخرکنند» (پورشریعتی، همان، ۹۱).

۳ در مورد این واقعه برخی معتقدند که: «معلوم نیست این دو (بوییدن مار و سربلندی) چه ارتباطی می‌توانند داشته باشند. شاید با مباحث اسطوره‌ای و نمادها پیوند داشته باشند و در عین حال عظمتی که گویی در رمزگویی نمایان‌تر می‌شود» (دری، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

فردوسی او را پرورنده تا در دوره‌ای که خالی از شاهان اسطوره‌ای دلاور خردمند راست‌گفتار درست‌کردار است، بر اهمیت مقام وزیر و بزرگی کار و کردار او تأکید داشته باشد؛ زیرا چنین شاهانی را نیاز به مشاورانی مدبر و کارگزارانی خردمند است تا نظم امور از هم نیفتد. پس چندان دور از منطق نیست اگر این برخورداری از «تأیید الهی» را نه فقط به شخص بزرگمهر، بلکه به مقام وزارت تعمیم دهد و بگوییم همچنان‌که بنا بر سنت اندیشه سیاسی ایران‌شهری پادشاه باید برخوردار از «فر» باشد، در دیدگاه فردوسی نیز برخورداری وزیر به سبب اهمیت کار و بزرگی مقامش از نوعی «عنایت الهی» امری ناگزیر است.

از شاهنامه چنین برمی‌آید که فردوسی دست‌کم در مقام نظر، تمام کارهای اجرایی و امور جاری کشور را جزو وظایف وزیر قرار داده است. خالی بودن عصر تاریخی از شاهان دلاور خردمند عصر اسطوره‌ای و مواجهه فردوسی با این واقعیت که بسیاری از شاهان آن عصر -همچون بیشتر سلاطین روزگار خود شاعر- بیش از آنکه مرد رزم باشند اهل بزم بودند، شاید دلیل قانع‌کننده‌ای بود تا بیشینه امور اجرایی کشور برعهده کارگزاری چون وزیر قرار گیرد که شاخصه اصلی او بهره‌مندی از خرد و حکمت بود. در گفت‌وگویی که بین بزرگمهر و انوشیروان در گرفت، این تشریح وظایف پادشاه و وزیر روشنی‌بهتری می‌یابد. بزرگمهر خطاب به انوشیروان گفته بود:

شکارست کار شهنشاه و رزم می و شادی و بخشش و داد و بزم

و در مقابل، وزیر است که باید به فکر پر کردن خزانه شاه و سامان‌بخشی به امور مملکت و سپاه باشد:

ز آگندن گنج و رنج سپاه ز آرم گفتار وز دادخواه
دل و جان دستور باشد به رنج ز اندیشه کدخدایی و گنج

(همان، ۱۷۲۵/۲)

در حکایت جنگی که بین انوشیروان و رومیان اتفاق افتاد و موجب لشگر کاستی گرفت، انوشیروان بزرگمهر را مأمور کرد مالی جمع کند و به لشگر برساند:

برو هم کنون ساروان را بخواه هیونان بختی برافگن به راه
صد از گنج مازندران بار کن وزو بیشتر بار دینار کن

(همان، ۱۵۹۱)

بنابراین رتق و فتق امور سپاه - دست کم در امور مالی - نیز از وظایف وزیر بوده است. از وظایف ملک‌داری، آنچه فردوسی برعهده وزیر می‌دانست، تقریباً با آنچه که از وظایف وزیر در عهد ساسانیان گفته‌اند، مطابقت دارد^۱ و چنان‌که مشخص است تقریباً تمام این وظایف اموری‌اند که بدون رعایت عدل و داد به سرانجام مناسبی نخواهند رسید. بنابراین از آنجا که عمده کارهای اجرایی کشور از آراستن و نواختن لشکر گرفته تا گزین کردن عمال شایسته و آباد کردن کشور و گردآوری باج و خراج و پر کردن خزانه و غیره برعهده وزیر بوده و انجام این وظایف بدون رعایت عدل و داد ممکن نبوده، لذا می‌توان گفت آنچه فردوسی در مورد توصیه پادشاهان به داد می‌گوید، دست کم در بخش تاریخی شاهنامه روی سخن با وزیر نیز دارد.

از این سخنان به روشنی می‌توان دریافت که فردوسی برای بزرگمهر به مثابه نماد نهاد وزارت - البته در سطوحی - مرتبه‌ای هم‌سنگ شاه قائل شده است. چندان دور از واقعیت نیست اگر گفته شود که این هم‌سنگ قرار دادن مقام وزارت و سلطنت توسط فردوسی بود که بستری برای شیوع این امر را ایجاد کرد؛ چنان‌که پس از او غالب کسانی که در حیطة نهاد وزارت به نظریه پردازی پرداختند، کم‌وبیش عنایتی به این امر نشان دادند. خواجه نظام‌الملک طوسی در سیرالملوک تلاشی مستمر - گرچه ملایم - در راستای هم‌سنگ‌سازی مقام وزیر و پادشاه/سلطان داشته است. او هنگام سخن گفتن از امور تعیین کننده، سعی جدی داشت که نام وزیر و پادشاه را در کنار هم آورد و سرنوشت این امور را به یک نسبت به هر دو منتسب کند. برای مثال، خواجه سبب فتح ایران به دست اسکندر را «غفلت امیر و خیانت وزیر» می‌دانست (طوسی، همان، ۴۱). در موضعی دیگر، آنجا که درباره آشفته‌گی اعطای القاب سخن گفته، «باز قاعده [ی] خویش» آمدن القاب و ترتیب نیکو یافتن امور را در دو صورت عملی دانسته است. یکی آنکه پادشاه عادل و بیدار باشد تا «جستجوی کارها گردن گیرد» و از آیین و رسم گذشتگان درباره مملکت‌داری پرس‌وجو کند و

۱ در دوره ساسانی هنگامی که پادشاه در سفر یا جنگ بود، وزیر نایب‌السلطنه محسوب می‌شد. وظیفه او اداره کشور در کنار پادشاه و تحت نظر او بود. مذاکرات سیاسی با دولت‌های دیگر در عهده او بود و چون مشاور خاص شاه بود، می‌توانست در همه شئون کشور مداخله کند (کریستین‌سن، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

دیگر اینکه «او را وزیری باشد موفق و رسم‌دان و هنرور» (همان، ۲۱۲). همان‌جا وقتی در معنی «دو عمل یک مرد را نافرمودن و بی‌کاران را شغل فرمودن» صحبت کرده، تأکید کرده است که این «پادشاهان بیدار» و «وزیران هشیار» بوده‌اند که «بهمه روزگار هرگز دو شغل یک مرد را نفرموده‌اند و یک شغل دو مرد را» (همان، ۲۱۳). منش عملی خواجه نیز آنجا که در جواب سلطان به تنگ آمده از میزان قدرت وزیر پیغام می‌دهد که «تو نمی‌دانی که من در ملک شریک توأم و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای..... دولت آن تاج بر این دوات بسته است، هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند» (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۲۷۹-۲۸۰)، مؤید این مطلب است. در همان روزگار، شاید اندکی پس از نظام‌الملک، ابن‌بلخی نیز در فارسنامه بر این هم‌ترازی وزیر و پادشاه اشاره کرده است. او نوشته است انوشیروان سه تن را (وکیل در، دبیر، نایب وزیر) بر وزیر گماشت تا مراقب اعمال او باشند؛ چنان‌که وزیر بر عزل و نصب این سه تن اختیاری نداشت و این بدان سبب بود که انوشیروان معتقد بود «وزیر مانند همباز ملک است و در پادشاهی و مال و مملکت او محکم و متصرف» (ابن‌بلخی، همان، ۹۲) و به همین دلیل باید در خفا و علن مراقب اعمال او بود.

محمد غازی ملطیوی در عبارتی که در یکی از حکایاتش آورده، بزرگمهر را برخوردار از نوعی عنایت الهی دانسته و نوشته است: «شنودم که خسرو را وزیری بود به حذاقت موصوف و ذلاقت معروف. شایم برق قدسی و رایم نتایج حدسی، برزجمهر [بوزرجمهر] نام» (غازی ملطیوی، همان، ۴۹۶).

همچنین علی‌بن احمد ناسخ تستری مؤلف تحفة الملوک که کتاب خود را به احتمال زیاد در دو دهه اول قرن هشتم نگاشته، در این زمینه سخن رانده است؛ گرچه نه به تصریح. سنت فکری غالب بر آن بود که وزیر نایب امام و اعمال‌کننده قدرت اوست؛ بنابراین مقام وزارت به ذات صاحب قدرت نبود، بلکه قدرت او از قدرت امام/سلطان و تفویض اختیارات امام به او ناشی می‌شد. تستری برخلاف این سنت غالب فکری، قدرت وزیر را همچون قدرت امام/سلطان به صورت مستقیم تفویض شده از جانب خداوند معرفی کرده است. او وزرات را «موهبتی الهی» دانسته که «تالی خلافت و ثانی سلطنت» است و خداوند تاج آن را بر فرق هر که

داند می‌نهد و خلعت آن را بر قامت هر که خواهد می‌پوشاند. هر که این تاج بر فرق او نهاده شود «بر ذمت کرم او واجب شد که..... بدین منصب خطیر اقبال نماید» (ناسخ تستری، ۱۳۸۹: ۲۴۲). در این تعریف، تستری وزارت را موهبتی الهی و وزیر را بی‌واسطه منتخب خداوند دانسته و به صورت تلویحی امام/سلطان را که واسطه قدرت یافتن مقام وزارت بود، حذف کرده است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که پادشاه برگزیده خداوند است و سلطنت موهبتی الهی است (طوسی، همان، ۱۲)، وزارت نیز موهبتی الهی بوده و وزیر برگزیده خداوند است. نتیجه منطقی این سخن آن است که قدرت نهاد وزرات، بدون واسطه ناشی از قدرت خداوند بوده، نه به واسطه قدرت امام/سلطان؛ و به همین دلیل به نوعی وزیر از نظر مقام و مرتبه در کنار امام/سلطان قرار می‌گیرد.^۱

ناصرالدین منشی کرمانی در قرن هشتم واقعه «تاج و دوات» را که بین خواجه نظام‌الملک و سلطان ملکشاه رخ داده بود، تقریباً به همان صورت مشهور روایت کرده و فقط در پاسخی که نظام‌الملک به ملکشاه داده، جمله‌ای را اضافه کرده است که از نظر هم‌سنگ‌سازی مقام پادشاه و وزیر حائز اهمیت است. به روایت کرمانی، خواجه در پاسخ پیغام ملکشاه گفت «اما دویت را که فرموده است، اگر از پیش من بردارند تاج او نیز بردارند که کارداران قضا و قدر در دیوان ازل، آن تاج و این دویت را بهم نهاده‌اند و انفکاک متصور نباشد» (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۵۱). براساس این روایت، هم‌شأنی و اتصال مقام وزارت و پادشاهی به هم، امری ازلی است که تقدیر آن در ازل این‌گونه مقدر شده؛ نه امری دنیوی که به سبب مقتضیات زمان ایجاد شده باشد. پس کسی را یارای تغییر این تقدیر مقدر نخواهد بود. ناصرالدین منشی کرمانی در موضعی دیگر نیز بر این هم‌شأنی وزیر و پادشاه -البته کمی در لفافه- اشاره کرده است. او در افتتاح کتابش و آنجا که می‌خواست ضرورت وجود وزیر را اثبات کند، بیان کرده است که سلاطین و خلفا و ملوک، جانشین پیامبر و راعی رمة بنی‌آدم‌اند که «بتیغ آبدار کار جهان را قرار» داده‌اند. البته این جهان‌داران و سلاطین را از انتخاب وزیر چاره‌ای نیست؛ زیرا «قلم راست تدبیر» وزیر، جفت

۱ برای یک بحث مفصل‌تر در این زمینه نگاه کنید به: نجفی رودمجنی، عباسی و ایمان‌پور، ۱۳۹۷: ۱۰۱-۱۲۶.

«شمشیر جهانگیران» آمده و بدین وسیله «ظل دولتها ظلیل» و «قصر مملکتها مشید» شده است (همان، ۳). در این جفت قرار دادن قلم راست تدبیر وزرا با شمشیر جهانگیران، می‌توان رگه‌هایی از این هم‌شانی را مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد فردوسی با توجه به زمانهٔ زیست و چارچوب فکری‌اش دو دغدغهٔ اصلی را مد نظر داشته است. ۱. بازسازی هویت ایرانی گرفتار در تنگنای دو هویت عربی و ترکی؛ ۲. پیش پا نهادن راه حلی برای برون‌رفت از آشفتگی سیاسی که بعد از ورود اعراب و فروپاشی حکومت ساسانیان گریبان‌گیر ایران‌زمین شده بود. شاهنامه پاسخی به هر دو دغدغه بود. فردوسی با سرودن شاهنامه زبان فارسی را به عنوان نماد هویت قوم ایرانی به چنان جایگاه ارجمندی رساند که این زبان پس از آن توانست خود را به عنوان یک زبان مستقل حفظ کرده و بارور سازد. از طرف دیگر، با نقل حکایات ایام پادشاهان اسطوره‌ای و تاریخی ایران، هم بخشی از تاریخ و هویت قوم را روایت کرد و هم آن سبک حکومت‌داری ایرانیان را که وجههٔ بارز آن، حکومت فراگیر قدرتمند بود، به عنوان یک بدیل مناسب برای جایگزینی با الگوی حکومت‌داری زمانهٔ خود معرفی کرد.

فردوسی از تجدید حیات آن الگوی حکومت‌داری یک هدف اساسی را پی گرفت و آن کمک به ایجاد یک حاکمیت فراگیر در حوزهٔ ایران‌زمین به سبک ایران باستان بود. این امر از طرفی سبب برقراری نظم و به تبع آن عدالت - به عنوان مفهوم محوری اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری - می‌شد و از طرفی عامل مهمی در انتقال اندیشه‌های ایرانی به عصر پسااسلامی بود تا بدین وسیله بسترهای لازم برای بازسازی هویت قوم ایرانی که در تنگنای هویت‌های بیگانهٔ مسلط زمانه با مخاطرهٔ جدی روبه‌رو شده بود، فراهم شود. در طرح فردوسی برای ایجاد یک حکومت قدرتمند (با پیروی از الگوی حکمرانی ایرانیان)، نهاد وزارت جایگاه قابل‌اعتنایی داشت. فردوسی به‌خصوص در دورهٔ تاریخی شاهنامه، با برکشیدن و پروراندن شخصیتی چون بزرگمهر (همچون رستم در دورهٔ پهلوانی) و پرداخت تفصیلی احوالاتش و تبدیل او به یکی از قهرمانان دورهٔ تاریخی شاهنامه و نیز قائل شدن ویژگی‌هایی

هم‌سنگ شاه برای او، موجبات تبدیل بزرگمهر به یک حکیم/وزیر را در ادوار بعد فراهم کرد.

در دوره تاریخی شاهنامه، با توجه به فقدان پادشاهان خردمند دلیر دوره اساطیری و شباهت آنان به حکمرانان زمانه خود فردوسی، به نظر می‌رسد عطف توجه فردوسی به نهاد وزارت به سبب آن بود که فقدان این خصوصیات را در پادشاه پر کرده و لزوم وجود وزیر را در زمانه خود برای سلاطین گوشزد کند. با توجه به زمان نگارش شاهنامه که تقریباً مصادف با قدرت‌گیری عملی نهاد وزارت در ایران پس از ورود اعراب بود، این نگاه فردوسی و توجه او به مقام وزیر در قالب برکشیدن شخصیتی چون بزرگمهر، پشتوانه‌ای نظری برای نهادی را فراهم کرد که از پس سه قرن، دیگر بار اندک اندک در کار بازیابی جای و جایگاه خود در ساخت سیاسی قدرت بود و در این زمینه علاوه بر اقدام‌های عملی، به بسترسازی و توجیه نظری اهمیت جایگاه خود نیاز مبرم داشت. بنابراین اهمیت بخشیدن فردوسی به مقام وزارت در قالب برکشیدن شخصیتی چون بزرگمهر در دوره تاریخی شاهنامه، بستری را فراهم آورد که در ادوار بعد از فردوسی، برای استحکام نظری نهاد وزارت مورد استفاده قرار گرفت. در آمدن بزرگمهر به هیئت یک حکیم/وزیر و تبدیل شدن او به نماد نهاد وزارت در متون فارسی بعد از فردوسی، به روشنی نشان می‌دهد که بستر ایجاد شده توسط فردوسی، به خوبی مورد استفاده قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

- آذرنیوشه، عباسعلی و کورش صالحی (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «دهقانان ایران در روند گذار از دوره ساسانی به دوره اسلامی»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۱، صص ۱-۱۶.
- ابن‌بلخی (۱۳۸۵)، فارسنامه، تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- اصفهانی، محمودبن محمدبن حسین (۱۳۶۴)، دستور الوزاره، تصحیح و تعلیق رضا انزابی نژاد، تهران: امیرکبیر
- احمدی، حمید و مهدی حسنی باقری شریف‌آباد (پاییز ۱۳۸۹)، «خرد سیاسی در شاهنامه؛ فردوسی مبانی و ساختارها»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، ش ۳، صص ۲۱-۴۰.
- ادیب برومند، عبدالعلی (۱۳۵۷)، «بحث در شاهنامه فردوسی: قهرمان ملی از نظر فردوسی»، مجله گوهر، ش ۶۵، صص ۳۷۳-۳۷۷.

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۵۴)، گرشاسپ‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری، چ ۲.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۸)، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: انجمن آثار ملی.
- (بهمن و اسفند ۱۳۸۸)، «شاهنامه از چه می‌گوید و ارزش آن در چیست»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۲۶۹-۲۷۰، صص ۵-۲۶.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۷۴)، تاریخ ادبیات فارسی (از دوران باستان تا عصر فردوسی)، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.
- بستانی، احمد (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «اندیشه سیاسی ایران‌شهری در دوره اسلامی»، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، ش ۱۵، صص ۱۲۱-۱۵۵.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- بناکتی، فخرالدین (۱۳۴۸)، تاریخ بناکتی (روضه اولی‌الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب)، تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: هرمس.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۹)، افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها)، ترجمه آوا واحدی نوایی، تهران: نشر نی.
- ثعالی، عبدالملک محمد بن اسماعیل نیشابوری (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالی (اخبار ملوک فرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائی، پاره نخست ایران باستان، تهران: نقره.
- ثواقب، جهانبخش (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه»، مجله ادبیات حماسی، س ۱، ش ۱، صص ۱-۳۴.
- خالقی مطلق، جلال (آذر و اسفند ۱۳۸۶)، «ادای دین به فردوسی و شاهنامه»، مجله بخارا، ش ۶۴، صص ۱۱۴-۱۲۰.
- (۱۳۹۱)، «شاهنامه فردوسی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۴، تهران.
- (۱۳۸۶)، «بزرگمهر»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چ ۳.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۲۵۳۵)، دستور الوزراء، تحصیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- دریایی، تورج (۱۳۹۲)، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، چ ۶.
- دری، زهرا (۱۳۹۰)، «بزرگمهر به روایت فردوسی»، مجموعه مقالات فردوسی‌پژوهی، به کوشش یاسر موحدر، دفتر دوم، تهران: خانه کتاب.
- رستگار، نصرت‌الله (پاییز و زمستان ۱۳۹۲)، «رد پای هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی»، آینه میراث، ش ۵۳، صص ۹۹-۱۲۶.

- رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۸)، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران: امیرکبیر.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۸۴)، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- روشن، محمد (آذر ۱۳۶۹)، «خدای‌نامه‌ها و شاهنامه فردوسی»، مجله کلک، ش ۹، صص ۱۷-۲۵.
- سینایی، وحید و محمد خطیبی قوژدی (بهار ۱۳۹۳)، «مفاهیم کارگزاران و سامان سیاسی در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، س ۹، ش ۲، صص ۷۵-۱۰۰.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (فروردین و تیر ۱۳۸۹)، «تلقی قدما از وطن»، مجله بخارا، س ۱۲، ش ۷۵، صص ۱۵-۴۵.
- صفا، ذبیح‌الله (مهر و آبان ۱۳۱۳)، «شعوبیت فردوسی»، مجله مهر، س ۲، ش ۱۷ و ۱۸، صص ۶۱۹-۶۲۳.
- (۱۳۳۳)، حماسه‌سرایی در ایران (از قدیمیترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)، تهران: پیروز.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۵)، خواجه نظام‌الملک طوسی (گفتار در تداوم فرهنگی ایران)، تبریز: ستوده، چ ۲.
- (۱۳۸۸)، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر، چ ۱۰.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار (۱۳۱۲)، قابوس‌نامه، با مقدمه و حواشی سعید نفیسی، تهران: مطبع مجلس.
- غازی ملطیوی، محمد (۱۳۸۳)، روضة العقول، تصحیح و تحشیه محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد بن احمد (۱۳۱۷)، نصیحة الملوک، با مقدمه و تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: چاپخانه مجلس.
- (۱۳۵۱)، نصیحة الملوک، تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات و مقدمه تازه به خامه جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۵۸)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- فردریک استار، استیون (۱۳۹۸)، روشنگری در محاق (عصر طلایی آسیای میانه از حمله اعراب تا حکومت تیمور لنگ)، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، شاهنامه، ج ۱، ۲، تهران: هرمس.
- قاضی‌عسگر، سید احمد (مرداد ۱۳۸۰)، «اهداف فردوسی در سرودن شاهنامه»، مجله فرهنگ اصفهان، ویژه همایش شاهنامه پژوهی، صص ۴۷-۵۲.
- کریستین سن، آرتور (بهمن ۱۳۱۲)، «داستان بوزرجمهر حکیم»، ترجمه عبدالحسین میکده، مجله مهر، ش ۹، صص ۶۸۹-۶۹۶.
- (۱۳۸۴)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لاٹوست، هانری (۱۳۵۴)، سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مجهول المؤلف (۱۳۱۸)، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۵.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴)، ارمغان مور (جستاری در شاهنامه)، تهران: نی.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۳۸)، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، تصحیح، مقدمه و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۵۰)، درة الاخبار و لمعة الانوار، به تصحیح محمد شفیق، لاهور.
- ناسخ تستری، علی بن احمد بن محمد (۱۳۸۹)، تحفة الملوک، تصحیح اسماعیل حاکیمی و محمد فرهنگند، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- نجفی رودمعجی، علی اکبر، جواد عباسی و محمدتقی ایمان‌پور (زمستان ۱۳۹۷)، «منابع مشروعیت نهاد وزارت در قرون میانه تاریخ ایران (قرون پنجم تا نهم)»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۳۹، صص ۱۰۱-۱۲۶.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجربن عبدالله ساجی (۱۳۴۴)، تجارب السلف، تصحیح و اهتمام عباس اقبال [آشتیانی]، تهران: طهوری، چ ۲.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۸۹)، سیر الملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۹.
- نولدکه، تئودور (۲۵۳۷)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر، چ ۳.
- (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- وراوینی، سعدالدین [بی‌تا]، مرزبان‌نامه، تصحیح و تحشیه عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی بارانی.
- یاحقی، محمدجعفر و فرامرز آدینه کلات (بهار ۱۳۸۷)، «زمینه‌های اجتماعی فروپاشی حکومت ساسانی براساس شاهنامه فردوسی»، مجله زبان و ادبیات فارسی، س ۱۶، ش ۶۰، صص ۱۵۵-۱۷۶.

بسمه تعالی

خواننده گرامی

در صورت تمایل به مطالعه مداوم فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات تاریخ اسلام برگه زیر را تکمیل نمایید و به نشانی دفتر مجله، واقع در تهران، خیابان شهید عباسپور، خیابان رستگاران، کوچه شهروز شرقی، شماره ۹، کدپستی ۸۶۶۵۱-۱۴۳۴۸ ارسال فرمایید.

مبلغ اشتراک سالانه: ۸۰۰۰۰ تومان

تک شماره: ۲۰۰۰۰ تومان

شماره حساب: ۰۱۰۶۱۰۱۰۴۷۰۰۶، بانک ملی شعبه ولایت، کد بانک: ۵۵۹، به نام پژوهشکده تاریخ اسلام

برگه درخواست اشتراک

نام پدر:	نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	شغل:	متولد:
تعداد نسخه درخواستی:		شماره نسخه درخواستی:
به مبلغ:		شماره فیش بانکی:
ریال		نشانی:
امضا و تاریخ:		تلفن:

Content

The Social Approach of Fazlullah Ibn Roosbehān Khunji in Official Historiography	Mohadeseh Payandeh Seyyed Allireza Abtahi Naser Jadidi	7
Political and Commercial Relations between Iran and Germany during World War II	Mohammad Pouzesh Mehdi Goljan	31
The Role of Qara Bagh Javanshiri Women in the Court of Fath Ali Shah in Qajar Era	Yasaman Javanshir Manizheh sadri Ismail Hassanzadeh Hoseyn Ahmadi	53
Historians and Their Narrations of the First Encounters between Shah and Ghezelbash in Safavid Historiography	Akram Karamali Mojtaba Zahabi Mina Moeini	77
The Relationship between Two Shiite Interpretive Discourses in the Middle of the Second Century AH: The Network of Mofazzal and the Radical Ghulat	Seyyed Mohammad Hadi Gerami	97
Background and Rules of Procedure of “Jānaqi” Among the Senior Officials of the Safavid Royal Court	Ali Mashhadi Rafi	123
Ferdowsi and Providing a Theoretical Background for Raising the Authority of Ministration in Medieval Iran (5-9 AH/11-15 AD Centuries)	Ali Akbar Najafi Rudmajani Javad abbasi	139

Journal of Historical Studies of Islam

Published by: Reserch Center of Islamic History

Executive Director: H. Khamenei

Editor-in-Chief: M.Mohaghegh

Scientific Adviser: J.Kianfar

THE EDITORIAL BOARD

Akbari, M. A, Professor of Iranian History, Shahid Beheshti University
Bazoon,E. Professor of Islamic History, Beirut University
Ejtehadi,A. Professor of Islamic History, Al-Zahra University
Emami khoei, M. Associate Professor of History, Azad University
Hasani, A.A, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University
Khezri,A.R, Professor of Islamic History, Tehran University
Moftakhari, H, Professor of Iran History, kharazmi University
Mohaghegh, M. Professor of Sciences History, Tehran University
Mujtabaei, F. Professor of Religion History, Tehran University
Rahnamaei,M.T, Associate Professor Geographi, Tehran University
Mosavi,j, Associate Professor of Islamic History and Civilization, Tehran University
Yousefifar, SH, Professor of Iranian History, Tehran University

**THE Editorial Board of the Journal of Historical Studies of Islam,
honors the memory and names of its deceased members.**

The Late: Dr. Sadegh Ayinehvand, Dr. Ehsan Eshraghi, Dr.Mohammad
Hasan Ganji and Dr. Hossein Gharachanloo

Executive Manager: L.Ashrafi

Farsi Editor: M. Sorkhi kofi kheili

English Editor: A.Tavakoli

Address: 9, East Shahrooz, Rastegaran st, Shahid Abbas poor avenue, Tehran, Iran.

Postal Code: 14348-86651

E-Mail: faslnameh@pte.ac.ir

Web: www. Pte.ac.ir

Samaneh: journal.pte.ac.ir

Fax:+9821 88676860